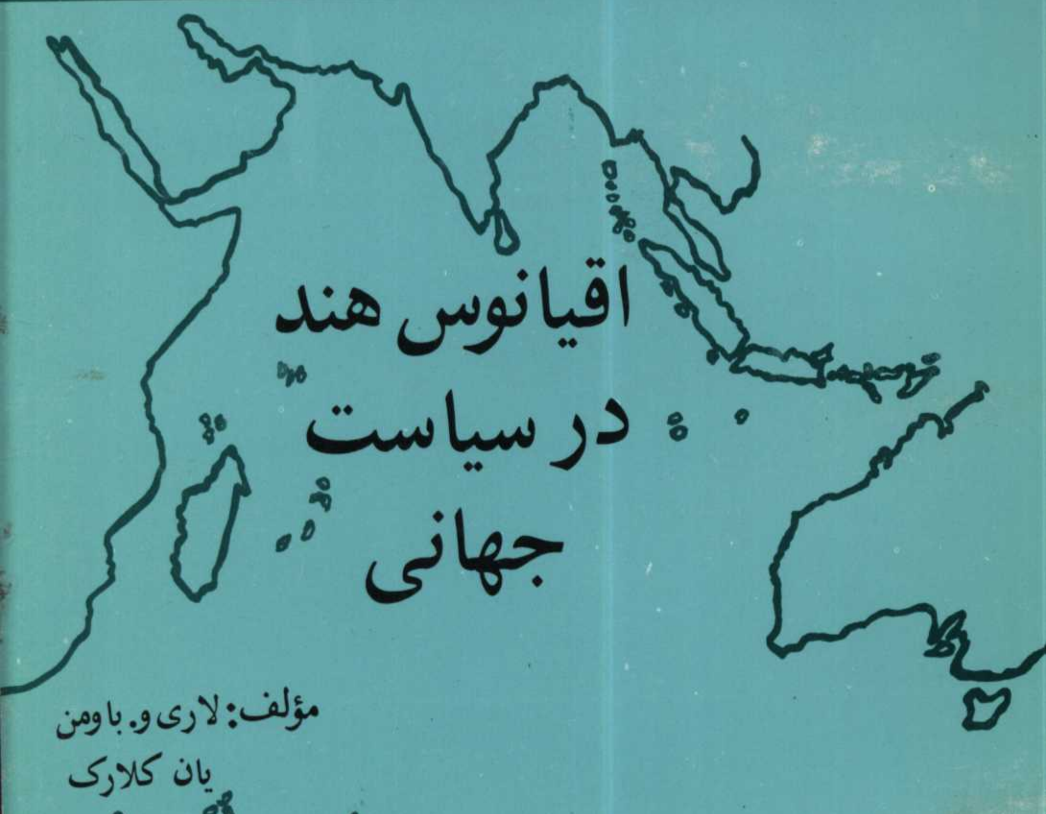
نشر قومس



اقیانوس هند در سیاست جهانی

مؤلف: لاری و. باومن
یان کلارک

زیر نظر
دکتر همایون الهی

اقیانوس هند در سیاست جهانی

مؤلف: لاری و. باومن
یان کلارک

ترجمه گروه مترجمین نشر قومس
زیر نظر
دکتر همایون الهی

نام کتاب: اقیانوس هند در سیاست جهانی
مؤلف: لاری و. باومن— یان کلارک
مترجم: گروه مترجمین نشر قومس
سال انتشار: ۱۳۶۹ چاپ اول
تیراژ: ۳۳۰۰
چاپ: پیک ایران
ناشر: نشر قومس— تلفن ۹۰۸۷۲۰

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

معرفی کتاب

در تاریخ ۱۵ تا ۲۲ آگوست سال ۱۹۷۹ (۲٤ تا ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۸) گردهمآیی عظیمی که در آن ۲۵۰ نفر از نقاط مختلف دنیا شرکت داشتند در کشور استرالیا تحت عنوان «کنفرانس بین‌المللی مطالعات اقیانوس هند» تشکیل شد. بخشی از مقالات سیاسی ارائه شده در این کنفرانس به همت دوتن از شرکت کنندگان در سال ۱۹۸۱ (۱۳٦۰) با نام «اقیانوس هند در سیاست جهانی» بصورت مجموعه مقالات منتشر شد.

کتاب حاضر که به زبان فارسی در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد، ترجمه آن مجموعه توسط گروه مترجمین شرکت نشر قومس می باشد.

برای رعایت امانت ذکر نکاتی چند ضروری است: مقالات به روش نقل به معنی، ترجمه و ویراستاری شده است، مطالب تکراری و برخی مطالب که— با توجه به گذشت زمان— ارزش خود را از دست داده بودند، بدون آنکه به اصل و روح مقالات خللی وارد سازد، از متن حذف گردید، تجزیه و تحلیل ها هر چند مربوط به سالهای دهه ۱۹۷۰ می باشد ولی به عنوان بخشی از زمینه های شکل گیری سیاستهای منطقه‌ای کشورهای حوزه اقیانوس هند و قدرتهای خارجی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و بالاخره باید به این نکته نیز اشاره نمود که ارائه این مجموعه الزاماً به مفهوم تائید همه اظهارنظرها و تحلیل های مندرج در آن نیست، در عین حال نباید فراموش نمود که اطلاع از نظرات دیگران می تواند ما را در تفسیر و تبیین سیاستهای منطقه‌ای یاری دهد.

دکتر همایون الهی
دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران
بهمن ۱۳٦۸

فهرست مندرجات

عنوان | صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

معرفی کتاب

در تاریخ ۱۵ تا ۲۲ آگوست سال ۱۹۷۹ (۲٤ تا ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۸) گردهمآیی عظیمی که در آن ۲۵۰ نفر از نقاط مختلف دنیا شرکت داشتند در کشور استرالیا تحت عنوان «کنفرانس بین‌المللی مطالعات اقیانوس هند» تشکیل شد. بخشی از مقالات سیاسی ارائه شده در این کنفرانس به همت دوتن از شرکت کنندگان در سال ۱۹۸۱ (۱۳٦۰) با نام «اقیانوس هند در سیاست جهانی» بصورت مجموعه مقالات منتشر شد.

کتاب حاضر که به زبان فارسی در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد، ترجمه آن مجموعه توسط گروه مترجمین شرکت نشر قومس می باشد.

برای رعایت امانت ذکر نکاتی چند ضروری است: مقالات به روش نقل به معنی، ترجمه و ویراستاری شده است، مطالب تکراری و برخی مطالب که— با توجه به گذشت زمان— ارزش خود را از دست داده بودند، بدون آنکه به اصل و روح مقالات خللی وارد سازد، از متن حذف گردید، تجزیه و تحلیل ها هر چند مربوط به سالهای دهه ۱۹۷۰ می باشد ولی به عنوان بخشی از زمینه های شکل گیری سیاستهای منطقه ای کشورهای حوزه اقیانوس هند و قدرتهای خارجی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و بالاخره باید به این نکته نیز اشاره نمود که ارائه این مجموعه الزاماً به مفهوم تائید همه اظهارنظرها و تحلیل های مندرج در آن نیست، در عین حال نباید فراموش نمود که اطلاع از نظرات دیگران می تواند ما را در تفسیر و تبیین سیاستهای منطقه‌ای یاری دهد.

دکتر همایون الهی
دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران
بهمن ۱۳٦۸

قسمت اول

قدرتهای منطقه‌ای در اقیانوس هند

۱ـ تنگه هرمز گلوگاه جهانی:
روح‌الله خالق رمضانی

جریان بدون وقفه نفت خلیج فارس به بازارهای جهانی، از طریق تنگه هرمز، یک ضرورت و واقعیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی می باشد، امّا نگرانی و سوءظن نسبت به چگونگی دستیابی به این هدف باعث شده است که شناخت مسایل مربوط و ارائه پیشنهادات برای حل این مسایل دچار پیچیدگی و اشکال شود.

محمدرضا پهلوی در زمینه آسیب پذیری تنگه هرمز اغراق می‌کرد، تا بدین وسیله ضرورت وجود رژیم خود را به منظور حفظ امنیّت تنگه مذکور به غرب و بخصوص به امریکا ثابت کند. اکنون هم بنظر می رسد که رژیم انقلابی ایران در همین زمینه، روش گذشته را پیش گرفته تا استقلال خود را به امریکا و هم پیمانان غربی وی نشان دهد.

در غرب نیز کسانی هستند که در زمینه آسیب پذیری تنگه هرمز زیاده‌روی می‌کنند. هدف آنها تقویت و حمایت از طرح نظامی واکنش سریع بهنگام بروز بحران در خلیج فارس می باشد. در مقابل عده‌ای هم وجود دارند که آسیب پذیری تنگه هرمز را دست کم گرفته، عقیده مخالف دارند و تدوین طرحهای نظامی را ضروری نمی دانند.

در این بخش ما، عقاید و موضع گیری و سیاست های گوناگون را، که هنوز جا نیفتاده، کنار می‌گذاریم چه برای تبیین چنین موضوع مهمی به اسناد، آمار و شواهد و دلائل محکمی نیاز داریم که در حال حاضر مطمح نظر ما نیست.

در این مبحث نظر ما بر این است هرگاه تنگه هرمز، که مهمترین گلوگاه اقتصادی جهان است، با خطر جدی مسدود شدن مواجه شود چه باید کرد؟ وانگهی پیشنهاد شده که برای صدور جریان بی وقفه نفت به بازارهای جهانی از این آبراه آیا می توان به کمک تلاشهای دسته جمعی، نظیر: وضع قوانین و انعقاد قراردادهای دو جانبه یا چند جانبه، ایجاد گارد مشترک و مانند اینها، اقدامی بعمل آورد تا از خطر بسته شدن این شاهراه جلوگیری کرد، و یا تهدید را به حداقل رساند؟ در پایان به بررسی این مطلب می پردازیم که آیا وجود «گارد مشترک» در درازمدت می تواند کارساز باشد؟ و از طرف دیگر چنین نیرویی از چه ویژگی هائی باید برخوردار باشد و چگونه تشکیل شود تا از تنش در این منطقه و رقابت ابرقدرتها بکاهد.

اهمیت تنگه هرمز

مجموعه ای از عوامل طبیعی، جغرافیائی، اقتصادی، حقوقی و حتی نظامی، تنگه هرمز را بصورت یک گلوگاه حیاتی درآورده است.

عرض این تنگه، از بقیه تنگه های اصلی و مهم اقیانوس هند که کشتی های بزرگ نفتکش از آنها عبور می‌کنند بیشتر است.

طول تنگه هرمز ۱۸۷ کیلومتر و عرض آن بین ۵۵ تا ۹۵ کیلومتر است. بدین ترتیب تنگه هرمز، در هیچ نقطه ای، از تنگه باب المندب در دهانه دریای سرخ، تنگه تیران در دهانه خلیج عقبه و تنگه مالاکا در تنگه سنگاپور، باریک تر نیست.

البته عریض بودن تنگه دلیل بر آن نیست که هیچگونه کاستی وجود نداشته باشد. مشکلاتی هم وجود دارد که اهم آن به قرار زیر است:

الف) در هیچیک از تنگه های نامبرده، تردد کشتی ها بیشتر از تنگه هرمز نیست.

ب) مطلوب تر بودن عرض تنگه هرمز بدان مفهوم نیست که تمامی قسمت های تنگه قابل کشتی رانی است.

ج)در دهانه، مخرج و طول تنگه، جزایر متعددی قرار دارد که قهراً در سرعت و مسیر کشتی ها تأثیر دارد.

همانطور که گفته شد: باریک ترین بخش تنگه ۵۵ کیلومتر است که بین جزیره ایرانی لارک و «قوئین کبیر» در سمت عمان است.

عمق تنگه، به دلیل شیب تندی که کف آن از شمال بطرف جنوب دارد، متغیر است. در نزدیکی جزیره لارک به ۳۶ متر و در ساحل جنوبی (آبهای ساحلی عمان) به حدود ۱۴۴ متر می رسد. بهمین علت رفت و آمد کشتی ها بیشتر در آبهای ساحلی عمان صورت می‌گیرد.

برای رفع خطر و جلوگیری از تصادم، مقرر شده که کشتی ها بهنگام ورود، به تنگه از شمال تنگه و در زمان خروج، از جنوب آن عبور کنند.(*)

ارزش اقتصادی:

تنگه هرمز طبیعتاً از اهمیت جهانی برخوردار است. هر چند این تنگه دریاهای بزرگ را از طریق خلیج عمان به یک دریای نیمه بسته (خلیج فارس) مربوط می سازد، اما مهمترین خطوط بین المللی حمل نفت از این تنگه می‌گذرد، زیرا خلیج فارس بیشترین ذخائر و تولیدات نفتی را در دنیا دارا است.

نگرانی ناشی از نوسان قیمت نفت موجب شده که توجه جهانی به کشورهای عضو اوپک به عنوان یک کارتل(**) جلب شود. این کارتل اهمیت زایدالوصف کشورهای حاشیه خلیج فارس را به عنوان تولید و عرضه کنندگان اصلی نفت بیشتر نمایان ساخته است. کشورهای حوزه خلیج فارس عضو اوپک (ایران، عربستان سعودی، عراق، کویت، امارات متحده عربی و قطر) روزانه تقریباً سی میلیون بشکه از تولیدات نفت خام اوپک را، عرضه می‌کنند.(***) نیمی دیگر از کشورهای (لیبی، ونزوئلا، الجزایر، نیجریه، اندونزی، گابون و اکوادر) رویهمرفته فقط ۳ میلیون بشکه نفت در روز تولید می نمایند. در واقع در حدود ۵۷ درصد بازرگانی نفت از تنگه هرمز انجام می‌گیرد. در مواقع عادی هر یازده دقیقه یک نفتکش از تنگه هرمز عبور می‌کند. بدین ترتیب با سهم فوق العاده‌ای که کشورهای

(*) علت آنستکه کشتی های عظیم نفتکش بهنگام ورود خالی هستند و آبخور کمتری دارند درحالیکه هنگام خروج بعلت بارگیری دارای آبخور عمیق‌تری می شوند.

(**) کشورهای غربی سعی دارند که سازمان اوپک را یک کارتل قلمداد کنند تا بدین‌ترتیب اقدامات آنرا غیرقانونی جلوه دهند.

(***) آمار مربوط است به سال ۷۹ — ۱۹۷۸.

نفت‌خیز حوزه خلیج فارس در تولید نفت دارند، اهمیت حیاتی تنگه برای کشورهای مصرف کننده نفت آشکار می‌شود.

کشور ژاپن نود درصد، اروپای غربی ۸۰ درصد و ایالات متحده آمریکا هفت درصد نفت‌خام مصرفی خود را از کشورهای عضو اوپک تامین می‌کنند. (*) گرچه ایالات متحده به تنهائی بزرگترین تولیدکننده نفت در جهان است (حدود ۱۰/۳ میلیون بشکه در روز. اما این کشور، خود به تنهایی بزرگترین مصرف کننده نفت خانم نیز می‌باشد. مصرف نفت این کشور در حدود ۱۹ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۹ برآورده شده است. مسلماً مصرف پیوسته رو به افزایش است.

توافق‌نامه توکیوکه به موجب آن واردات نفت به آمریکا به روزی ۸ میلیون بشکه محدود می‌گردید، به سختی تقاضای آن کشور را در خرید نفت محدود می‌کرد.

هدف غیرعملی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، مبنی بر کاهش نیمی از واردات نفتی آمریکا در دهسال، از زمان اعلام این تصمیم، مشکل بزرگ این کشور را در خرید نفت و وابستگی به نفت خارج حل نکرده است.

هرگاه این طرح، اجرا می‌شد و انرژی دیگری جایگزین نفت می‌گردید، باز هم مشکل آمریکا به جای خود باقی بود.

تنگه هرمز برای خود کشورهای خلیج فارس، از اهمیت حیاتی بیشتری برخوردار است در واقع درآمد ناشی از صدور نفت زیر بنای اقتصادی کشورهای حوزه خلیج فارس را تشکیل می‌دهد. برای حفظ این درآمد باید صادرات نفت از تنگه هرمز ادامه یابد. حتی عراق که بیشتر از سایر کشورهای منطقه صادرات نفتی خود را از طریق لوله انجام می‌دهد. به حد زیادی وابسته به صدور نفت از طریق تنگه هرمز می‌باشد. علاوه بر این، تمام کشورهای حوزه خلیج فارس به بازرگانی غیرنفتی، که از طریق دریا صورت می‌گیرد، بنحو چشم گیری وابسته هستند.

ورود بی وقفه کالاهای تجارتی، برای مصرف یا توسعه اقتصادی، واردات مواد غذائی و خصوصاً تسلیحات نظامی (با وجود کاهش یافتن واردات اسلحه توسط ایران بعد از سقوط شاه) در حال افزایش است. این خود نشانگر وابستگی این

(*) این آمارها تقریبی و میانگین نفت مصرفی در چند سال آخر دهه ۱۹۷۹ می‌باشد.

کشورها به دنیای خارج می باشد.

در حال حاضر، تنگه هرمز، برای شوروی و کشورهای عضو همکاری متقابل (کومکن) از اهمیت کمتری برخوردار است. بازرگانی کشورهای سوسیالیست با عراق اهمیت ویژه‌ای دارد، اما اهمیت آن به اندازه بازرگانی کشورهای غرب با عراق نیست.

بازرگانی ایران با شوروی، قبل از انقلاب قابل توجه بود، اما این داد و ستد بیشتر از طریق زمینی انجام می‌گرفت و تنگه هرمز در این بازرگانی نقش چندانی نداشت. در آینده نیز چنین خواهد بود.

نشانه هائی در دست است که نشان می دهد شوروی با کاهش تولید نفت روبرو است. درحالیکه این کاهش قبلاً پیش بینی نشده بود. در این صورت می توان پی برد که شوروی تحت فشار کمبود انرژی قرار گرفته و یا بزودی خواهد گرفت.

بدین ترتیب امکان دارد، در آینده نزدیک، این کشور، به عنوان بزرگترین رقیب برای کشورهای غیر کمونیست مصرف کننده و خریدار نفت از کشورهای خلیج فارس درآید.

برخلاف کشورهای سوسیالیستی، کشورهای در حال توسعه به نحو قابل ملاحظه وابسته به تردد کشتی رانی در تنگه هرمز هستند. واردات نفت خام مصرفی ۵۰ تا ۶۰ کشور در حال توسعه از طریق خلیج فارس صورت می‌گیرد. طبق آمار سال ۱۹۷۷، این کشورها روزانه حدود پنج میلیون بشکه نفت خام از خلیج فارس وارد می‌کردند. گر چه کشورهای عضو اوپک از تقسیم بندی موسوم به جنوب— جنوب میان کشورهای در حال توسعه صاحب نفت و کشورهای در حال توسعه، فاقد نفت، راضی بنظر نمی رسند اما خلل در صادرات و یا افزایش قیمت نفت تأثیر به سزائی بر کشورهای جهان سوم مانند برزیل و تایلند برجای می‌گذارد. بانک جهانی برنامه هائی برای اعطای کمک های فنی به کشورهای در حال توسعه دارد تا این کشورها خود قادر به اکتشاف و تولید نفت مصرفی باشند و بتوانند بسوی خود کفائی گام بردارند. البته این طرح هنوز جنبه پیش بینی دارد و یک امید توخالی بیش نیست. در حال حاضر کشورهای مذکور مانند کشورهای حوزه خلیج فارس، ژاپن و کشورهای صنعتی غرب وابسته و نیازمند به نفتی هستند که بدون وقفه باید از تنگه هرمز بگذرد.

تنش های بین المللی و نبودن قوانین و قراردادهای تضمین شده، مسائلی را در رابطه با این آبراه ایجاده کرده که یکی از آنها امکان اخلال در جریان نفت از تنگه هرمز می باشد.

هرگاه تمام کشورهای ساحلی دنیا، محدوده آبهای ساحلی خود را از ۳ میل که در گذشته مرسوم بود به ۱۲ میل که هم اکنون مرسوم گردیده، گسترش دهند، در اینصورت ۱۱۶ تنگه بین المللی در قلمرو کشورهای ساحلی قرار خواهند گرفت. تنگه هرمز از این قانون مستثنی نیست.

در طول ۳۰ کیلومتر مسافتی که عرض تنگه هرمز بین ۲۱ تا ۲۴ میل دریائی متغیر است. آبهای ساحلی ایران و عمان که در دو طرف تنگه قرار دارند و هر یک محدوده آبهای ساحلی خود را ۱۲ میل تعیین کرده اند بر روی هم منطبق می‌گردد. در حقیقت بین آنها دریای آزاد وجود ندارد. ایران و عمان توافق کرده اند که مرز آبهای ساحلی متعلق به آنها در امتداد خط منصف باشد. بدین ترتیب، دو کشور ایران و عمان خود را مالک آبهای این تنگه می دانند و طبیعی است برای خود، حق اعمال حاکمیت را قائل هستند. این اعمال حاکمیت نه تنها بر آبها، بلکه به فضای هوائی تنگه نیز تسری پیدا کرده است. هرگاه چنین ادعائی نیز مطرح نمی‌گردید، بنا بر طبیعت تنگه، که قسمت عمیق آن در مجاورت عمان قرار دارد، کشتی های بزرگ نفت کش به ناچار از قلمرو آبهای عمان عبور می‌کنند. قاعده اعمال حاکمیت عمان مسائلی را ایجاد خواهد کرد.

همانطور که ذکر شد، گسترش قلمرو آبی بوسیله کشورهای ایران و عمان و نبودن قراردادها و قوانین بین المللی برای تامین رفت و آمد بدون وقفه کشتی ها، از این تنگه، مزید بر علت شده است که باید درباره آن چاره اساسی اندیشید.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دو کشور عمان و ایران در ۷ مارس ۱۹۷٤ موافقت کرده بودند که حفاظت از تنگه هرمز را بطور مشترک عهده دار شوند و به گشت زنی بپردازند. اما بعلت توانائی نیروی دریائی ایران عملاً این کشور این وظیفه را انجام می داد.

انقلاب ایران موجب شد که در زمینه توافق نامه مذکور مشکلات و مسائلی بروز کند. برخلاف تنگه های موجود در آبهای ترکیه که وضعیت آنها بر اساس

کنوانسیون مونترا کس(*) مشخص شده است تا کنون هیچگونه قراردادی برای تضمین رفت و آمد کشتی ها از تنگه هرمز منعقد نشده است. بدیهی است بنا بر اهمیت حیاتی و اقتصادی جهانی این آبراه مهم، نبودن پیمان های لازم‌الاجرا و یا توافقنامه میان کشورهای حوزه خلیج فارس موجب می شود آزادی کشتی رانی در این ناحیه با دشواری روبرو گردد.

تهدیدات بالقوه در تنگه هرمز

شرایط و جو حاکم بر منطقه و وجود انقلاب و تنش که بنابر مقتضیات در نوسان است، هر آن ممکن است آزادی کشتیرانی در تنگه هرمز را با خطر روبرو سازد و دخالت ها و تحرکات نظامی را موجب شود.

شرایط و موجباتی که بحرانها را تشدید می‌کند می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) اختلافات موجود میان کشورها

ب) بحرانهای داخلی

ج) جنبش های مخالف حکومتها که نامهای مختلفی برآنها گذارده می شود.

اختلاقات میان کشورها نیز به سه دسته تقسیم می شود:

۱) اختلافات و رقابت میان ابرقدرتها.

۲) اختلافات منطقه ای.

۳) اختلافات میان کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای مصرف کننده عمده نفت.

بنابر فرض هرگاه اختلاف بین ابرقدرتها منجر به بروز جنگ گردد، باید مسدود شدن تنگه هرمز را، اولین هدف نظامی رقیب دانست. از آنجائیکه این تنگه در اقتصاد کشورهای صنعتی غرب نقش حیاتی و از طرفی فاصله کمی با مرزهای جنوبی اتحاد شوروی دارد، این کشور خواهد کوشید تا با مسدود ساختن تنگه هرمز

(*) Montreux Convention

اقتصاد و صنایع و ماشین جنگی غرب را فلج سازد.

در زمان صلح احتمال اینکه شوروی مانع صدور نفت از تنگه هرمز گردد، وجود ندارد در صورت اقدام به چنین کاری باید خطر یک جنگ تمام عیار و حتی اتمی را بپذیرد.

از دیگر موارد اختلاف بین کشورها که امکان بسته شدن تنگه هرمز و اختلاف در تردد کشتی ها را بوجود می آورد، مداخله نظامی آمریکا در حوزه های نفتی خلیج فارس است. غالب اوقات گفته می شود که اگر آمریکا دست به چنین اقدامی بزند، کشورهای نفت خیز خلیج فارس به عنوان عمل متقابل به انهدام چاهها و تأسیسات نفتی می پردازند. البته چنین عکس العملی، در حقیقت ضربه زدن به منابع خود، خواهد بود. زیان این امر به مراتب بیشتر از مسدود شدن تنگه می باشد. در واقع هم غرب و هم کشورهای تولید کننده نفت متحمل ضرر و زیان خواهند شد.

غیر از زیانهائی که برشمردیم، احتمال مداخله نظامی شوروی را نیز در این حالت نباید از نظر دور داشت. به علاوه درباره کارآمد بودن مذاخله نظامی توافق نظر وجود ندارد. چه بسا که این اقدام نتیجه عکس ببار آورد.

با در نظر گرفتن این مسائل بود که، دولت آمریکا، در اواخر سال ۱۹۷۹ بفکر ایجاد یک واحد ضربتی بنام «نیروی واکنش سریع» افتاد که در مراحل بعد آن را عملی ساخت.

نوع دیگری از اختلافات که صدور نفت را، از تنگه هرمز مختل می کند، درگیری مسلحانه میان کشورهای حوزه خلیج فارس است. قبل از انعقاد پیمان صلح بین مصر و اسرائیل، جنگ بین اعراب و اسرائیل نمونه روشن یکی از این درگیریها بوده است. حتی اگر در جنگ های احتمالی آینده اعراب و اسرائیل، هیچ تحریم نفتی از سوی کشورهای نفت خیز صورت نگیرد، بدون شک دامنه منازعات به خلیج فارس خواهد کشید و در نتیجه تنگه هرمز مسدود خواهد شد.

هرگاه چنین جنگی— که احتمال وقوع آن بسیار کم است— در گیرد، بیشتر کشورهای عرب بدلیل بالا رفتن توان نظامی آنها در سالهای اخیر، در زدو خورد، درگیر خواهند شد و خطری را که برشمردیم تشدید خواهد کرد.

علاوه بر اختلافات بین کشورها، بروز جنگ های داخلی در کشورهای حوزه

خلیج فارس می تواند منجر به قطع صدور نفت از تنگه هرمز گردد. هر چند در حال حاضر، چنین درگیری وجود ندارد، اما زمینه چنین برخوردهائی از بین نرفته است. برای نمونه می توان، طغیان و شورش را در ایالت ظفار عمان نام برد. سلطان عمان، قابوس بن سعید، در دسامبر ۱۹۷۵ اعلام کرد که شورش پایان یافته و مخالفان سرکوب گشته اند. سرکوبی شورشیان در نتیجه همکاری موثر نظامی ایران صورت گرفت. حضور نظامی ایران در عمان به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران بپایان رسید.

در سال ۱۹۷۱ بود که چریکهای متعلق به «سازمان جبهه آزادی بخش عمان»(*) برای تصرف شبه جزیره مسندام که در راس پیشرفتگی خشکی در آبهای تنگه هرمز قرار دارد، تلاش خود را آغاز کردند، همانطور که گفتیم، این شورش سرکوب شد، اما انتظار می رفت که پس از خروج نیروهای ایران و بی دفاع ماندن پایگاههای هوائی و دریائی این کشور در عمان، فعالیت چریکها مجدداً آغاز شود اما تا کنون نشانه هائی از این جنبش به چشم نمی خورد. سلطان قابوس، با سقوط شاه، مهمترین متحد خود را در منطقه از دست داد. وی دریافت که چریکها می توانند تنگه هرمز و رژیم او راباتهدیدهای جدی روبرو سازند. به روشنی پیدا است که سقوط عمان و به قدرت رسیدن نیروهای مخالف که با منافع غرب خصومت داشتند می توانست تهدید موثری برای کشتی رانی آزاد در تنگه هرمز باشد.

بهنگام دیدار نویسنده از شبه جزیره مسندام به من گفته شد که دولت عمان برای محافظت بهتر تنگه هرمز و تأمین امنیت کشتی رانی دو طرح در دست اجرا دارد. طبق طرح اول که در ماه نوامبر ۱۹۷۹ به اجرا درآمد در خطوط کشتیرانی در طول تنگه تغییرات صورت گرفت. محل تردد کشتی ها در مسیر عمیق تر تنگه قرار گرفت و منطقه مشخصی بوجود آمد. طرح دیگری که اجرا شد تکمیل امکانات دفاعی جزائر غنام، در نزدیکی روستای خَصَب در رأس شبه جزیره مسندام بود. ظاهراً چنین بنظر می رسد که این تلاشها از شدت اعمال تروریستی و یا حمله به نفتکش ها می کاهد.

بهرحال میزان موفقیت آمیز بودن حملات تروریستی به نفتکشها به دو دلیل

(*) FLOAG

مورد تردید قرار گرفته است. اول اینکه بسیاری از کشتی هائی که از تنگه عبور می‌کنند از تیررس سلاحهائی که معمولاً در اختیار گروههای تروریستی قرار دارد، بدور هستند. دوم اینکه چریک های مسلح بدون داشتن پایگاهی ثابت قادر به حمله به نفتکش ها نیستند. چنین پایگاهی در حال حاضر، در اختیار آنان نیست. مع الوصف احتمالات را نمی شود نادیده گرفت. دولت آمریکا در سال ۱۹۷۹ بارها در مورد امکان وقوع اعمال تروریستی به نفتکشها هشدار داده است. شیخ احمد زکی‌یمانی‌وزیرپیشین‌نفت‌عربستان‌سعودی در رابطه با این اعلام خطر اظهار نموده بود:

> **«فلسطینیها پیش ازپیش دست از جان خود شسته اند. تعجب نخواهم کرد که اگرآنان یک یا دونفتکش را در تنگه‌هرمز غرق کنند. تا بدینوسیله اذهان عمومی دنیا با این اقدام آنها، متوجه حقانیت مردم فلسطین گردد و در احقاق حق فلسطینیها و واداشتن اسرائیل به عقب‌نشینی از سرزمینهای اشغالی اقداماتی انجام دهند. فلسطینیها می خواهند تنگه‌ای را که روزانه ۱۹ میلیون بشکه نفت ازآن عبور می‌کند مسدود سازند.»**[1]

بفرض که حملات تروریستی صورت پذیرد، که عملی بودن آن محل تردید است، احتمال نمی رود با غرق یک یا دو کشتی تنگه هرمز مسدود گردد. اما هراس بزرگی ایجاد خواهد شد.

حال اگر بوسیله موشکهای کوتاه‌برد مستقر در ساحل به کشتی ها حمله شود و یا تنگه مین گذاری گردد، وضعیتی به مراتب خطرناک‌تر از آنچه در پیش گفته شد بوجود می آید. البته امکانات تحقق یافتن این کار هم هست. هر دو کشور ایران و عربستان سعودی دارای ناوچه های مین روب هستند و اگر زمان آن برسد، کشورهای حوزه خلیج فارس، خود، توانائی مقابله با این حملات تروریستی را دارند. وقوع انقلاب ایران، بهیچوجه منافع این کشور را که وابسته به امنیت کشتیرانی در تنگه هرمز می باشد کاهش نداده است. در حال حاضر، مقامات کنونی نیروی دریایی ایران نسبت به احتمال حملات تروریستی به نفتکشها نسبت به مقامات رژیم پیشین توجه کمتری مبذول می دارند.

محافظت از تنگه

برای کاهش دادن تهدیدهای بالقوه‌ای که در برابر صدور دائمی نفت از طریق تنگه هرمز به بازارهای جهانی وجود دارد چه کاری باید کرد؟ همان‌طورکه قبلاً اشاره

شد، اینگونه تهدیدها بیشتر در اثر جنگهای منطقه‌ای، جنگهای داخلی ، حملات تروریستی بوجود می‌آید. احتمال مداخله نظامی آمریکا و یا اقدام مستقیم شوروی بسیار ضعیف است.

دولت کارتردر روزهای ۲۱ و۲۲ ماه ژوئن ۱۹۷۹ موافقت نمودحضورنظامی آمریکارادرمنطقه اقیانوس هندوخاورمیانه افزایش دهد. به روشنی پیدابودکه اقدام کارتر اولاً برای اطمینان دادن به عربستان سعودی و کشورهای عربی دیگر بود تا آنها را از حمایت امریکا مطمئن سازد. دوم اینکه به شوروی یادآوری کند که امریکا مصمم به دفاع از منافع خود در منطقه می باشد. در این تاریخ گمان می رفت که یک یا دو ناوشکن به کشتی کوچک سرفرماندهی و دو ناوشکن دیگر که از پیش حضور داشتند، افزوده شود. در نتیجه به تعداد بازدیدها و گشت‌زنی های نیروهای ویژه آمریکا در اقیانوس هند افزوده شد و نیروی هوائی آن کشور به انجام مانورهای مشترکی با کشورهای عربی پرداختند و سرانجام اینکه فروش تجهیزات نظامی و تماس بین رده‌های بالا با مقامات شیخ نشین خلیج فارس آغاز گشت.(۲)

در این زمان پیشنهاداتی مبنی بر تلاش بیشتر امریکا برای تجدید نظر و بررسی سیاستها و اهداف خود در منطقه و بخصوص با توجه به اثرات انقلاب ایران بر امنیت خلیج فارس، به وسیله دولت‌مردان آمریکا ارائه گردید. برخی از این پیشنهادات از اولین نتایج دیدار هارولد براون وزیر دفاع امریکا در فوریه ۱۹۷۹ از کشورهای خاورمیانه بود. در ارزیابی پیشنهادات هارولد براون که پس از مذاکره با سران کشورهای خاورمیانه، ارائه شده بود، نویسنده نقاط ضعف و قوت طرح نامبرده را بررسی و پیشنهاد کردم که انعقاد پیمان همکاری امنیتی بین کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و کشورهای حوزه خلیج فارس ضروری بنظر می رسد.(۳)

نگرانی اصلی نویسنده این مقاله آن بود که ایالات متحده به تنهائی و بدون مشورت کامل با کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و نیز بدون توجه کافی به حساسیت و موقعیت کشورهای منطقه و درسهائی که باید از انقلاب ایران، آموخته باشد دست به اقدام یک جانبه بزند.

استدلال من بر این بود که اساساً منافع حیاتی غرب و کشورهای حوزه خلیج فارس مشترک و هم‌سو است، لذا باید با اتخاذ سیاستهای عاقلانه، ماهرانه و

چند جانبه که مبنی بر ایجاد اتحادیه بین کشورها باشد، امنیت منطقه را پاسداری کرد[٤]

افزایش حضور نظامی بصورت آرام و بدون سر و صدا ممکن است صرفاً در چارچوب پیمان‌های همکاری‌های امنیتی آن کشور با کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نباشد. اما هدف این افزایش باید، چنین همکاریها را، در آینده قابل پیش‌بینی و در جهت حفظ امنیت خلیج‌فارس تقویت کند. قهراً از تردد کشتی ها در تنگه هرمز نیز باید حفاظت شود.

این امر باید در اولویت خاص قرار گیرد تا در صدور نفت به بازارهای جهانی وقفه‌ای حاصل نگردد. حتی اگر در تمام گلوگاههای حیاتی اقیانوس هند (باب‌المندب، کانال موزامبیک، تنگه مالاکا...) امنیت برقرار باشد، تا زمانی که تهدید بسته شدن تنگه هرمز وجود دارد، آسودگی خاطر بدست نمی‌آید. محافظت از نفتکشها، علاوه بر کشورهای خارجی که منافعی در این منطقه دارند، از وظیفه کشورهای منطقه نیز هست. حتی یک کشور در منطقه خلیج‌فارس وجود ندارد که از قطع صدور نفت بهره‌مند گردد.

از همه مهمتر کشورهای منطقه به عنوان یک اصل خواهان آزادی کشتیرانی در این منطقه هستند. ضرورت ایجاب می‌کند برای تضمین رفت و آمد کشتیها در خلیج‌فارس منتظر تدوین اصول و قوانین بین‌المللی نبود، زیرا مدتها طول خواهد کشید تا چنین قوانینی آماده و تصویب گردد.

کشورهای حوزه خلیج‌فارس بارها اعلام کرده‌اند که بعلت وجود شرایط ویژه در این منطقه مایل به همکاری دو یا چند جانبه و یا همکاری منطقه‌ای برای حفظ امنیت خلیج‌فارس و کشتیرانی، جلوگیری از آلودگی دریائی و حفظ محیط زیست، ماهیگیری، اکتشاف و استخراج منابع موجود می‌باشند. چنین همکاریهایی الزاماً مغایرتی با قوانین بین‌المللی نخواهد داشت. حتی به عنوان ابزار و کمکی برای نیل به اهداف آن بکار گرفته می‌شود.

در حال حاضر کشورهای منطقه در تاریخ ۲٤ آوریل ۱۹۷۸ قراردادی برای حفظ محیط زیست و جلوگیری از آلودگی دریا با مساعدت سازمان ملل متحد منعقد کرده‌اند. دلائل قاطعی وجود دارد که این کشورها آمادگی انعقاد پیمان تضمین

آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و تنگه هرمز را نیز دارند.

گرچه قرارداد دو جانبه ایران و عمان (۷ مارس ۱۹۷٤) امنیت تنگه هرمز را تضمین کرده است اما سایر کشورهای منطقه از پیوستن به این پیمان خودداری کردند. زیرا این تنگه عملاً زیر سلطه این دو کشور بود، همانطور که در گذشته نیروی دریائی انگلیس بر آن حکمفرمائی می‌کرده یک توافق همه جانبه می تواند حفظ امنیت تنگه هرمز را ضمانت کند تا کشتی رانی در آبراه بین المللی با آسودگی خاطر همراه باشد. این توافق نامه می تواند همانند توافقنامه مونترا کس که حاکمیت ترکیه در رفت و آمد کشتیها را تضمین کرده است باشد. انعقاد چنین قراردادهائی، بین کشورهای حوزه خلیج فارس، حسن تفاهم، ثبات و اطمینان ایجاد می‌کند. در حال حاضر از تنگه هرمزنه تنها پاسداری نمی شود(*) بلکه وضعیت آن در هاله ای از ابهام قرار دارد.

تدوین قوانین بین المللی روشن، بطور قطعی و خود بخود امنیت تنگه را تضمین نمی‌کند ولی می تواند گامهای نخستین برای نیل به هدف باشد.

برای رسیدن به این هدف هرگونه قراردادی که منعقد گردد باید ضمانت اجرا داشته باشد. با توجه به منافع حیاتی کشورهای مصرف کننده نفت در حفظ آزادی کشتی رانی از طریق تنگه هرمز، غیر منطقی بنظر می رسد، از آنها انتظار داشته باشیم که در موقع لزوم از اقدام یک جانبه به منظور محافظت از منابع حیاتی خود اجتناب کنند. یکی از این اقدامات، حفظ و تقویت حضور نظامی در منطقه است. این سیاست تا زمانی که کشورهای خلیج فارس علاقه یا توانائی جهت توافق بر سر اصول اداره تنگه را نداشته و یا از قدرت لازم برای ضمانت چنین اصولی بی بهره باشند، ادامه خواهد یافت.(**)

بهمین علت است که برنامه ایدآل «امنیت محلی توسط قدرت های محلی» که به کرّات مطرح شده است بصورت— شعار باقی مانده است. هرگاه کشورهای

(*) دولت ایران از قلمرو ساحلی خود طبق قوانین بین المللی پاسداری می‌کند و وظیفه خود را انجام می دهد. این نوع تحلیل ها فقط زمینه را برای دخالت قدرتهای بزرگ در منطقه آماده می سازد.

(**) باعث تأسف است که نیات و اهداف سلطه گری قدرتهای بزرگ از زبان یک «ایرانی» بیان‌می شود و توجیه می‌گردد.

منطقه ابتدا بین خود همکاری بوجود آورند و سپس از قدرتهای خارجی یاری جویند، در درازمدت امکان پیدایش اصولی برای اداره تنگه هرمز وجود خواهد داشت. نظر به وجود سوءظن کشورهای حوزه خلیج فارس نسبت به قدرتهای غربی بهتر است که از کشورهای غربی مصرف کننده نفت تقاضای کمک نشود. امکان دارد که دلیل اصلی رد پیشنهاد عمان بوسیله عراق در تابستان ۱۹۷۹ همین امر بوده باشد. زیرا وزیر امور خارجه عمان برای حفظ امنیت تنگه هرمز به قدرت های غربی چشم دوخته بود. با تأسف، بنظر می رسد تیره شدن روابط میان کشورهای حوزه خلیج فارس بعد از انقلاب ایران، در کاهش موفقیت همکاری بین آنها مؤثر بوده است. اقدامات و تحریکات برخی از مقامات در بحرین و کویت موجب بروز نگرانیهایی پیرامون نیّات واقعی رژیم انقلابی ایران شده است، هر چند دولت ایران بارها اعلام کرده، که قصد صدور انقلاب خود را ندارد، مخالف هرگونه مداخله در امور داخلی دیگران می باشد و نیز ادعای مالکیت مجدد بر بحرین را ندارد.

الغاءِ یکطرفه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بوسیله عراق، امید همکاری بین کشورهای خلیج فارس را بر باد داده است.

مع الوصف باید امیدوار بود کشورهای خلیج فارس دریافته باشند که از راه مشاجره و جنگ نمی توانند به اهداف خود برسند. منافع مشترک و نیز هدفهای اقتصادی و سیاسی آنها حکم می‌کند که تفاهم و همکاری بهترین وسیله نیل به آرمانهای مشترک آنها است. تجربه تاریخی نشان داده است که وجود شرایط بحرانی بین و یا در داخل این کشورها آنان را در مقابل تهاجم و مداخله خارجیان آسیب پذیر می سازد.

آینده تنگه هرمز

باید امیدوار بود که سرانجام همکاری بین کشورهای منطقه و قدرت های خارجی در زمینه تأمین آزادی کشتیرانی از تنگه هرمز، بر مناسبات میان کشورهای حوزه اقیانوس هند و ابرقدرتها تأثیر مثبت داشته باشد.

آمال و آرزوهایی، نظیر ایجاد منطقه صلح، منطقه عاری از سلاحهای اتمی، غیر نظامی کردن منطقه، انعقاد قرارداد سیستم امنیت دسته جمعی آسیا و بازار

مشترک آسیا و غیره، مدتها در اذهان باقی خواهد بود و برای تحقق آنها زمان طولانی لازم است، جدا از شایستگی یاعدم شایستگی برخی از این طرحها، بدیهی است که حصول نتیجه آسان نخواهد بود. اشکالی ندارد که انسان دارای آمال و آرزوهای دورودراز باشد، اما کمی هم باید به عملی بودن آن فکر کند.

تلاش مشترک برای حفظ امنیت آبراه تنگه هرمز، با همکاریهای دسته جمعی، برخلاف امیال توأم با بلندپروازی، بدون نتیجه نخواهد بود. انجام آن هم عملی بنظر می رسد. برای مثال تشکیل یک گارد کوچک و کارآمد بوسیله کشورهای حوزه خلیج فارس که بتواند کنترل تردد کشتی ها را عهده‌دار شود و امنیت آبراه را حفظ کند، بمراتب آسانتر از تشکیل نیروی عظیمی است که توسط کشورهای مختلف سرتاسر خلیج فارس و اقیانوس هند را زیر نظر داشته باشد.

به روشنی پیداست که برای تشکیل یک نیروی مقتدر برای چنان امر مهمی، به همکاری کشورهای مجاور گلوگاههای مهم اقیانوس هند نیاز است و تحقق بخشیدن به آن در حال حاضر عملی بنظر نمی رسد.

پیگیری گارد مشترک برای محافظت تنگه هرمز، واجب‌تر، حیاتی تر و عملی‌تر بنظر می رسد. چنانچه این گارد توانست مقصود را حاصل کند، می توان نمونه آن را در اقیانوس هند هم تشکیل داد.

تشکیل این گارد بر تفاهم بین کشورها می افزاید و رهبران علاقمند به همکاری را تشویق می‌کند تا برای رفع مشکلات دیگر نیز بکوشند. بدون شک اجرای چنین طرحی از تنش های موجود در منطقه می‌کاهد و راه را برای بسیاری از همکاریهای ثمربخش دیگر می‌گشاید.(*)

تجزیه و تحلیل تجریدی مشکلات موجود در خلیج فارس چنان نشان می دهد که می توان به چنین همکاریهایی امیدوار بود. همکاریهایی نظیر: جلوگیری از آلودگی آب دریا و هوا، تعیین حدود فلات قاره، حل مسالمت آمیز برخی از

(*) باید در نظر داشت که نویسنده مقاله دید و نظرات خود را مطرح ساخته است. ترجمه و اقتباس چنین مبحثی الزاماً بمعنی موافقت یا مخالفت با تمام آن نمی باشد. تنگه هرمز در قلمرو آبهای ایران قرار دارد. هرگاه کشورهای خارجی مداخله نکنند ایران بخوبی می تواند حفاظت از تنگه را عهده‌دار شود و آزادی رفت و آمد کشتی ها را تضمین کند. واقعیت آنستکه آقای رمضانی زمینه مداخله غرب و بخصوص امریکا در منطقه را آماده می نماید.

اختلافات، پژوهش برای دستیابی به انرژی خورشیدی، احیاء بیابانهای خشک و ذخیره کردن آب و... دال بر خوشبینی ابراز شده می باشد.

اتحاد جماهیر شوروی در حال حاضر دارای منافع حیاتی خاصی در تنگه هرمز نیست. گر چه این کشور سیاست خاص و کلی را در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند دنبال می‌کند و برای خود منافع مهم و درازمدتی هم دارد.

نگاهی به سیاست کلی شوروی و با توجه به سوابق تاریخی آرزوی دست یابی آن کشور به آبهای گرم خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند از طریق فلات ایران، افغانستان و پاکستان، می تواند بسیاری از مسائل را روشن سازد.

اقداماتی که دولت شوروی پس از جنگ جهانی دوم انجام داده و پیوسته آن را دنبال کرده است، برای گسترش نفوذ خود در مناطق یاد شده، تضعیف موقعیت غرب بویژه امریکا بوده است.

گسترش نفوذ شوروی در مناطق شمالی، شرق مدیترانه، اقیانوس هند و خلیج فارس در سه گلوگاه مهم جهانی: بغازهای ترکیه، کانال سوئز و تنگه هرمز چشم گیر بوده است. در هیچیک از این موارد شوروی از نیروی دریائی خود بطور مستقیم استفاده نکرده در حالیکه نیروی دریائی کشور مذکور از سال ۱۹۶۸ تاکنون رو به افزایش بوده است.

سیاست شوروی برای اعمال نفوذ بیشتر مبنی بر تشویق و تجهیز نهضت های آزادی بخش بطور مستقیم یا غیر مستقیم، وادار کردن دولتهای منطقه به ملی کردن کمپانیها و صنایع نفتی، تحصیل امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و گاز، فروش سلاح و تجهیزات پیشرفته، تبلیغ برای نخریدن سلاحهای غرب، تشویق و ترغیب دولتهای منطقه دائر بر شرکت دادن هواداران مسکو در دولتها، حمایت از احزاب هواخواه و کودتاهای کمونیستی، اعزام کارشناسان کوبائی و... بوده است.

رقابت دو ابرقدرت در خلیج فارس و اقیانوس هند بعد از انقلاب ایران به نحو قابل ملاحظه‌ای رو به فزونی گذاشت. کارتر در ماه مارس ۱۹۷۹ به تقویت نیروی نظامی آمریکا در منطقه پرداخت و یک ناو ۸۰۰۰۰ تنی و چندین کشتی جنگی را به منطقه اعزام داشت. شوروی نیز متقابلاً یک ناو ۴۰۰۰۰ تنی بنام مینیک(*) دو

(*) Minsk

ناوشکن موشک انداز و رزمناو «ایوان روکف» را که بزرگترین کشتی جنگی شوروی تا آن زمان بود به منطقه گسیل داشت. بدین ترتیب نیروی دریائی دو ابرقدرت برای اولین بار، در شمال غربی اقیانوس هند وارد رقابت شدند. تشکیل گارد مشترک بوسیله کشورهای حوزه خلیج فارس می تواند رقابت ابرقدرت ها را کاهش داده و بهانه را از دست آنها بگیرد.

بدیهی است این امر، یعنی عدم رقابت دو ابرقدرت در منطقه منجر به کاهش تشنج در نقاط دیگر نیز می‌گردد، در عین حال در خلیج فارس و اقیانوس هند ابرقدرتها بهانه‌ای برای کسب و حفظ پایگاه و حضور نظامی نخواهند داشت و قهراً صدور تسلیحات نیز روزند نزولی خواهد پیمود و مداخلات مستقیم و غیر مستقیم خارجی کاهش خواهد یافت.

1. See the text of Yamani's interview with Senior Editor Arnaud de Borchgrave, *Newsweek*, July 9, 1979, p. 21.
2. *Washington Post*, July 1, 1979.
3. R. K. Ramazani, "Security in the Persian Gulf," *Foreign Affairs* 57, no. 4 (Spring 1979):821–835.
4. Ibid., p. 835.

۲ــ ویژگیهای جدید در روابط هند با کشورهای ساحلی اقیانوس هند: دیتر براون

هدف از نگاشتن این مقاله، ارائه بخشی از سلسله بحثهائی است که هم اکنون در محافل سیاسی و دانشگاهی، راجع به تغییر و تحولات در مناسبات کشورهای در حال توسعه در گرفته است. در این مبحث نویسنده، فکر و نگرش، اتکاء دستجمعی را وجهه نظر قرار داده است.[1] هر چند در زمینه نحوه و احتمال به وجود آمدن یک نوع وابستگی جدید میان کشورهای جهان سوم و اینکه این وابستگی ها، تاثیر عملی خواهد داشت یا نه، مجادلات و بحث های نظری در جریان است اما در هر حال، تردید نیست که مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در نیم کره جنوبی با شتاب، در حال افزایش است. این روابط را بیشتر در چار چوب مناسبات جنوب باید قلمداد کرد تا در چارچوب مناسبات شمال و جنوب و یا شرق و غرب.(۲)

ارتباط جنوب ــ جنوب و منطقه اقیانوس هند:

دلایل زیادی وجود دارد که چرا فرایند این تحولات اعم از تغییرات در ارتباطات دو و یا همه جانبه از اهمیت زیادی برخوردار گشته است. در میان این دگرگونیها، از همه مهمتر، تلاش جهان سوم برای هم سونگریستن و یا بهتر بگوئیم یک سونگریستن و اتحاد است تا بطور دست جمعی، کشورهای صنعتی شمال را جهت تغییر روش و در نتیجه انعقاد قراردادهای اقتصادی بهتر و منصفانه تر تحت فشار

بگذارند.

یکی از تقاضاهای کشورهای جنوب، گشوده شدن بازارهای کشورهای صنعتی پیشرفته (شمال) بر روی کالاهای مرغوب این کشورها است. در صورت بروز این تحول، کشورهای جنوب با فروش کالاهای تولیدی خود و ایجاد سیستم بازرگانی مشترک که متضمن منافع طرفین باشد، خواهند توانست به سوی خودگردانی و خودکفائی و شکوفا کردن اقتصاد خود گام بردارند. هم اکنون این احتمال وجود دارد، که ناگزیر برای کشورهای جهان سوم امتیازاتی در نظر گرفته شود.(۳)

بنظر ما، مهمترین عامل، برای دستیابی به این اهداف، همکاری منطقه‌ای می‌تواند باشد. درحال حاضر، تعدادی از این نوع همکاری‌ها و روابط منطقه‌ای در امریکای لاتین، افریقا و آسیا وجود دارد که با توفیق نسبی همراه بوده است. البته نظیر این همکاریهای منطقه‌ای نیز، در پیش بوجود آمده، اما به دلایل گوناگون که مهمترین آن عامل سیاسی بوده، از هم پاشیده است.

گرچه عوامل جغرافیائی و تاریخی، مهمترین موانع را در این نوع همکاریها ایجاد کرده است اما منافع متقابل، ایجاب می‌کند که این نوع روابط برقرار شود. در این گونه پیمان‌ها، منافع مشترک و هم‌سو و امتیازات ویژه با توجه به شرایط جغرافیایی و سیاست خارجی اعضا باید رعایت شود.

در سالهای اخیر، کشورهای مجاور اقیانوس هند، که در جمع بخش بزرگی از جهان سوم را تشکیل می دهند، منافع مشترک خود را، دور از مداخله قدرت های خارجی ارزیابی می‌کنند. برای نمونه: مطرح کردن اقیانوس هند به عنوان منطقه صلح و غیر اتمی کردن آن و افزایش وابستگی به یکدیگر را در زمینه های گوناگون می توان نام برد.

پس از افزایش بهای نفت توسط اوپک بین سالهای (۷۴—۱۹۷۳) روابط بین کشورهای ثروتمند و فقیر، مشکل تازه‌ای به خود گرفت. مسائلی نظیر کمبود نیروی انسانی کارآموده در بعضی از کشورها و فزونی آنها در برخی دیگر، مسائلی را ایجاد کرد که در نتیجه کشورهای جهان سوم برای حفظ منافع مشترک خود راه‌حل هایی را تجربه کرده و می‌کنند.

جدا از تأثیرات جنبی که افزایش بهای نفت در روابط میان این کشورها ایجاد کرده است، به تازگی ویژگی خاصی، در همکاریهای اقتصادی و فنی میان کشورهای اقیانوس هند به چشم می خورد.

کشور هند، به خاطر شرایط ویژه، وسعت، فعالیت و جهت گیری های سیاسی خود، در بسیاری از جهات بصورت مرکز این تغییر و تحولات درآمده است.

در این مبحث، شرایط جدیدی را که، بوجود آمده، ارزیابی می‌کنیم و هرگاه از گذشته صحبتی به میان آید، تنها، بعنوان اثراتی که در سیاست تازه بجا گذاشته، بهره‌مند می شویم. این تحولات، از سال ۱۹۷۵ به بعد صورت پذیرفته است و از این رهگذر هند را، قادر ساخته که نقش تازه‌ای در این منطقه ایفا کند.

سیاست جدید هند:

هند، پس از بدست آوردن استقلال، به ویژه در زمان رهبری جواهر لعل نهرو، تلاش های گسترده‌ای را برای دست‌یابی به یک نقش فعال در جهان بعمل آورد.

چنانچه از مسایل و مشکلاتی که مربوط به درگیری شرق و غرب و به عبارت دیگر جنگ سرد بین آنها بود، چشم‌پوشی کنیم، باید گفت، هدف هند، متبلور ساختن منافع مشترک کشورهای آسیا و آفریقا بود.

گرچه هند، به افزایش آگاهی های کشورهائی که بعدها به جهان سوم موسوم گردید، توفیق یافت، اما نتوانست، آنها را بپذیرفتن رهبری خود، متقاعد سازد، این امر حتی پیش از بروز اختلافات هندوچین در سرحدات شمالی در کوههای هیمالیا در سال ۱۹۶۳ آشکار گشت.

در کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) دولت چین که بر اثر درخواست و پافشاری هند در آن شرت کرده بود، به عنوان یک عامل بالقوه قدرت در آسیا و بین کشورهای غیر متعهد، توجه زیاد رهبران شرکت کننده در کنفرانس مذکور را جلب کرده. در حالیکه هند بیشتر نقش معنوی و اخلاقی و روانی را عهده‌دار بود.(٤)

تا سال ۱۹۷۱، کشور هند با مشکلات داخلی و با همسایه‌ای رقیب چون پاکستان مواجه بود. پس از جدائی و استقلال بنگلادش که با نیرو و فشار هند عملی شده بود، این کشور به عنوان یک کشور با قدرت و صاحب نفوذ شناخته شد. این

اعتبار حتی از منطقه جنوب آسیا فراتر رفت و هند در کفه‌تر از وی سیاست وزنه‌ای بحساب آمد.

با وجود این هند همچنان با دو مشکل عمده روبرو بود. یکی از این دو مشکل روابط نزدیک هند با شوروی بود که غیر متعهد و بیطرف بودن آن را نزد کشورهای جهان سوم و دول غرب خدشه‌دار می‌ساخت و شک آنان را دائر بر اینکه هند عامل شوروی است، بر می انگیخت. دوم کارایی اقتصاد هند به آن اندازه نبود که انگیزه جالب‌توجهی برای نزدیکی همسایگان کوچکتر خود باشد، چه برسد به کشورهائی که در فاصله دورتر واقع بودند.

این وضع به تدریج تغییر کرد و در اواسط دهه ۱۹۷۰ عوامل متعددی باعث تقویت موقعیت هند گردید و موجب شد نفوذ این کشور گسترش یابد.

هند طی این سالها همکاریهای تازه‌ای با کشورهای نفت‌خیز و ثروتمند غرب آسیا، آغاز کرد. این روابط بوسیله دولت و شرکت‌های بازرگانی دنبال و تقویت شد. در عین حال هند با دست یازیدن به ابتکارات سیاسی در روابط خود با قدرتهای بزرگ جهان، خواسته‌های خود را به موازات سیاستهای کلی آنان تا حدودی عملی ساخت و سعی می‌کرد منطقه را تا حدود امکان دور از رقابت‌های ابرقدرتهای نگه دارد.

با اعمال سیاستهای درست، طی سالهای متمادی، اقتصاد هند، رو به بهبود رفت و افزایش قابل ملاحظه‌ای در تولیدات کشاورزی و در نتیجه صادرات آن و کالاهای غیرسنتی بوجود آمد. همانطور که گفته شد، توسعه صادرات هند تا اندازه‌ای مربوط به سیاستهای اقتصادی درست و کاستن از واردات کالاهای غیرضروری و مصرفی و همچنین دوری گزیدن از مناقشات منطقه‌ای و جهانی و ایجاد سیاست عدم مداخله در کشورهای همسایه و پیشه گرفتن بردباری و ملایمت که البته از خصال ملت هند سرچشمه می‌گیرد، می باشد. دولت هند این سیاست را، اساس فعالیت‌های منطقه‌ای و جهانی خود قرار داده تغییر دولت‌های هند و جابجا شدن کابینه‌ها در سیاست کلی این کشور تغییرات محسوسی ایجاد نکرد.(۵)

در سالهای ۷۸— ۱۹۷۷ برخی از اهداف تقویت گردید. روابط بین هند و ایالات متحده امریکا، چین، نپال، بنگلادش بهبود یافت. در این زمان هند دریافت

که توجه زیادی به کشورهای جنوب شرقی آسیا نداشته است.

مهمترین عامل توفیق هند در اقتصاد، یک پارچگی در سیاست های اقتصادی بوده و می باشد و نمی توان آن را مدیون ابتکارات حزب کنگره (حاکم) و یا حزب جاناتا دانست.

حتی می توان گفت که بارانهای موسمی و درآمدهای ارزی که بوسیله هندیان مهاجر به داخل کشور فرستاده می شد و می شود و برنامه پنجم پنجساله هند نقش اساسی در این توفیق نداشته است.[٦]

توفیق هند را در رسیدن به اهداف خود باید نتیجه تلاشهای مستمر، طولانی و توام با رنج و مشقت دانست. شکی نیست که هند در طول اجرای برنامه های پنجساله خود اشتباهات و شکستهائی را نیز متحمل شده است. این حقیقت را باید قبول کنیم، هند که از سال ۱۹۷۵ پیشرفت های خود را آغاز کرد، امروز یک کشور توسعه یافته و توانای جهان سوم است.[۷] این ترقی و پیشرفت تصور بسیاری از ملل کشورهای جهان سوم بخصوص حوزه اقیانوس هند را تغییر داد.

پیشرفت های اقتصاد هند:

در یک کشور کشاورزی مانند هند، اساس پیشرفت های اقتصادی باید در بخش کشاورزی باشد. در این کشور۴۵٪ازتولیدات ناخالص را، کشاورزی تشکیل می دهد. تا سال ۱۹۷۵ هند، سالانه مقدار قابل ملاحظه ای مواد و کالاهای غذائی وارد می‌کرد. از این سال ببعد افزایش تولیدات کشاورزی بحدی بوده که علاوه بر تامین مصرف داخلی و ذخیره‌سازی برای سالهای خشک، در برخی از مواقع مقداری هم به کشورهای نیازمند مانند ویتنام، افغانستان، موریس و غیره... و همچنین میوه و سبزی را به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس صادر می‌کند. این مبادلات گاه براساس تهاتر و گاه اعتباری صورت می‌گیرد.[۸]

متخصصین و اهل فن هندی و خارجی بر این اعتقادند که پیشرفتهای بخش کشاورزی تنها به آب و هوای مناسب هند ارتباط ندارد بلکه بکارگیری تکنولوژی پیشرفته در این بخش نیز سهم اساسی دارد. افزایش آبیاری کشتزارها و زمین های بدون باران از این مقوله است.

در سال ۱۹۷۸ هند مدعی شد که بالاترین میزان مشروب ساختن زمینها را بدست آورده و حدود ۲/۶ میلیون هکتار را آبیاری کرده است. بدیهی است افزایش جمعیت این روند پیشرفت را کند می سازد و از ذخایر میکاهد.

قطع واردات مواد غذائی، ذخائر ارزی هند را افزایش داده، بطوریکه از سال ۱۹۷۵ تا اویل سال ۱۹۷۹ ذخایر ارزی هند پنج برابر افزایش یافته است(۹) باید در نظر داشت یکی از عوامل مهم افزایش ذخایر ارزی، فرستادن ارز توسط اتباع هندی که در کشورهای خارج به خصوص در کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس به کار اشتغال دارند، بوده و هست.

دولت هند از این موقعیت یعنی افزایش ذخایر ارزی بهره‌برداری و سیاست وارداتی خود را ملایم‌تر و آسانتر ساخته است. دولت ورود برخی از کالاهای غیر صنعتی را که با کالاهای ساخت هند می توانند رقابت کنند، آزاد اعلام کرده و در نتیجه این سیاست جدید، موجب افزایش صادرات کالاهای غیر کشاورزی گردیده است.(۱۰)

از اوایل سال ۱۹۷۰ میلادی، صادرات کالاهای مهندسی و تولیدات تکنیکی افزایش چشم گیری داشته است. حتی در سال ۱۹۷۸ که آمار کلی صادرات کالاهای هند، کاهش را نشان می دهد این کالاها در مقایسه با سالهای پیش ۱۳ درصد، افزایش داشته است. با افزایش صادرات کالاهای صنعتی ساخت هند، این کشور در نظر کشورهای جهان سوم از اعتبار قابل ملاحظه ای برخوردار شده و از آن به عنوان یک کشور پیشرفته جهان سوم یاد می شود.

عملی ساختن و اجرای طرحهای عمرانی توسط هندیان در خارج از کشور که بوسیله شرکتهای هندی صورت گرفته و می‌گیرد عامل دیگری در روند افزایش صادرات این کشور محسوب می‌گردد. در حال حاضر شرکتهای هندی با شرکتهای غربی و ژاپونی به رقابت برخاسته و در زمینه های گوناگون تجربیات مفیدی کسب می‌کنند و با پی بردن به نقاط ضعف خود در برطرف کردن آن می‌کوشد.

نقاط ضعف شرکتهای هندی بیشتر مربوط به عدم دستیابی و دسترسی به تکنولوژی بسیار پیشرفته است. در اختیار داشتن چنین امکاناتی لازمه سرمایه گذاری های سنگین و تحقیقات مداوم می باشد که برای هند و جهان سوم در

حال حاضر امکان‌پذیر نیست. در مقابل کشورهای نظیر هند با در اختیار داشتن نیروی انسانی کافی و پرداخت دستمزد کم و کار در شرایط سخت و دشوار قادرند تولیدات خود را ارزان‌تر به بازار عرضه کنند. این امتیازی است که در اختیار دیگران نیست. برای نمونه می‌توان از طرحهای عمرانی عربستان نام برد. در شنهای داغ این کشور و بدون امکانات رفاهی که غربی ها از آن توقع دارند که مشروبات الکلی یکی از آنها است، تنها شهروندان کشورهای نظیر هند می توانند به کار بپردازند. در اجرای طرحهای صنعتی خیلی پیشرفته چنین رقابتی عملی نیست. بدین ترتیب امروز هند قادر به اجرای طرحهای سنگین و مشاوره در امور عمرانی می باشد.(۱۱) روشن است که کشورهای در حال توسعه جهان سوم به دلایل متعدد به هند روی می آورند و در نتیجه این کشور نیز با تلاش و کوشش، شعار اتکاء و اعتماد به خود بطور دست جمعی را جامه عمل می پوشاند.

نقش هند در اعطای کمک:

هرچند هند به‌خاطر توانائی های خود در زمینه های تکنولوژی، صنعتی و مدیریت منافع اقتصادی زیادی کسب می‌کند اما مشکلاتی هم دارد. روابط و مناسبات هند با کشورهای جهان سوم جنوب— جنوب متضمن فشارهای مالی برای کشور می باشد. کشور هند با اعطای وام و اعتبار برای اجرای برنامه های عمرانی به کشورهای درخواست کننده و نیازمند، همان شرایط و محدودیت های کشورهای وام‌دهنده صنعتی غرب را ناچار اعمال می‌کند. در اجرای این سیاست اقتصادی هند از خود هم توانائی و هم ضعف نشان داده است. بدین معنی که در عین مساعدت ناگزیر محدودیت هائی هم قائل شده و برخورد آن با کشورهای نیازمند کمک به گونه ای خاص بوده است.

هند برنامه های کمک به کشورهای دیگر را با توجه به زمان نیل به استقلال، خیلی زود شروع کرد. در اوائل سال ۱۹۵۰، کشور نپال، وابستگی زیادی به متخصصان، آموزگاران و پرسنل اداری هندی برای ساخت زیربنای اقتصادی خود، پیدا کرد. اندکی بعد، هند همین برنامه ها را در کشورهای همسایه مانند افغانستان، بوتان و سری‌لانکا و سپس بنگلادش و آنگاه در مالدیواس با کم و بیش تغییراتی،

دنبال کرد. همچنین در کشورهای شرق آفریقا (اتیوپی، کنیا، تانزانیا) و جنوب آفریقا (بیشتر در زامبیا) متخصصان هندی وارد به کار شدند و در اجرای برنامه های عمرانی آموزشی، مدیریت و تعلیمات نظامی دولتهای درخواست کننده را یاری دادند. همچنین تعداد قابل ملاحظه ای کارآموز از این کشورها برای آموزش در هند به سر می برند.

بخش مهمی از بودجه این نوع فعالیت ها، از منابع متعدد مانند: طرح کلمبو، صندوق کشورهای مشترک المنافع، سازمان ملل متحد و دیگر سازمانها و یا با انعقاد قراردادهای دو جانبه با کشورهای دینفع تأمین می شود.

بودجه سالانه هند، میزان و منابع مالی را که برای کمک به خارج در نظر گرفته شده، بخوبی نشان می دهد. برای مثال، بودجه اعطای بورس پزشکی به دانشجویان خارجی، برای هند حدود صدهزار روپیه (معادل ۱۳ هزار دلار) برآورد شده است. در سال ۱۹۷۸ حدود ۸۰ دانشجوی پزشکی از آن استفاده می‌کردند. و البته صدها متقاضی دیگر در نوبت بودند. بدیهی است، بهنگامیکه فقر مالی وجود دارد، سیاست نقش سلطه گری خود را بهتر ایفا می‌کند. این موضوع با نگرش به روابط کشورهای غنی با فقیر بخوبی روشن است.(۱۲)

هند به طور آشکار تمایل دارد که کمک های عمرانی، فنی، اقتصادی و فرهنگی خود را در کشورهای نیازمند آفریقا و آسیا متمرکز سازد. زیرا خود کشور هند در مرکز این مناطق قرار دارد. نزدیکی این کشورها به هند و کوتاه بودن خطوط ارتباطی که حمل و نقل را تسهیل می‌کند و همچنین همبستگی های تاریخی از زمانهای گذشته و دوران استعمار، روابط فرهنگی، معیارهای اخلاقی و اجتماعی و خلاصه منافع مشترک و درازمدت علت این تمایلات را بخوبی نشان می دهد.

در سالهای اخیر، هند موفق شده، ناکامی های سالهای (۶۰—۱۹۵۰) را جبران کند. بجای همدردی با کشورهای فقیر و ضعیف، عملاً به کمک آنها شتافته و در حدود امکان با اعزام متخصصان و کارشناسان فنی آنها را یاری داده است.

همکاریهای دو جانبه در جنوب آسیا:

یکی از مشکلاتی که هند در رابطه با کشورهای کمک گیرنده بخصوص

همسایگان خود دارد، قدرت و نفوذ این کشور است که قهراً از وسعت خاک، زیادی جمعیت و سایر شرایط و عوامل طبیعی و انسانی سرچشمه می‌گیرد. بدیهی است کشورهای جهان سوم و آنها که می خواهند روابطی با هند داشته باشند برای حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی و هویت ملی خود— بنا به تجربه تاریخی گذشته از استعمار— ناچار، فاصله خود را با هند، حفظ می‌کنند. هند نیز برای درک این موقعیت و حقیقت به زمانی طولانی نیاز دارد تا بتواند عکس العمل مناسب از خود نشان دهد. حزب «جاناتا» در دوران حاکمیت خود بر این باور بود که هند باید جاه‌طلبی، تکبر و خودبینی خود را در مقابل ناسیونالیسم و حساسیت های موجود در منطقه مهار کند.(۱۳) صرفنظر از این واقعیت در سیاست خارجی یکی از شرط های لازم برای برقراری مناسبات حسنه و مودت‌آمیز میان دو کشور که از لحاظ قدرت نابرابر هستند این است که کشور قویتر اشتیاق و توانائی کمک را بطور مؤثر داشته باشد.

در میان کشورهائی که از کمک هند استفاده می‌کنند، همسایگان تقاضای تسهیلات بیشتری را دارند. این کشورها، خواهان شرایط بازرگانی بهتر هستند و انتظار دارند که اجرای طرحهای عمرانی و صنعتی آنان بر اساس اعتبار و یا وام بلاعوض صورت گیرد. این امر آنان را به سوی خودکفائی سوق می دهد و قادر می سازد که کالاهای مازاد بر مصرف خود را برای حفظ توازن بازرگانی به هند صادر کنند.(۱٤)

روابط سیاسی هند با سری‌لانکا و نپال، در سالهای اخیر، بهبود یافته و طبیعی است که این گونه معاملات با کشورهای مذکور عملی است. روابط هند با بنگلادش و پاکستان هنوز به این مرحله نرسیده است. جای تردید نیست که هند، جدا از سیاست، برای اجرای تعهدات اقتصادی خود در طرحهای مشترک به منابع مالی نیاز دارد و به نوعی باید آن را تأمین کند.(۱۵)

مطبوعات و صاحبنظران هند موضوع کمک های کشور را پیوسته در ترازوی نقد و بررسی می سنجند و پیشنهاداتی نیز ارائه می دهند. یکی از روزنامه های معتبر هند در یکی از مقالات اساسی خود، از دولت خواست تا در رابطه با همسایگان ضعیف جانب عدالت را فرو نگذارد و روشهای خود را رها سازد. این روزنامه نوشت

که اقتصاد بارور هند می تواند نسبت به همسایگانش بخشنده‌تر باشد. این سعه صدر، راه را برای شکل گرفتن مؤثر همکاریهای منطقه ای هموار می سازد. در اجرای این سیاست، بتازگی، هند کشور نپال را در تاسیس کارخانه ها و ایجاد صنایع و تولید سیمان، کاغذ و استخراج معادن یاری داده و موافقت کرده است با تأسیس مرکزی در نپال سالیانه هفتصد نفر را برای اداره تأسیسات نوپای آن کشور تربیت کند. این قرارداد روشنگر بهبود مناسبات این دو کشور است.

همچنین هندخودرامکلف کرده‌تاتغییرات اساسی در روابط اقتصادی خود با سری‌لانکا ایجاد کند. زیرا نوازن بازرگانی و پرداخت ها بنحو چشم گیری به نفع هند بوده است. عدم توازن بازرگانی، ناشی از ناتوانی سری‌لانکا در تولید صدور کالا بوده و هست. در سال ۱۹۷۸ شورای توسعه و همکاریهای اقتصادی هند، اجرای یک طرح مشترک ۳۰ میلیون دلاری را برای تولید کالاهای مهندسی و تکنیکی با سری‌لانکا تصویب و بانک صنایع هند با سرمایه گذاری در این طرح برای خرید وسایل و ماشین آلات مورد نیاز موافقت کرده است. سهمیه واردات هند از این کشور افزایش یافته است. دولت هند سعی دارد که مفاد قراردادهای اقتصادی را دقیقاً اجرا کند و حتی همکاریهای اقتصادی خود را توسعه دهد. دولت سری‌لانکا از این همکاری خرسند بنظر می رسد.

روابط هند با افغانستان برای مدتهای طولانی بصورت کمک های بلاعوض و همکاریهای متقابل بازرگانی بوده است.(۱۶) هند، افغانستان را همسایه خود می داند و قهراً سیاست خاصی‌را در آنجا دنبال می‌کند.درک این واقعیت روشن است زیرا افغانستان کشور حائل بین شوروی و هند است و پیوسته، این امر، برای دیپلماسی هند، جای بخصوصی را داشته است.

قدرت یافتن رژیم مارکسیستی در کابل (آوریل ۱۹۷۸) و تغییر جهت سیاست افغانستان به سوی شوروی، نگرانی خاصی در هند ایجاد کرد، هر چند این نگرانی بطور رسمی و عملی ابراز نگردیده است تغییر رژیم در کابل، تلاشهای هند را برای کمک به توسعه اقتصادی افغانستان متوقف نکرده و مساعدت و کمکهای بلاعوض همچنان ادامه داشته است. ادامه کمکها کاملاً قابل درک است زیرا بهرحال افغانستان با هر رژیمی که اداره شود برای هند، به جهات مختلفه، منطقه

مهم و حساسی به شمار می رود. هند در این منطقه منافع و مسئولیت هائی برای خود حس می‌کند.

رابطه هند با پاکستان با ویژگی و حساسیت های خاص همراه است. با سابقه زدوخوردها و جنگهای بین دو دولت و سوءظن متقابل نباید انتظار داشت که روابط به سرعت عادی گردد. از سال ۱۹۷۲ پیشرفت هائی در این زمینه صورت گرفته ولی هنوز زمان مناسب برای حسن همجواری دلخواه فرا نرسیده است. پاکستان با تغییر ناگهانی در سیاست خارجی خود از سال ۱۹۷۷ یعنی نزدیکی با غرب و کشورهای اسلامی عرب برای کمک و همکاری، مشکلاتی را در رابطه با هند ایجاد کرده است. امیدواری های اولیه هند برای بسط همکاریهای اقتصادی مؤثر که بازرگانان پاکستانی نیز خواهان آن هستند تحقق نیافت. در حال حاضر رابطه بازرگانی میان این دو کشور توازنی ندارد.(۱۷)

هند توان تأمین نیازهای بازارپاکستان‌راباکالاهای صنعتی ارزان خود دارد. پاکستان امّا آماده انعقاد قرارداد در این رابطه که می تواند منتهی به وابستگی این کشور به هند شود نمی باشد. هند هم آماده نیست سدهای گمرکی را از مقابل کالای ارزان پاکستان، نظیر دارو، فرش، پارچه و غیره بردارد. اینها مشکلاتی است که در راه همکاریهای بازرگانی دو کشور وجود دارد که به نحوی باید در رفع آن کوشید.

ظاهراً بنظر می رسد، هند منتظر فرصتی است تا پاکستان دریابد که منافع خود را، در خارج از شبه قاره، نمی تواند جستجو کند. وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر سیاست بعضی از کشورهای عرب می تواند به این واقعیت کمک کند. از طرف دیگر ثبات سیاسی پاکستان بعلت نوع حکومت و شرایط قومی و پارهٔ عوامل دیگر، آ[illegible]یذیر است. شاید تغییر حکومت که اخیراً در پاکستان صورت گرفته به تدریج از مشکلات آن کشور بکاهد. هند نیز با تغییر رژیم در کابل که آینده آن مشخص نیست، در ثبات سیاسی پاکستان ذینفع است و باید به کمک آن کشور بشتابد و از اعمال و سیاست هائی که بر وخامت اوضاع بیفزاید خودداری کند.

همکاریهای دوجانبه هند با کشورهای منطقه خلیج فارس:

در سالهای اخیر، روابط اقتصادی فزاینده هند با کشورهای حوزه خلیج فارس

بـا موفقیت های عـمده روبرو بوده است، البتـه این مناسبات به سـالهای قبل از بحران انرژی (۷٤—۱۹۷۳) که روابط بـین المللی دستخوش دگرگونـی های خاص گردید، برمی‌گردد. در آن زمان آیـنده کشورهای در حال تـوسعه و وارد کننـده نفت، مانند هند، زیـاد روشن نـبود. امـا حالا آن سالـها سپری شده و بـرخی از پـیش‌بینـی ها واقـعیت نیافت.

بهرحال، با تـوجه به سابقـه تاریخی و تمـرکز قدرت اقتصادی بـه خصوص در سواحـل جنوبـی خلیج‌فارس، تـحرک و فـرصت منـاسبـی برای هنـد به وجـود آمـد تا همکاریهای بازرگانی خود را عمیقاً توسعه بخشد.

بـین سـالهـای (۷۸—۱۹۷۳) قیـمت نفـت بطور سرسام‌آوری افـزایش یافت (تقریباً ۵ برابر). هند نیز برای حفظ موازنه ارزی حجم صادرات خود را به کشورهای حاشیه خلیج‌فارس بهمان نسبت افزایش داد و در عین حال سیاست اقتصادی جدیدی را پایه گذاری کرد. هـند با کمک پشـتوانه و سرمایه گذاری های کشورهای خارجی و با استخدام چند صد هزار نفر، منابع طبیعی خود را استخراج و از آن بهره‌برداری کرد. نتیجه عـملی این سیـاست جدید اقتصادی، توازن پرداخت های ارزی و افزایش ذخیره آن بود.[۱۸]

چنـد سال بـعد، تصور کشورهای حـوزه خلیج‌فارس بـه طور قـابل ملاحظه ای درباره هند تغـییـر کرد. ناگهان نـقش هنـد، درصحنه بیـن المـللی که قبلاً ناچیز بود نمایان گشت. در اوائل سالهای ۱۹۷٦ هفته‌نامه، سیاسی و اقتصادی چاپ بمبئی از اینکـه دانش فنـی و کالاهای سـاخت هـند درخاورمیانـه شهرتی ندارد، شکوه کرده بـود.[۱۹] در نتیجه در پایـان سال ۱۹۷۸ هیئت مشترکـی از کشورهای عربی مرکب از مقامات وزارت بازرگانی، صـنایع و کشاورزی از هند دیدن کردند. هدف این هیئت توسعه بازرگانی و امـکان سرمایه گذاری برای اجرای طرحهای مشترک و همکاریهای فنی و یافتن بازارهـای جدید و همچنین ارزیابی توانائی هند درزمینه صدور کالاهای کشاورزی به این مناطق بود.[۲۰]

بیـن سـالـهـای (۷۸—۱۹۷۳) سـه مـقطع مـهـم از روابط اقتـصادی هـنـد با کشورهای حوزه خلیج را مـی توان مشخص نموده: اول— بین سالهای (۷۵—۱۹۷۳)، ایران بهتریـن مشتری برای کالاهـای صنعتی سـاخت هند بود. «شاه» با دست و دل

بازی و بلند نظری قابل ملاحظه‌ای در مساعدت به این کشور و شرکت دادن آن در اجرای طرحهای مشترک نقش به سزائی داشت. دوم— بین سالهای (۷۷—۱۹۷۵) مهاجرت نیروهای انسانی هندی به کشورهای عرب حوزه خلیج‌فارس به اوج تازه‌ای رسید و این خود عامل مهمی برای بهبود اقتصاد هند به شمار می‌رفت. سوم— بعد از سال ۱۹۷۷ توجه هند به سرمایه گذاری در طرحهای صنعتی کشورهای عراق، کویت و امارات متحده عربی مبذول گردید.

بازرگانی با ایران، برای هند، بتدریج نتایج درخشانی بوجود آورد زیرا اقتصاد این دو کشور مکمل یکدیگر بودند. دیدار شاه از دهلی نو در فوریه سال ۱۹۷۸ این امیدواری را به هند داد که بتواند در طرحهای ذوب آهن، آلومینیوم و آبیاری شرکت و ۴۰ درصد از نیاز نفت‌خام خود را از ایران تامین کند و توازن بازرگانی را برقرار سازد.[۲۱]

بعد از سقوط شاه، پیمان مشترک اجرای طرحهای مختلف که در سال ۱۹۷۸ منعقد شده بود، روی کاغذ باقی ماند. گرچه هند هنوز هم امیدوار است که روابط دو جانبه مجدداً برقرار گشته و گسترش یابد.

غیر عادی بنظر نمی‌رسد که اکنون عراق به عنوان منبع اصلی تامین نیازهای نفتی هند موجبات افزایش مناسبات دو جانبه را فراهم کرده باشد. تقویت مناسبات هند و عراق از چند سال پیش آغاز شد و بتدریج توسعه یافت. البته افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی در انگیزه هند بی تأثیر نبود. در سال ۱۹۷۸ عراق حجم واردات خود را از هند دو برابر ساخت و این امر، امیدواری هند را افزون ساخت. در همین سالها، شرکتهای هندی طرحهای ۲۵۰ میلیون دلاری را در عراق در دست اجرا داشتند.[۲۲] کمپانی پروژه‌های فنی هند قراردادهائی با ارزش ۱۸۶ میلیون دلار منعقد ساخته و شورای کمپانیهای هند با فعالیت مشغول مطالعه برای شرکت در طرحهای بیشتر بود. در سال ۱۹۷۹ به غیر از طرحهای صنعتی، عراق نوید افزایش واردات از هند، همکاری در بخش کشاورزی و حتی نظامی را داد.[۲۳]

بنظر می‌رسد که کشور عراق و هند در اعمال سیاستهای خارجی خود وجه تشابهی دارند. در عین حال نزدیکی این دو دولت با شوروی، هر دو از نفوذ کمونیسم در کشور به خصوص در نیروهای مسلح خود بیمناک هستند، سیاست این دو کشور در

رابطه با کشورهای غیرمتعهد و شمال و جنوب به طور کلی نزدیک بهم می باشد.[۲۴]

در بقیه کشورها و امارات به خصوص در عربستان سعودی تشابه سیاسی مشترک با هند کمتر دیده می شود در مقابل، نفوذ پاکستان در گذشته و امروز بطور چشم گیری تقویت شده است. اما بهرحال اقتصاد و تکنولوژی فعال هند، بنحو روزافزونی جای خود را باز کرده و برسمیت شناخته شده و مورد استفاده این کشورها قرار گرفته است.

اجرای طرحهائی که به نیروی انسانی زیاد نیازمند و به اصطلاح کار بر باشد با جمعیت کم اینگونه کشورها تناسبی ندارد. مع الوصف اجرای پروژه هایی مانند کارهای ساختمانی، کارخانه های برق و خانه سازی و مانند اینها به نیروی انسانی زیاد نیازمند است. هند با داشتن تکنولوژی لازم و نیروی انسانی کافی و عرضه قیمت های مناسب و متعادل نسبت به کشورهای غرب و ژاپن می تواند و توانسته است رقبای دیگر را از میان بدر کند.

البته کارگران مهاجر هندی در کشورهای عربی با مشکلاتی مواجه هستند. آنها احساس می‌کنند که تبعیضاتی بین آنها و سایرین و بخصوص متخصصان غربی و بومی قائل می شوند که این امر گاه منجر به اعتصاب و سایر عکس العملها می‌گردد. ولی دولت و شرکتهای هندی به تجربیات خود می افزایند و موارد یاد شده را به حداقل می رسانند.

در اوایل سال ۱۹۷۹ وزیر کار کشور هند از عراق، کویت، بحرین و امارات عربی دیدن کرد تا موقعیت کارگران هندی را از نزدیک بررسی و ارزشیابی کند. بر حسب تصادف آمار و ارقامی از کارگران مهاجر هندی ارائه شده بود که قابل تأمل است. بطور مثال ۱۶ هزارهندی برای اجرای طرحهای مختلف در کویت استخدام شده بودند. این رقم شامل تعداد نفراتی که تحت قراردادهای مختلف و دو جانبه و غیره که باید در مشاغل آزاد، بانک ها، هتل ها و بیمارستانها بکار پردازند نمی شد.[۲۵]

بهرجهت، حضور فعال هند در خلیج فارس تثبیت شده است و بنظر می رسد هند در سالهای بعد فرصت های زیادی برای حفظ، تقویت و ازدیاد اینگونه فعالیت ها داشته باشد. واقع بودن هند در مجاورت دریای عرب، دسترسی به آن را برای جلب مشتریان آسان می سازد. مسافرت به هند، بخصوص شهر معروف بمبئی نظر خیلی ا ز

عرب ها را جلب کرده است.[۲۶]

بنابراین هند سهم قابل توجهی از نیازهای ارزی هزینه های واردات نفتی خود را از این کشورها بدست می آورد هر چند ملت هند برای رسیدن به این هدف تلاشهای سختی را متحمل می‌گردد.

همکاری‌های دوجانبه هند با افریقا وجزایر مستقل:

روابط هند با کشورهای ساحلی افریقا و جزایر مستقل در غرب اقیانوس هند، خصیصه جداگانه ای دارد و به چهار عامل اساسی مربوط می شود:

تعدادی از این کشورها و جزایر، با هند تاریخ و گذشته مشترک دارند. آنها نیز زمانی مستعمره بودند و امروز عضو کشورهای مشترک المنافع محسوب می‌گردند.[۲۷] این کشورها عبارتند از کنیا — تانزانیا — زامبیا و موریس، از سالها قبل، مهاجرت هندیان به این نواحی، اقلیت هایی را تشکیل داده است، که از عوامل سابق الذکر است. در جزیره موریس هندیها در اکثریت هستند. با وجود تشدید اختلاف نژادی، در افریقای جنوبی، پس از استقلال، سیاست هند نسبت به این نواحی تغییر نکرده است.

در سال ۱۹۶۳، شورای توسعه هند و کشورهای افریقا، تأسیس شد. تعداد زیادی از طرحهای مختلف (بیشتر در صنایع سبک) به مرحله اجرا درآمد. برخی از طرحها نیز باعدم موفقیت روبرو گردید. عدم ثبات سیاسی، و کمبود کارشناسان ماهر، باعث شد که شرکتهای هندی حتی قادر به بازگرداندن سرمایه اصلی خود نیز نشوند.[۲۸]

بعد از کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در لوزاکا (۱۹۷۰)، هند تلاشهای وسیعی را برای حمایت از جنبش های آزادی‌خواه، در آفریقای جنوبی آغاز کرد و با اعطای کمک های فنی، پزشکی و آموزشی در اجرای این سیاست، گام برداشت. تقاضا برای اعزام مهندسین هندی، پزشک و حتی معلم برای دوره های متوسطه در کشورهای افریقا مانند کنیا و اتیوپی رو به افزایش بود.

بعد از سالهای ۷۶—۱۹۷۰ هند در موقعیتی قرار گرفت که ناچار بود کمکهای فنی و اقتصادی خود را در اجرای طرحهای مشترک با وجود محدودیت های

مالی بالا ببرد و حتی به دادن اعتبار اقدام کند. بلند نظری و توقع هند در مقایسه با چین بیشتر بود. بهره و سودی که هند طلب می‌کرد، رضایت کشورهای کمک گیرنده را، تامین نمی‌کرد. با وجود این تعداد طرحهای مشترک همچنان رو به افزایش بود. هند میزان آموزش کارشناسان را در سطح وسیعی ادامه داد و از ارائه تکنولوژی پیشرفته دریغ نورزید.

با وجودیکه روابط تجاری هند با کنیا به گذشته های دور برمی‌گردد و حضور متخصصان و کارشناسان هندی در این کشور به نسبت بیشتر از کشورهای دیگر است (۳۵۰۰ نفر در سال ۱۹۷۸)(۲۹) اما رابطه هند با تانزانیا از کیفیت و خصوصیات ویژه‌ای برخوردار است. زیرا این دو در مسائل سیاسی و فلسفه، دید مشترکی دارند و هر دو تلاش می‌کنند که راه میان‌بری بین نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری را برگزینند. از طرفی برای ایجاد نوعی سوسیالیسم، روابط جنوب و جنوب، سعی در عدم وابستگی زیاد به دنیای صنعتی غرب، داشتن سیاست مشترک در قبال تبعیض نژادی در افریقای جنوبی و دلبستگی به کشورهای غیر متعهد، اشتراک نظر دارند.(۳۰)

بهمین مناسبت، سهم هند در پیشرفت اقتصاد تانزانیا، زیربنائی و اساسی است. بنظر می رسد که صنعت نسبتاً پیشرفته هند، نقش مؤثری را در این شکوفائی به عهده داشته است. در سال ۱۹۷۸ حدود ۹۰۰ متخصص هندی در تانزانیا مشغول کار بوده اند.(۳۱) این بیشترین کارشناس از هر کشور دیگر در تانزانیا بود. همچنین، در همین زمان دانشجویان و کارشناسان اهل تانزانیا که در هند مشغول تحصیل و آموزش بودند بیشتر از کشورهای دیگر بود. برای نمونه باید گفت در سال ۱۹۷۹ در یک مدرسه عالی هند (رودکی*) ۱۸۰ دانشجو برای دیدن دوره ٤ ساله به تحصیل اشتغال داشتند.(۳۲)

زمین‌شناسان هندی در جزیره‌ای متعلق به تانزانیا موفق به کشف گاز طبیعی شدند. شرکت ملی نفت هند، با شرکت ملی نفت تانزانیا به بهره‌برداری ازاین منبع پرداختند. حجم بازرگانی تانزانیا و هند افزایش یافته است و این کشور بزرگترین بازار

(*) Rukee

محصولات هندی در این منطقه به شمار می رود. پیش از این کنیا بزرگترین بازار بود.

هر چند تانزانیا، اخیراً بنابر عقاید و دید جدید درباره امور اقتصادی، محدودیت هائی در روابط بازرگانی خارجی ایجاد کرده، اما هنوز این کشور نیازمند و علاقمند به سرمایه گذاری های خصوصی است. شرکتهای هندی کماکان مشغول ارزیابی امکانات سرمایه گذاری و شرکت در طرحهای مشترک با این کشور هستند. از سال ۱۹۷۵ هیئت مشترکی در سطح وزیران دو کشور با هم نشست ها و گفت وگوهائی داشته اند تا امکان گسترش روابط اقتصادی، بازرگانی و فنی را بررسی کنند. گمان می رود این روابط هم چنان پا برجا و ممتد باشد.

روابط هند با زامبیا نیز در همین حدود است.[۳۳] سعی هند بر این است که بدون توجه به اختلاف عقیده و دید سیاسی روابط خود را با کشورهای کنیا، اتیوپی و موزامبیک، تحکیم بخشد و حتی از سرمایه گذاری های عظیم در این مناطق چشم نپوشد. همانطور که قبلاً اشاره شد این مناطق در دسترس هند قرار دارد و بدون تردید ارائه آموزشهای فنی و فرهنگی و کمک های اقتصادی آسان تر و با هزینه کمتری همراه خواهد بود.

همکاری های دوجانبه با جنوب شرقی آسیا:

از نقطه نظر فرهنگی و سوابق تاریخی جنوب شرقی آسیا، بیشتر از آفریقا باید مطمح نظر هند برای توسعه روابط اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و فنی و خلاصه اقتصادی باشد. ولی کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا پس از کسب استقلال و پایان دوره استعمار، به دلایل گوناگون از هم فاصله گرفتند. کشورهای جنوب آسیا بسوی ایران و کشورهای عربی متمایل شدند. کشورهای جنوب شرقی به کشورهای حوزه اقیانوس آرام متمایل شدند.[۳٤]

در دوره اول حکومت خانم ایندیرا گاندی تلاش هائی به منظور خنثی ساختن این تمایلات صورت پذیرفت. هنگامیکه حزب جاناتا به قدرت رسید اعلام کرد که هند به عنوان یک دولت مستقل و مقتدر از جنوب شرقی آسیا غافل بوده است و این سیاست باید بکلی تغییر کند.[۳۵] امّا تا آنجا که به کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا (آسه آن) مربوط می شود آنست که این کشورها در قبال تلاشهای هند، نظریات

و تردیدهای مخصوص بخود را دارند. هند، برای ایجاد رابطه مستحکم با این کشورها با موانعی روبرو است که او را از اُصول به هدف باز می دارد. درحالیکه هند با داشتن اقتصاد و تکنولوژی پیشرفته می تواند یار و مددکار این کشورها باشد. یکی از دلایل دوری این کشورها، از هند تصورات منفی است که در اذهان رهبران این کشورها وجود دارد و هنوز پابرجاست. این کشورها، هنوز هند را یک کشور عقب افتاده با ابعاد وسیع که درعین حال با شوروی و ویتنام بیش از اندازه نزدیک است می دانند. از طرفی کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا، چنین می پندارد که هند با آمریکا و چین، تضاد منافع دارد و در نتیجه در رابط با هند عکس العملهای احتیاط آمیزی نشان می دهند. پس از سقوط سایگون در سال ۱۹۷۷ سردرگمی کشورهای اخیرالذکر کمتر و موضع آنها در قبال ویتنام ملایم تر شد. این امیدواری برای هند بوجود آمد تا سرمایه های خود را در کشورهای کمونیست و غیر کمونیست با حسن نیت و مناسبات برادرانه، بکار گیرد. هند موفق گردید، با اعمال سیاست های انعطاف پذیر و حفظ بیطرفی کامل، اعتماد کشورهائی را که با سیستم های مختلف حکومتی اداره می شود، جلب کند.(۳۶) اما وضع جدید دیری نپائید. براثر تحولاتی که در کامبوج صورت گرفت و تنش هائی که در مرز چین و ویتنام بوجود آمد و هند حتی نتوانست به میانجی‌گری بپردازد، دست‌آوردها نقش بر آب شد.(۳۷)

علی رغم موانع سیاسی موجود، به تازگی گزارش هائی از پیشرفت های اقتصادی و فنی در زمینه مناسبات هند با کشورهای «آسه آن» بدست آمده است. در اواخر سال ۱۹۷۸ هیئتی از اطاق بازرگانی و صنعت هند، از این کشورها، بازدید و راههای تازه‌ای را برای سرمایه گذاری توسط بخش خصوصی، بررسی کرد. هیئت هندی با ارائه دانشهای فنی کاربر که از مواد خام موجود در کشورهای مذکور استفاده می‌کند و تولیدات آن برای صادرات مناسب می باشد، قدمهای اولیه را برداشت.(۳۸)

اندونزی از کشورهائی است که مناسبات قابل اهمیتی با هند نداشته ولی به تازگی چشم اندازهای روشنی برای ایجاد مناسبات شایسته با هند ارائه داده است. هنگامیکه وزیر صنایع اندونزی درسال ۱۹۷۹ از دهلی نو، دیدار کرد،(۳۹) روابط دو کشور را در دهه گذشته «قدری خاموش» توصیف کرد. باید گفت درسال ۱۹۶۶ یک موافقت‌نامه بازرگانی بین هند و اندونزی منعقد شده بود که درسال ۱۹۷۰ بدون

تمدید، پایان یافت و تا سال ۱۹۷۸ حتی یک قرارداد جدید نیز امضاء نشد.[۴۰] بدون شک این رکود را باید ناشی از اوضاع سیاسی دانست.[۴۱] در پایان سال ۱۹۷۸، هفت طرح مشترک در دست اجرا و نه طرح دیگر در دست مطالعه بود. مجموع سرمایه گذاری هند در اندونزی به ۸۰ میلیون دلار می رسید که مبلغ قابل ملاحظه ای بود. ولی تا آن زمان هنوز، هیچ بانک هندی در آنجا شعبه ای نداشت.[۴۲] برابر توافق اخیر، دو کشور، همکاری در بخش های کشاورزی، منجمله پژوهش های هسته ای و فنی را، آغاز کردند و همکاری آموزش های نظامی به ویژه در نیروی دریائی افزایش یافت.

مطلب ناگفته در این مبحث رابطه هند با کشور مالزی است. هر چند ملاقات هائی بین مقامات دو کشور برای ایجاد رابطه بهتر در سطوح بالا روی داده[۴۳] و هر دو کشور در مجامع بین المللی از منافع همدیگر دفاع کرده اند.[۴۴] اما از سال ۱۹۶۰ به بعد، هنوز یک طرح مشترک بین دو دولت اجرا نشده است. این قصور را باید از جانب هند دانست.

محدودیت های مالی هند، در رابطه با مالزی، اثر منفی داشته است. البته رقابت های بین المللی نیز در این امر بی تأثیر نبوده اند. هر چند هند قادر است، طرحی را، با قیمت مناسب تر اجرا کند، اما شرکتهای رقیب غربی و ژاپنی شرایط آسان تری را پیشنهاد می‌کنند. شرکت های هندی برای اجرای طرحهای خیلی بزرگ و انتقال سرمایه با مشکلات بزرگی مواجه بوده اند و البته انتقال ماشین آلات و وسایل یدک نیز با موانعی روبرو بوده است و هنوز اقدامی برای رفع این معضلات صورت نگرفته است. در ژانویه ۱۹۷۹ شرایط ایجاد رابطه با هند، در ملاقات نخست وزیر مالزی و وزرای مهم کابینه هند بررسی شد. این دو کشور به توافق جامعی در زمینه های همکاریهای اقتصادی رسیدند. دولت مالزی علاقه بیشتر خود را به مشارکت هند در بخش های فلزکاری، انرژی، صنعت، علوم و کشاورزی ابراز داشت.[۴۵] نخست وزیر مالزی در بازگشت به کشور خود اظهار داشت که پیشرفت و ترقی کشور هند بیش از آن است که در رسانه های گروهی به آن اشاره شده است.[۴۶]

این قضاوت بوسیله تنها کشور جنوب شرقی آسیا، که سالهای متمادی با هند روابط نزدیکی داشت عنوان گردید.

نتیجه

با بررسی مطالب گفته شده به این نتیجه می رسیم که پیشرفت های کشور هند که به وضوح قابل رویت و درک است بوسیله رسانه های گروهی و تبلیغات نارسا، از چشم جهانیان به دور مانده است. بدون شک، این امر دلایلی دارد که از نظر تیزبین اهل نظر پوشیده نیست.

برای کشوری، مانند هند، با خصوصیات خاص خود، وسعت، جمعیت، فقر نسبی، مشکلات متعدد اجتماعی و وابستگی به گروه جهان سوم، بهتر است که به آرامی و متانت گام بردارد و به یکباره در همه صحنه ها توان خود را، عرضه نکند. بدون شک، مشکلات داخلی هند، مانعی در راه هدفهای بین المللی است. زیرا این مشکلات برای هند، اعتبار و افتخار نمی آفریند. از طرف دیگر هند، بنا بر نقش ویژه ای که در اقیانوس هند دارد نمی تواند به مسائل آن بی توجه باشد.

ارتباط گسترده‌ای که هند به خصوص در مسائل سیاسی با کشورهای جهان سوم برقرار کرده نمی تواند از چشم جهان مخفی بماند. این مناسبات به خوبی شکل گرفته و بقول معروف جا افتاد است. این روابط به طور منظم ادامه دارد و طبیعی است که همکاریهای اقتصادی را نیز به دنبال خواهد داشت.

هند با مساعدت به کشورهای جهان سوم سود کلانی از همکاریهای اقتصادی و فنی و فرهنگی بدست می آورد که البته با نفوذ سیاسی نیز همراه است و بدون تردید هند از آن بهره‌برداری مناسب را می‌کند.

بدین ترتیب، هر کشوری که در این مناطق از آسیا و آفریقا به ایجاد ارتباط می پردازد و با کمک های اقتصادی و فنی و فرهنگی مناسبات خود را استحکام می بخشد، از دو ابزار مهم یعنی منافع متقابل و اعمال سیاست بهره می‌گیرد. این امر می تواند منجر به ثبات از طریق تغییر شود.

1. This term was introduced at the Lusaka nonaligned summit in 1970; the subject was particularly elaborated on at the 1976 Colombo summit.

2. See, for instance, Bradford Morse, "South-South Technical Cooperation, Collective Self-Reliance and the UNDP," *Development Dialogue*, no. 1 (1977).

3. See S. K. Asante, "Politics of Regional Economic Integration: The Case of the Economic Community of West African States (ECOWAS)," *Vierteljahresberichte der Friedrich-Ebert-Stiftung* (December 1978).

4. C. H. Heimsath and S. Mansingh, *A Diplomatic History of Modern India* (Bombay: Allied Publishers, 1971), p. 236.

5. Alain Lamballe, "L'Inde et l'Ocean Indien," *Projet* (February 1978): 160.

6. The plan was terminated in 1978, one year ahead of schedule.

7. The Indian minister of finance at the World Bank meeting, September 1978.

8. It is outside the scope of this paper to comment (a) on distributive policies within India with regard to the poorest layers of society and (b) on the social tensions that have built up in recent years as a concomitant to the rise in food production.

9. *Financial Times*, February 28, 1979, p. 4.

10. *Financial Times Survey: India*, February 5, 1979, p. vi.

11. India's main problem with joint ventures—there are more than three hundred either operating or in various stages of preparation—is a lack of financial credit facilities. Thus India's contribution is mainly restricted to supplying material and know-how.

12. Based on interviews by the author in New Delhi in late 1978.

13. Foreign Minister A. B. Vajpayee, *India News* (Indian Embassy, Bonn), August 23, 1978.

14. *Statesman*, November 3, 1978.

15. *Times of India*, September 30, 1978.

16. See the classification in the annual reports of the Indian Ministry of External Affairs.

17. There was a high tide in 1976; see, for example, Mohammed Ayoob, "India and Pakistan: Prospects for Detente," *Pacific Community* (October 1976).

18. There are no reliable figures available. According to a special report in an Indian weekly, there were by late 1978 nearly 500,000 Indians in the

Arab Gulf states (excluding Iraq), which is more than one-seventh of their total population (*Illustrated Weekly of India*, December 3 and 10, 1978).

19. *Economic and Political Weekly* (Bombay), May 29, 1976, p. M-39.

20. *Monitor Service* (Deutsche Welle, Cologne), December 6, 1978.

21. In early 1979, there were still nearly 2,000 Indian doctors in Iran, many of whom wanted to leave as soon as possible (*Times of India*, February 27, 1979, p. 1).

22. *Newsweek*, October 30, 1978, p. 42.

23. India, however, lost a big railway project to Brazil.

24. *Middle East* (February 1979):108.

25. *Times of India*, February 8, 1979, p. 2.

26. In 1978, Air India operated nearly thirty flights a week (see Marcus F. Franda, "India, Iran and the Gulf," *American Universities Field Staff Reports*, no. 17, April 1978).

27. The last African visit of an Indian head of government was Mrs. Gandhi's 1976 trip to Tanzania, Zambia, Mauritius, and the Seychelles.

28. See *Economic and Political Weekly* (Bombay), May 29, 1976, and S. Sadiq Ali, "Continuite des relations indo-africaines," *Afrique Contemporaine* (March/April 1978):1–4.

29. S. Sadiq Ali, "Continuite des relations indo-africaines."

30. See A. Jumbe, "India and Tanzania," *India Quarterly* (January-March 1973). Mr. Jumbe was (and still is) the vice-president of Tanzania.

31. While touring Caribbean states in 1976, President Nyerere praised Indian technology as being particularly suitable for the Third World (see *Hindu*, October 19, 1976).

32. See Lamballe, "L'Inde et l'Ocean Indien," p. 169, and *Link* (New Delhi), July 9, 1978, p. 26.

33. Both Mr. Nyerere and Mr. Kaunda have recently received the Nehru Award for International Understanding.

34. Alastair Buchan, in his last book, also identified this trend: *The End of the Post-War Era* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1974), p. 281.

35. See addresses to the assembled Indian ambassadors to East and Southeast Asia in New Delhi (Autumn 1977) and Mr. Desai addressing his Malaysian counterpart visiting New Delhi, January 1979 (BBC Summary of World Broadcasts, FE/5606/A 3/3 [September 5, 1977] and FE/6026/A 3/10 [January 26, 1979]).

36. *Times of India*, August 23, 1977, p. 1; this is a rather typical Indian self-interpretation.

37. In fact, in the first half of 1979, India tried to mediate between ASEAN and Indochina. The effects were highly negative for India's

reputation in ASEAN capitals.

38. *Times of India*, November 13, 1978, p. 2.

39. *Times of India*, February 16, 1979, p. 5.

40. *Times of India*, June 5, 1978, p. 6.

41. The seven in production were textiles, machine tools, automotive parts, steel products, synthetic fibers, pharmacopoeia, bicycles.

42. *Financial Times Survey: India*, February 5, 1979, p. vi.

43. In 1979 the Malaysian prime minister visited India; this was the first visit in seventeen years.

44. For instance, during the *konfrontasi* period, after the creation of Bangladesh and following India's nuclear explosion.

45. *Times of India*, June 3, 1978, p. 7.

46. *Far Eastern Economic Review*, February 9, 1979, pp. 14–15.

۳ــ سیاست عدم تعهد هند در رقابت ابر قدرتها در اقیانوس هند: جول لاروس

با بررسی جنبه های مختلف و گوشه های سیاست خارجی هند و نشیب و فرازهای آن می توان نشان داد که مفهوم سیاست عدم تعهد، از نظر این کشور در قبال رقابت ابرقدرتها چگونه تعبیر و تفسیر می‌گردد.

موضوع رقابت ابرقدرتها در اقیانوس هند، برای دهلی نو، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هند در اعمال سیاست و موضع گیری دریایی خود، در اقیانوس هند، تاکنون راه میانه و اعتدال را پیموده است. ولی چنانچه، واشنگتن و مسکو، مسابقه تسلیحاتی و حضور نظامی فزاینده خود را در اقیانوس هند ادامه دهند، عزم راسخ رهبران این کشورها برای باقی ماندن به صورت یک قدرت فائقه، در منطقه ممکن است تضعیف گردد و یا بکلی از بین برود. از اواخر سال ۱۹۶۰ ببعد، زمانی که امریکا و شوروی استقرار واحدهای دریائی خود را در منطقه آغاز کردند، رهبران هند، حضور نظامی آنان را تهدیدی برای صلح کشورهای حوزه اقیانوس هند، دانستند. سران هند این عمل را، حرکت تازه‌ای به شیوه «نواستعماری» و حتی توسل به دیپلماسی قایق های توپدار توصیف کردند.

هند نسبت به حضور نظامی ابرقدرتها، بارها اعتراض کرده و ناخشنودی خود را از سیاست نظامی اینان در نادیده گرفتن سیاست و خط مشی کشورهای حوزه اقیانوس که بیشتر دوری جستن از دسته‌بندی های نظامی است ابراز داشته است. بیش از بیست سال است که حضور دریائی دو ابرقدرت در آبهای اقیانوس هند ،

نگرانی دولت هند را فراهم ساخته است. ما در این بخش نحوه تعبیر و تفسیر را که دولتهای هند (گاندی و موراجی دسائی) از مفهوم عدم تعهد در قبال رقابت آمریکا و شوروی داشته‌اند بررسی می‌کنیم.

دوران گاندی:

پیروی از سیاست عدم تعهد، یک شیوه دائمی سیاست خارجی هند از بدو استقلال بوده است. اما خود هندیها هم در تعریف دقیق و جامع و مانع آن دچار اشکال بوده‌اند.[1] یکی از دلایل این امر آن است که سیاست عدم تعهد یک سلسله اصول کلی را در روابط بین کشورها درنظر می‌گیرد که این خود موجب می شود که هر یک از کابینه های هند آن را به نحوی تعبیر و تفسیر کنند. کابینه های هند در زمانهای مختلف، پاره‌ای از اصول سیاست عدم تعهد را که کابینه قبلی قبول داشته و اجرا کرده است، به نحو دیگری تعبیر کرده‌اند. بدین منظور لازم و ضروری بنظر می رسد که برداشت رهبران بلند پایه به هند را از این سیاست بررسی کنیم تا معلوم شود که این برداشت ها چگونه بر سیاست کلی هند در روابط خارجی به خصوص با ابرقدرت ها اثر گذاشته است.

خانم گاندی در تمام مدت زمامداری، پای‌بندی خود را به رعایت اصول سیاست عدم تعهد ابراز می داشت و حتی جزئیات این سیاست را در سخنرانیها و نوشته های خود متذکر می شد.

در سال ۱۹۷۲، وی در مقاله‌ای تحت عنوان «هند و جهان»، درشماره مخصوص پنجاهمین سالگرد فصلنامه امور خارجی، به ذکر مختصری از جوهر و چکیده این سیاست پرداخت و نوشت:

> مفهوم سیاست عدم تعهد این نیست که کشور هند در سیاست جهانی نقشی و دخالتی ندارد و یا اینکه یک سیاست بی‌طرفی را پیش گرفته است. بلکه پیروی از سیاست عدم تعهد به منزله ابزاری است که آزادی هند را در قضاوت و عمل، تأمین می‌کند.»

هند در ابراز عقیده پیرامون، مباحث ونظریاتی که درباره صلح جهانی جریان داشته و دارد، تردیدی نشان نمی دهد. در حمایت از تصمیماتی که تصور می‌کند عادلانه است کوتاهی و قصور نمی ورزد. خانم گاندی می‌گفت پیمان صلح و دوستی

و همکاری هند با شوروی در موضع غیر متعهد بودن هند، خللی وارد نیاورده است. وی در ادامه ابراز عقیده خود نوشته بود کسانی که گمان می‌کنند عهدنامه مذکور هند را وارد بلوک شوروی کرده، به راه خطا رفته اند. تعهد و پای‌بندی هند به اصول سنتی و قدیمی عدم تعهد، همچنان پا برجا باقی مانده است.

گاندی، سپس، به آن دسته از مقامات آمریکائی که دولت هند را به خاطر همسوئی و همکاری با شوروی به شدت مورد اعتراض قرار داده بودند، گوشزد کرد:

«دولت‌های امریکا یکی پس از دیگری این حقیقت را که هند باید مسائل وروابط و مناسبات خود را با سایر کشورها از دید وزوایای مختلف بنگرد، نادیده گرفته‌اند. آنها اصرار دارند سیاست عدم تعهد ما را نوعی بیطرفی که به خیال خودشان به نفع روسها متمایل شده است تعبیر وتفسیر کنند.»[۲]

اظهار عقیده نخست وزیر هند (که در فصلنامه امور خارجی آمده است) بخوبی ویژگی عمده خط مشی و سیاست دهلی نو در رابطه با رقابت دریائی ابرقدرت ها را در اقیانوس هند بیان می دارد.

از اواخر دهه سال ۱۹۶۰ تا انتخابات سال ۱۹۷۷، گاندی همواره مدعی بود که هند یک کشور غیر متعهد است، حتی هنگامی که سیاست این دولت را در رابطه با اقیانوس هند، بیش از پیش بنفع شوروی خودنمائی می‌کرد، چنین ادعایی را داشت.

سیاست عدم تعهد و همسو بودن با شوروی در رابطه با اقیانوس هند، در دولت گاندی ابعاد نظامی و سیاسی داشته که طی سه دوره مختلف صورت گرفته است.

دوره اول:

در ماه نوامبر ۱۹۶۵ بریتانیا، محدوده‌ای از آبهای اقیانوس هند را جزو قلمرو خود اعلام کرد. پس از چند ماه، واشنگتن و لندن موافقت نامه ای به امضاء رساندند که بموجب آن «دیاگوگارسیا(*)» جزیره مرجانی و نعل اسبی شکل واقع در مجمع الجزایر «جاگوش(**)» واقع در ۱۲۰۰ مایلی جنوب «کیپ کومورین(***)»

(*) Diego Garcia
(**) Chagos
(***) Cape Comorin

هند، در اختیار دولت آمریکا قرار گرفت. در ابتدا قرار بود، این جزیره ۱۱ مایلی بصورت یک ایستگاه مخابراتی ساده و محدود، برای ایجاد ارتباط بین واحدهای ناوگان دریائی آمریکا که مستقر یا عازم اقیانوس هند بودند، درآید و در ضمن از آن به عنوان پایگاه پشتیبانی و سوخت‌رسانی با حداقل امکانات استفاده شود. وزارت دفاع آمریکا، بارها، نیازمندی خود را برای پر کردن شکاف ارتباط دریائی جهانی و نیز برای عملیات دریائی و لژستیکی به چنین پایگاهی ابراز داشته بود.

جزیره دیاگوگارسیا برای دولت آمریکا یک پایگاه بسیار مناسب می باشد. زیرا این جزیره در مرکز اقیانوس هند واقع شده است، از آنجا می توان نیروهای دریائی و هوائی را در زمان معین به هر گوشه از اقیانوس هند گسیل کرد. به هنگام عقد قرارداد میان انگلستان و امریکا این جزیره ۱۲۰۰ نفر سکنه بومی داشت که به نقاط دیگر نقل مکان داده شدند. بدین ترتیب خیال دولت امریکا، از تظاهرات ضد امریکائی و کودتا و جنبش های آزادی‌بخش که ممکن بود از جانب مسکو حمایت و منجر به اخراج امریکائیها از این جزیره شود، آسوده شد. مدت حق استفاده امریکا از این جزیره پنجاه سال تعیین گردیده است و تا سال ۲۰۱۶ میلادی، امریکا و انگلستان مشترکاً از تسهیلات دفاعی جزیره بهره‌مند خواهند شد. بدیهی است واگذاری این جزیره موجب نهایت مسرت دولت آمریکا گردید. گرچه عکس العملهای اولیه دولت گاندی نسبت به اعلام دیاگوگارسیا به عنوان یک پایگاه نظامی امریکا، نسبتاً معتدل بود، لیکن نارضایتی های هند، از استقرار دائمی قدرت دریائی امریکا در منطقه کاملاً آشکار بود. دهلی نو، پیوسته و با تاکید، صحت و درستی اقدام انگلیس دائر به واگذاری این جزیره به آمریکا را به زیر سوأل می برد و اظهار می داشت مذاکره این دو کشور و تقسیم آبهای اقیانوس هند و استقرار در آن به نحو آزار دهنده‌ای مشابه امپریالیسم قرن ۱۹ می باشد. دهلی نو هم چنین یادآور می شد که واشنگتن و لندن اهداف و آرمانهای کشورهای منطقه را نادیده گرفته اند.

هنگامیکه موضوع دیاگوگارسیا در ماه نوامبر ۱۹٦۸ «درلک سابها» پارلمان هند مطرح گردید ایندیرا گاندی اظهار داشت دولت وی مخالف طرحهای پنتاگون برای دیاگوگارسیا می باشد. وی گفت موضع دولت هند را به اطلاع واشنگتن رسانده است. گاندی در آن موقع اضافه کرد که مقامات امریکائی درصدد استقرار نیروهای

خود در جزیره هستند و نمی خواهند آنجا را به یک پایگاه مجهز تبدیل سازند.

خانم گاندی سیاست آمریکا را در آن هنگام موافق سیاست هند ندانست و گفت تجهیزات مستقر در جزیره دیاگوگارسیا حتی بدون پرسنل نظامی خود یک پایگاه محسوب می شود و موضع ایالات متحده با حسن نیت توام نیست. وی همچنین گفت «مخالف استقرار پایگاههای نظامی خارجی می باشیم و معتقدیم اقیانوس هند باید یک منطقه صلح و از هر گونه پایگاه نظامی تهی باشد.»[۳]

در همان زمانی که نیروی دریائی امریکا سرگرم برنامه ریزی برای مجهز ساختن دیاگوگارسیا بود شوروی هم، برای یافتن پایگاه دریائی مناسب و امن برای ناوگان نظامی خود در اقیانوس هند تلاش می‌کرد.

کار مسکو به صورت قابل ملاحظه ای دشوارتر بنظر می رسید. زیرا جوّ سیاسی آن زمان بنفع شوروی نبود و عکس العمل های خصمانه در قبال اقدامات شوروی بچشم می خورد.

در سال ۱۹۶۶ هنگامی که واحدهای نیروی دریائی شوروی برای اولین بار، در اقیانوس هند، ظاهر شدند و پس از آن در سال ۱۹۶۸ که حضور نیروی دریائی خود را در منطقه، آغاز کردند، هم پیمان و پایگاهی نداشتند. در آن زمان شوروی گامهای اولیه را برمی داشت و درضمن وظیفه خود میدانست که از گروههای مارکسیستی و انقلابی منطقه پشتیبانی کند و در صورت لزوم آنها را یاری دهد.

بدین ترتیب، برای شوروی امکان مذاکره بمنظور انعقاد قرارداد طویل المدت که به موجب آن بتواند بندری را در اقیانوس هند، برای ایجاد پایگاه، در اختیار داشته باشد، موجود نبود.

نیروی دریائی شوروی به ناچار، برای چیره شدن به این مشکلات عاقبت مجبور شد شبکه ای از پایگاههای شناور ایجاد کند، تا ناوهای آن کشور بتواند از تسهیلات لازم و سوخت گیری و سایر خدمات از آنها استفاده کنند. البته این پایگاه های شناور در آبهای بین المللی قرار داشت.

در سال ۱۹۶۹، پس از روی کار آمدن دولت طرفدار شوروی در سومالی، و

برقراری مناسبات نزدیک بین دو کشور، شوروی امتیاز استفاده از بندر بربره(*) را بدست آورد و تأسیسات وسیع نظامی در آنجا ایجاد کرد. بندر مذکور، مشرف به دروازه ورودی دریای سرخ است و از لحاظ استراتژیکی از اهمیت زیادی برخوردار می باشد. مدت قرارداد ۸ سال بود که به موجب آن کشتی های جنگی شوروی می توانستند از تسهیلات و تجهیزات بندری استفاده کنند.

عکس العمل های اولیه هند، در قبال برنامه و هدف شوروی جهت کسب امتیاز بندری برای ایجاد پایگاه با عکس العمل هائی که در قبال دیاگوگارسیا ابراز داشته بود، تفاوت داشت.

دهلی نو، عقیده داشت که سومالی یک کشور مستقل است و حق دارد استفاده از بنادر خود را به نیروی دریائی هر کشوری که بخواهد— هر چند در حوزه اقیانوس هند نباشد— واگذار کند. دولت هند موافقت‌نامه بین سومالی و شوروی را مصداق «استعمار نو» ندانست در حالیکه درباره دیاگوگارسیا درست نظریه ای برخلاف این داشت. قرارداد مذکور را نتیجه مذاکرات و توافق سیاسی براساس دیپلماسی سنتی میان دو کشور تلقی می‌کرد. حال اینکه واگذاری دیاگوگارسیا را یک بده بستان میان دو کشور خارج از حوزه اقیانوس هند می دانست که از رنگ امپریالیستی دور نبود.

متمایز ساختن بین این دو قرارداد، برداشت زعمای هند را از سیاست عدم تعهد این کشور که به جانب شوروی متمایل بود، بخوبی نشان می دهد.

بین سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۰ برخی از اعضای پارلمان هند، چندین بار، حزب کنگره را پیرامون حضور نیروی دریائی شوروی در اقیانوس هند و تأثیر آن بر موقعیت دفاعی ملی کشور، مورد سؤال قرار دادند.(٤) نمایندگان مذکور پیرامون گزارش های حاکی از رشد فزاینده تعداد کشتی های جنگی شوروی در منطقه و نیز طرحهای آن کشور جهت کسب امتیاز و اجاره کردن پایگاه دریائی از یکی از کشورهای ساحلی ابراز نگرانی کردند. مقامات حزب کنگره از پاسخ به این پرسش ها طفره می رفتند و خود را ملزم به پاسخگوئی نمی دانستند. هرگاه درباره این

(*) Berbera

موضوع صحبتی به میان می آمد، آن را به صورت غیر مستقیم و ملایمتر از حضور نظامی آمریکا در منطقه اظهار می داشتند. مقامات مذکور داشتن هر گونه اطلاعاتی پیرامون نقل و انتقالات دریائی شوروی در منطقه یا تقویت نیروی دریائی آن کشور در اقیانوس هند و یا طرحهای مسکو جهت دستیابی به تسهیلات بندری و بدست آوردن پایگاه از کشور دیگر در منطقه را منکر می شدند. دولت گاندی قول داده بود موضوع نقل و انتقالات نظامی در منطقه را که ممکن بود منافع امنیتی هند را مورد تهدید قرار دهد و یا روی آن اثر بگذارد، بررسی کند. چنین اظهاراتی، اعضای مخالف پارلمان را که نگران هدف های درازمدت شوروی در اقیانوس هند بودند متقاعد نمی ساخت. وزارت خارجه هند نسبت به حضور نظامی شوروی در منطقه بی تفاوت تر از حضور نظامی آمریکا در اقیانوس هند بودودرموردآن سوء ظن وحساسیت نشان نمی داد.

در اولین دوره رقابت دریائی دو ابرقدرت در اقیانوس هند، تمایلات هواداری از مسکو در دولت هند بسیار معتدل و در عین حال قابل توجه بوده است. در این دوره هنوز تمایلات شدید ضد امریکا، بخش مهمی از سیاست خارجی دهلی نو را در ارتباط با اقیانوس هند، تشکیل نمی داد. حمایت از خط مشی های شوروی در منطقه هم، چندان بی قید و شرط نبود.

دوره دوم:

در ماه سپتامبر ۱۹۷۰ در جریان کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در لوزاکا قطعنامه ای به تصویب رسید که طی آن از کشورهای شرکت کننده خواسته شده بود تا به ایجاد منطقه صلح و دور نگهداشتن ابرقدرتها از رقابت هوائی، دریائی، زمینی در اقیانوس هند توجه بیشتری مبذول دارند.(۵) هند یکی ارائه دهندگان اصلی این پیشنهاد بود. بعدها نیز، هند رهبری تلاشهای متعددی را که در این زمینه صورت می گرفت عهده دار بود و در قبولاندن و به اجرا درآوردن طرح این منطقه صلح در اقیانوس هند تلاش زیادی بعمل می آورد. چند هفته پس از تصویب قطعنامه اوزاکا(*)،

(*) Lusaka

دولت گاندی موضع خود را نسبت به حضور دریائی امریکا در منطقه به نحو چشم گیری سخت‌تر کرد. مقامات هند، بیش از پیش، میان در اختیار داشتن یک پایگاه دریائی بطور مطلق به وسیله یک ابرقدرت (دیاگو گارسیا توسط امریکا) و استفاده از تسهیلات بندری (بربره) بوسیله ابرقدرت دیگر (یعنی شوروی) تفاوت بسیار قائل شدند.

دولت هند، مورد اول را نمونه‌ای از بدترین نوع استعمار جدید و آن را برای کشورهای منطقه غیرقابل تحمل دانست و عقیده داشت که این عمل صلح اقیانوس هند را به خطر افکنده است.

در اولین گفتگوهای پارلمانی در پارلمان هند پیرامون اقیانوس هند که در پی اجلاس لوزاکا صورت گرفت متمایز دانستن دولت هند میان پایگاه دریائی (دیاگو گارسیا) و تسهیلات بندری (بربره) در دستور مذاکرات قرار گرفت. در ۱۹ نوامبر سال ۱۹۷۰ برخی از اعضای پارلمان هند که نگران مسابقه تسلیحاتی فزاینده امریکا و شوروی بودند از دولت خواستند پیرامون تلاش شوروی مبنی بر کسب امتیاز بندری در اقیانوس هند برای ناوگان خود، توضیحات لازم را به پارلمان ارائه دهد.

اسواران سینگ (*) وزیر امور خارجه در مقابل سئوالات متعدد نمایندگان پارلمان نظیر اینکه آیا کشور موریس تسهیلاتی در اختیار ناوگان شوروی گذاشته است؟ آیا موافقت‌نامه محرمانه وجود دارد که پاکستان بندر گواتر را در اختیار شورویها قرار داده است؟ آیا دولت شوروی در جزیره کواتر حضور نظامی دارد؟ با ارائه بحث‌های طولانی پاسخ داد که هیچیک از اینها تحقق پیدا نکرده و دولت هند تلاش می‌کند که اقیانوس هند را از حضور و رقابت دول خارجی به خصوص ابرقدرتها دور نگهدارد. وی گفت دولت هند بر این باور است که بدست آوردن حق استفاده از تسهیلات بندری به وسیله یک کشور خارجی از بندر یک کشور مستقل دیگر یک «اقدام عادی بین‌المللی» بشمار می‌رود.(۶) وزیر امور خارجه هند، همچنین گفت بحث درباره این موضوع (حق استفاده از تسهیلات بندری) برای دولت هند مفید فائده‌ای نیست. وی سعی نمود از ادامه بحث جلوگیری کند و به آن خاتمه دهد.

(*) Swaran Singh

تعهدات خود را نسبت به مفهوم سیاست عدم تعهد مجدداً تاکید کرد. ولی عملاً سیاست خارجی هند کماکان تمایل بیشتری به سوی شوروی را نشان می‌داد. یک علت مهم شاید آن بود که بحران بنگلادش اوج می‌گرفت و در نتیجه دولت هند باین نتیجه رسیده بود که برای حفظ منافع و امنیت ملی خود در قبال خطرات احتمالی به پشتیبانی و حمایت شوروی نیازمند است. لذا سیاست عدم تعهد هند در این زمان بکلی رنگ باخته بود.

دوره سوم:

در اواخر ماههای سال ۱۹۷۱ دو حادثه به وقوع پیوست که سیاست خارجی هند را در جهت مخالفت با آمریکا سوق داد. اول اینکه در ماه اوت آن سال موافقت‌نامه صلح دوستی و همکاری میان شوروی و هند به امضاء رسید. هر چند در بند ٤ موافقت‌نامه سیاست عدم تعهد هند محترم شمرده شده بود اما در داخل و خارج هند سئوالهائی پیرامون عواقب سیاسی این پیمان مطرح گردیده و از جمله مفاد قرارداد این بود که طرفین هرگاه مورد حمله یا تهدید قرار گرفتند باید با مشورت یکدیگر اقدام مقتضی به عمل آورند.

بسیاری استدلال می‌کردند یکی از اصول جنبش عدم تعهد خودداری از وارد شدن در پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی با ابر قدرتها می‌باشد و هند از این اصل مهم عدول کرده است.

دومین واقعه که به تنش روابط میان آمریکا و هند شدت بخشید اعزام نیروهای دریائی امریکا از جمله ناو هواپیمابر هسته‌ای یو.اس. اس. اینتر پرایز(*) به خلیج بنگال بود که در جریان جنگ بنگلادش و پاکستان صورت گرفت. واشنگتن چنین اقدام نسنجیده و نامناسبی را به منظور اعمال فشار و نفوذ به دهلی نو و عملیات نظامی انجام داده بود. هند نسبت به این عمل آمریکا به شدت عکس العمل نشان داد و آن دولت را متهم کرد که به سیاست «قایق های توپ‌دار» متوسل گردیده و به تشنج در اقیانوس هند دامن زده و دنبال حادثه‌جوئی است. جانب‌داری دولت

(*) U.S.S. Enterprize

و توسعه تجهیزات موجود در جزیره دیاگو گارسیا که از یک پایگاه ساده پشتیبانی به یک پایگاه تمام عیار نظامی تبدیل شده، خاطر نشان ساخت که دولت امریکا برای توجیه اعمال خود به سفسطه پرداخته است. آقای سینگ گفت در صحت و سقم دلایل امریکا برای ما تردیدهای منطقی وجود دارد. همزمان با این تحولات، هند همچنان حضور دریائی شوروی را تحمل و آن را تایید می‌کرد. مقامات هندی اظهار می داشتند که ناوگان نظامی شوروی نه تنها استقلال هیچ کشوری رادرحوزه اقیانوس هند تهدید نمی‌کند بلکه تعادلی هم در مقابل قدرت‌نمائی امریکا ایجاد کرده است.

بدین ترتیب هند، به صورت یک کشور مهم پشتیبان شوروی در آسیای جنوبی و طرفدار برجسته حضور نظامی آن کشور در اقیانوس هند درآمده بود.

برخی از دلایلی را که دولت هند به منظور توجیه موضع خود در قبال شوروی ابراز می‌کرد موجه بنظر نمی رسید. به عنوان مثال مقامات هندی اظهار می داشتند که «اتحاد شوروی تقریباً یک کشور ساحلی اقیانوس هند» می باشد و بنابراین حق دارد در استقرار نیروی دریائی خود به هر اندازه که مایل باشد، در منطقه اقدام کند.(۹)

بر اثر این تحولات میان سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ موضع هند به عنوان یک کشور غیرمتعهد در بسیاری از کشورهای غربی زیر سئوال رفت.

برداشت سیاست‌مداران غرب در رابطه با هواداری هند از مسکو به نحوی بود که سیاست عدم تعهد این کشور را منتفی می دانست. بطور مثال سرالک داگلاس هیوم(*) کفیل وزارت خارجه انگلستان در امور کشورهای مشترک المنافع، در سال ۱۹۷٤ اظهار داشت: «هند پیرامون حضور دریائی قدرت های خارجی معیار دوگانه ای وضع کرده و براساس آن قضاوت می‌کند. ناوگان جنگی شوروی از سالهای اواخر دهه ۱۹۶۰ بیش از پیش نیرومندتر شده، اما کوچکترین صدائی از دهلی نو در این باره شنیده نشده است. هند به عنوان یک کشور عضو جنبش عدم تعهد مسئولیت داشت نیاز غرب برای استقرار نیروی نظامی در جنوب آسیا را درک کند اما در عمل چنین نشد و هند تعادل را حفظ نکرد.»(۱۰)

بهرحال سیاست خارجی هند در رابطه با امور اقیانوس هند و حضور نظامی

(*) Sir Alec Douglas- Home

ابرقدرتها در منطقه با مفهوم سیاست عدم تعهد منافات داشت. دولت بعدی که جانشین گاندی شد سعی کرد چنین هدفی را دنبال کند.

سیاست دسائی

در جریان انتخابات ماه مارس ۱۹۷٤ حزب کنگره به رهبری ایندیرا گاندی شکست خورد و حزب جاناتا به رهبری موراجی دسائی به پیروزی رسید. بسیاری از ناظران در هند و خارج معتقد بودند نخست وزیر جدید و وزیر خارجه وی بنابر وعده های انتخاباتی، سیاست عدم تعهد هند را مجدداً دنبال خواهد کرد. آقای دسائی در جریان مناظرات قبل از انتخابات، هنگامیکه مناسبات هند با ابرقدرتها مورد بحث قرار می‌گرفت بطور روشن و پیوسته اعلام می‌کرد چنانچه در انتخابات پیروز گردد، هند را بسوی «سیاست عدم تعهد واقعی» سوق خواهد داد.(۱۱). با امریکا و شوروی بطور یکسان رابطه برقرار خواهد کرد و تلاشهای دست‌جمعی به منظور نشان دادن دوستی مساوی با واشنگتن و مسکو بعمل خواهد آورد.(۱۲)

نخست‌وزیر جدید، پس از کسب پیروزی، پیرامون سیاست خارجی هند که از عدم تعهد به دور، و در سالهای قبل به انحراف کشیده شده بود، به طور مبسوط اظهاراتی بیان و سیاست عدم تعهد خانم گاندی را «ضد غربی» و «جعلی» توصیف کرد. وی گفت سیاست دولت هند بزودی عدم تعهد واقعی را پیروی می‌کند و روشی را دنبال خواهد کرد که ظن هم پیمانی با کسی در آن نرود.(۱۳)

اتال بیهاری واجپایی(*) وزیر خارجه جدید بطور قاطع اظهار داشت که هند واقعاً به سیاست عدم تعهد نیاز دارد و او این سیاست را احیا خواهد کرد.

وزیر خارجه جدید، در اولین سخنرانی خود در پارلمان، به عنوان عضوی از دولت هند اظهار داشت وزارت خارجه که وی مدیریت آن را عهده‌دار است هرگز چیزی نمی‌گوید و یا عملی انجام نمی دهد که موجبات خدشه‌دار شدن سیاست عدم تعهد را در اذهان فراهم سازد و این توهم ایجاد گردد که هند به سوی یکی از بلوک ها گرایش پیدا کرده است.(۱٤)

(*) Atal Bihari Vajpayee.

مقدمه‌ای برای اعطای کمک های بلاعوض در سالهای ۷۸—۱۹۷۷ محسوب می شد به بررسی مفصل مسائل سیاسی و نظامی عمده‌ای که هند با آن مواجه بود پرداخت. وی اشاره اختصاصی به دیاگو گارسیا و ایالات متحده به خاطر حضور نظامی در منطقه نکرد. بهمین سبب رعایت عدالت و خویشتن‌داری در قبال امریکا باردیگر از سوی یک عضو مخالف در پارلمان مورد حمله قرار گرفت. عضو مخالف اظهار داشت «ایالات متحده نمی‌تواند در دیاگو گارسیا پایگاه دایرکند.»(۱۷) این نماینده سپس خواستار توضیح مواضع دولت جدید پیرامون حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند به تفصیل گشته و گفته بود اقیانوس هند باید، از وجود قدرت های خارجی خالی باشد. و در این زمینه قصور و نیستی جایز نیست. آقای واجپایی پاسخی به این پرسش نداد. آقای دسائی موضع خود را پیرامون فعالیتهای شوروی در منطقه اعلام کرد. و این سیاست جدید با روش خانم گاندی شباهتی نداشت. وی در چهاردهم ژوئیه اظهار داشت درست نیست اگر بگوئیم شوروی هیچ نوع پایگاهی ندارد. شوروی در اقیانوس هند صاحب نفوذ است و نمی توان آن را انکار کرد.(۱۸)

در اعلامیه مشترکی که پس از دیدار کارتر در ژانویه ۱۹۷۸ از دهلی نو انتشار یافت هیچ نوع اشاره‌ای به مواضع مختلف دو کشور در ارتباط با اقیانوس هند، نشده بود.(۱۹) شش ماه بعد، هنگامی که آقای دسائی از واشنگتن بازدید کرد، باز هم رهبران دو کشور میانه‌روی و اعتدال خود را نشان دادند. در اعلامیه مشترک که در پایان این دیدار در ماه ژوئن منتشر شد. برای اولین‌بار اشاره شده بود که آقای کارتر پیرامون مذاکرات میان امریکا و شوروی به منظور حفظ موازنه نظامی این دو کشور در اقیانوس هند توضیحاتی به نخست‌وزیر هند داده است.(۲۰) نخست وزیر هم اظهار امیدواری کرده بود که مذاکرات و تبادل‌نظرها ادامه یابد و موجب شود که سرانجام حضور نظامی کلیه کشورهای خارجی خاتمه پذیرد.

اجرای سیاست عدم تعهد توسط حزب جاناتا که کمتر از گذشته از شوروی جانبداری می‌کرد، در پارلمان هند، هدف حملات اعضاء حزب مخالف قرار می‌گرفت. بخصوص آن دسته از اعضای پارلمان که با ایالات متحده خصومت داشتند، بیشتر به حملات خود ادامه دادند. در ماه مارس ۱۹۷۸ گروهی که مخالف سیاست عدم تعهد متعادل و توازن بودند و نسبت به حضور نظامی امریکا در منطقه

بیشتر حساسیت نشان می دادند و از تمایلات وزارت خارجه به فاصله گرفتن از شوروی ناراحت بودند، این سیاست را در پارلمان مطرح کردند. آنان گفتند که نگران این موضوع هستند که چرا دولت باندازه کافی، در ماه گذشته، نسبت به تصمیم وزارت دفاع امریکا، مبنی بر تقویت نیروی دریائی آن کشور در جریان بحران سومالی و اتیوپی اعتراض نکرده است. دولت هند علت سکوت خود را توضیح داد و برای اینکه از تندرویهای هواداران شوروی در پارلمان بکاهد گفت: «دولت دسائی علاقمند است که کلیه پایگاه‌های دریائی از جمله دیاگو گارسیا برچیده شود.»(۲۱)

چنین پاسخی موجب نارضایی آن دسته از اعضای پارلمان گردید که موافق فاصله گرفتن از شوروی نبودند، یکی از اعضای پارلمان با کنایه به سیاست عدم تعهد حقیقی جاناتا اشاره کرد و گفت حزب تعهد کرده بود که از برقراری مناسبات مخصوص با هر دو ابرقدرت احتراز کند. وی دولت دسائی را متهم کرد که موضع هند نسبت به سیاست امریکا در اقیانوس هند نزدیک‌تر شده است. نماینده دیگری گفت به خاطر دلارهای عروسکی که از جانب شرکت‌های چند ملیتی امریکائی به دولت دسائی پیشنهاد شده است، این دولت در قبال قدرت‌نمائی های دریائی امریکا در جنوب آسیا، سکوت اختیار کرده است. وزیر امور خارجه پاسخ داد که «سیاست دولت گذشته بدون هیچگونه تغییر یا گرایشی به سوی امریکا، دنبال شده است».

دولت دسائی طی مدتی که بر سر کار بود به منظور اعمال سیاست‌عدم‌تعهد و متوازن، فعالیت کرد. حفظ تعادل، بخصوص در جریان برگزاری اجلاس رهبران کشورهای ساحلی و غیر ساحلی حوزه اقیانوس آرام قابل توجه بود. اجلاس مذکور زیر نظر سازمان ملل متحد در ماه ژوئیه ۱۹۷۹ و درست چند روزی قبل از سقوط دولت دسائی برگزار شده بود.

این اجلاس به دنبال اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱ خواستار ایجاد یک منطقه صلح در اقیانوس هند شده بود، منعقد گردید. هند یکی از پیشنهاد دهندگان این طرح بود و در دوران حکومت گاندی بطور فعال آن را دنبال می‌کرد تا به نتیجه برساند. هند بخصوص از آن بخش از طرح که از قدرتهای خارجی می خواست به حضور نظامی خود در اقیانوس هند پایان دهند بیشتر حمایت می‌کرد.

1. See, for example, K. P. Misra, "The Concept of Nonalignment: Its Implications and Recent Trends," in Misra, *Studies in Indian Foreign Policy* (New Delhi: Vikas Publications, 1969), pp. 90–106.

2. *Foreign Affairs* 51, no. 1 (October 1972):74 (underscoring added).

3. *Lok Sabha Debates*, November 13, 1968.

4. See *Lok Sabha Debates*, August 7, 1968; March 26, 1969; August 20, 1969; and May 6, 1970.

5. Cited in T. T. Poulose, "Indian Ocean: Prospects of a Nuclear-Free, Peace Zone," *Pacific Community* 5, no. 2 (1974):323–324.

6. *Lok Sabha Debates*, November 19, 1970.

7. *Times* (London), January 16, 1971.

8. *Lok Sabha Debates*, November 12, 1973.

9. The Indian officials who so argued are referred to in G. W. Choudhury, *India, Pakistan, Bangladesh, and the Major Powers* (New York: Free Press, 1975), p. 243.

10. *Times* (London), February 8, 1974.

11. *New York Times*, March 20, 1977.

12. Ibid., March 23, 1977; see also March 25, 1977.

13. Ibid., March 29, 1977.

14. *Lok Sabha Debates*, June 29, 1977.

15. Ibid.

16. Ibid., June 16, 1977.

17. Ibid., June 29, 1977.

18. *Statesman*, July 15, 1977.

19. *New York Times*, January 4, 1978.

20. Ibid., June 15, 1978.

21. *Lok Sabha Debates*, March 3, 1978.

22. United Nations Document A/AC.199/SR.2, July 5, 1979.

23. These conclusions were obtained by the author in interviews at the United Nations.

24. United Nations Document A/AC.199/SR.2, July 5, 1979.

25. Misra, "Concept of Nonalignment," p. 92.

٤– استرالیا و اقیانوس هند:
هنری اس. آلبینسکی

موقعیت استرالیا، به عنوان کشوری که قسمتی از آن در ساحل اقیانوس هند واقع شده، ایجاب می‌کند که این کشور منافع خود را در این منطقه از هر گونه تهدیدی مصون نگهدارد. در ۱/۳ خط ساحلی این کشور پهناور و کم جمعیت و در قسمت های شمالی که در حریم اقیانوس هند قرار گرفته است معادن غنی وجود دارد.

درصد مهمی از تولید ناخالص این کشور یعنی حدود ۲۷٪ آن بوسیله بازرگانی تامین می‌گردد و بیش از نیمی از بازرگانی از طریق اقیانوس هند انجام می‌گیرد. بنابراین موقعیت، استرالیا ناگزیر فعالیت های بازرگانی دیگران را در منطقه ارزیابی و تجزیه و تحلیل می‌کند و بخوبی آگاه است که این منطقه بازار مناسبی برای کسب سود می باشد. لذا، اقیانوس هند در صادرات این کشور نقش عمده ای دارد. استرالیا، مانند سایر کشورهای صنعتی نیاز مبرمی به نفت دارد هر چند این کشور در حدود ۷۰٪ از نیازمندی خود را در داخل تولید می‌کند ولی افزایش روز افزون مصرف این میزان را کاهش می دهد. منبع تأمین نفت استرالیا از خاورمیانه و خلیج فارس است که از طریق اقیانوس هند و با کشتی حمل می‌گردد. به طور کلی منافعی که استرالیا در اقیانوس هند دارد به مراتب پیچیده‌تر از عواملی است که در اینجا به طور اجمال ذکر کرده‌ایم.

استرالیا قاره‌ای است در یک جزیره که همجوار آسیا است. بین این قاره و هم پیمانان غربی آن فاصله ای بس طولانی وجود دارد.

در این بخش، ما موقعیت جغرافیای سیاسی استرالیا را در رابطه با مسائل اقیانوس هند بررسی و ارزیابی می‌کنیم و درمی یابیم که چگونه این قاره با این مسائل برخورد می‌کند.

دولت استرالیا از امکانات و قابلیت هائی که در این قاره موجود است به خوبی آگاهی دارد و براساس این آگاهی به رسالت خود واقف است و سیاست های خود را بر همین پایه، مشخص و اجرا می‌کند.[۱]

در این بخش ما به ارزیابی سیاست های درازمدت و فرضیات احتمالی این قاره کاری نداریم بلکه مراد ما این است که سیاست های فعلی این کشور را به عنوان یکی از قدرت ها در صحنه بین المللی ارزیابی و نتیجه گیری کنیم و ببینیم که این قاره چه نقشی را ایفا می‌کند.

تصورات و فرضیات استرالیا در رابطه با اقیانوس هند:

حزب لیبرال ملی[*] که بهنگام نوشتن این مطالب و از سال ۱۹۵۷ زمام امور را به رهبری مالکم فریزر[**] در دست داشت، در پی سه سال حکومت بر این باور بود که تعدد قدرتها در صحنه جهانی و رقابت آنها، امنیت جهانی را شکل می دهد.

هنوز قدرت فائقه ای وجود ندارد که جانشین تعدد نیروها گردد. همین حلقه مفقوده است که ناهنجاری هایی در سطح جهانی ایجاد می‌کند و امکان بروز رفتار غیر معقول که امنیت را متزلزل می سازد بوجود می آورد. بهرحال ما هنوز در دنیایی زندگی می‌کنیم که بسیاری از سنتهای پیشین در آن حکمفرماست و در نتیجه شیوه برخورد با مسائل نیز قهراً سنتی خواهد بود[۲]

دولت استرالیا، شوروی را مسئول بیشتر بی ثباتی ها می داند و سلطه جوئی این کشور را، در منطقه عاری از حس مسئولیت و تعهد و حتی تخریبی، ارزیابی می‌کند. استرالیا معتقد است شوروی مستقیماً و یا بوسیله اقمار و دست نشاندگان خود در منطقه مداخله می‌کند و آن را به آشوب می‌کشاند و این روش و سیاست به منظور

(*) L.N.C.P.

(**) Malcom Fraser

تضعیف روحیه و در هم شکستن مقاومت کشورهائی است که مایلند مطابق میل و خواسته خود زندگی کنند.[۳]

استرالیا معتقد است سیاست شوروی در خارج از قلمرو مبنی بر ماجراجوئی و در داخل کشور بر محاکمه و قلع و قمع مخالفین استوار است. این سیاست در داخل و خارج از کشور بی اعتقادی و بی اعتمادی را نسبت به هیئت حاکم شوروی ایجاد کرده، لذا رهبران شوروی برای سر پوش گذاشتن به این سیاست به توسعه‌طلبی و گسترش نفوذ خود پرداخته‌اند تا به برتری جهانی دست یابند.

از سوی دیگر، استرالیا در درک قصد و نیت شوروی و اعمال آن با تردید مواجه است. با این مقدمات می‌توانیم، نقش شوروی در اقیانوس هند را از نظر استرالیا بررسی کنیم. دولت فریزر از همان اوان زمامداری خود، درباره خطرات احتمالی که منافع استرالیا و خطوط ارتباطی آن کشور را تهدید می‌کند هشدار داد.

نگرانی استرالیا بهنگام مانور کشتی های جنگی شوروی در اقیانوس هند که با ساز و برگ و تجهیزات نظامی، مشابه با آنچه که در پایگاه بندر بربره سومالی وجود داشت انجام می‌گرفت، بخوبی مشاهده شد.[٤]

در اواخر سال ۱۹۷٦ بنظر می رسید که دولت استرالیا نظریات خود را در رابطه با اقیانوس هند، تعدیل کرده است. این تغییرات بنا بر توصیه مشاوران سیاست خارجی استرالیا صورت گرفت. از سوی دیگر این تحولات، بازتاب اظهارات عینی رئیس کمیته مجلس سناتور لیبرال جی. پی. سیم(*) بود.[۵] در همین هنگام دولت فورد، در واشنگتن نتوانست حمایت کنگره را در افزایش بودجه دیاگوگارسیا جلب کند و این موضوع نیز در تغییر موضع استرالیا موثر بود. دولت استرالیا برای گشودن باب مذاکرات در رابطه با تهدیدهای شوروی تمایلی نشان نداد. واشنگتن نیز نگرانی دولت فریزر را در مورد شوروی و فعالیتهای آن دولت در اقیانوس هند، اغراق‌آمیز دانست.[٦] این نگرانی دولت فریزر خیلی بی مورد نیست. باید اذعان کرد که حضور نیروی دریائی شوروی در اقیانوس هند، در آینده تهدیدی برای منافع استرالیا خواهد بود. بهرحال دولت استرالیا از حضور نظامی شوروی در

(*) J.P. Sim

اقیانوس هند خشنود نیست.[۷] از نظر استرالیا، شاید شوروی قصد اخلال در خطوط ارتباطی استرالیا و حتی راه تجاری را که از دماغه امید نیک بطرف آسیا ادامه دارد، را داشته باشد. به طوریکه گفتیم بیش از پنجاه درصد نفت وارداتی استرالیا، ژاپن و کشورهای غربی از طریق اقیانوس هند حمل می‌گردد. در حقیقت در حدود ۲۰٪ نفت وارداتی امریکا ۷۰٪ نفت مصرفی اروپا و ۷۵٪ نیازهای نفتی ژاپن از این ناحیه می‌گذرد.

اضطراب و نگرانی در سالهای ۷۴–۱۹۷۳ در زمانی بوجود آمد که دولت های عربی، صدور نفت را تحریم کردند. اخیراً دولت ایران نیز تولید نفت خود را کمتر کرده است. در این فعل و انفعلات موفقت استرالیا برای ایجاد توازن بسیار حساس گردید. استرالیا در بیانیه های خود از اقتصاد آزاد و افزایش قدرت دفاعی کشورهای غیرسوسیالیست، پیوسته حمایت می‌کرد و مایل بود، سهم خود را برای حفظ تعادل نظامی درکناردول غربی اداکند استرالیا، پیمان اتلانتیک شمالی «ناتو» رانیروی بازدارنده‌ای در مقابل شوروی در اروپا می داند و امریکا را نیز تنها قدرت بزرگ جهانی برای مقابله با هر نوع تعرض می شناسد. دولت استرالیا اعتقاد دارد آنچه گفته شد شامل حفظ امنیت کشورهای همسایه استرالیا نیز می‌گردد.

دولت ژاپن با اقتصاد سالم و شکوفائی که دارد، هرگونه بی ثباتی و تحریکات و درگیری نظامی رابه زیان خود می داند و از آن احتراز می جوید. ژاپن در راه مدرنیزه کردن چین که رقیب اصلی شوروی محسوب می‌گردد، گامهای بزرگی برداشته و با سرمایه گذاری و کمک های فنی در کشورهای غیرکمونیست آسیای شرقی سهم بسزائی را عهده‌دار بوده است.

دولت استرالیا از رویدادهائی که در سواحل اقیانوس هند و حوالی آن مانند، افغانستان، خلیج فارس و شاخ آفریقا، رخ داده است نگران و مضطرب شده است. این وقایع همگی مبین گسترش نفوذ شوروی است و همین امر سوءظن استرالیا را درباره اهداف شوروی تقویت می‌کند.

اگر اقیانوس هند را نمونهٔ نقاطی بدانیم که در آنجا تحولات بطور نامطلوبی به پیش می رود، برای جلوگیری از دخالت بیشتر باید متحدان و دوستان به هر طریق ممکن از کمک دریغ نورزند. به نظر استرالیا، امریکا تنها قدرتی است که می تواند

موازنه قدرت را با شوروی حفظ کند. هرگاه امریکا وظایفی را در این منطقه به عهده گیرد اتفاقی روی نخواهد داد، چنانچه از این کار سرباز زند، امنیت در این ناحیه از جهان متزلزل خواهد شد.(۸)

استرالیا و ایالات متحده امریکا

با ترغیب و کمک های مادی کشورهای غرب به ویژه امریکا، استرالیا حضور موثر خود را در اقیانوس هند نشان داده است. استرالیا امیدوار است که حضور نظامی و توانائی شوروی در منطقه به حداقل برسد.

قبل از اقدام دولت سومالی، استرالیا همواره اشتیاق داشت که شوروی از تسهیلات بندر بربره محروم شود. استرالیا برای همکاری با امریکا در رابطه با نظارت و تجسس و مراقبت و گشت‌زنی و تجهیزات و وسایلی که برای اینکار لازم است مذاکراتی راانجام داده بود. استرالیاعلاقمند بوده است که توازن نظامی در اقیانوس هند با حضور نظامی امریکا حفظ شود و حضور نظامی قدرت های خارجی به حداقل ممکن برسد. بهرحال کلیه اقداماتی که استرالیا انجام داده برای حفظ برتری امریکا بر شوروی بوده است. استرالیا همچنین مایل است که امریکا یک نیروی کارآمد دائمی با واکنش سریع و فعال را در منطقه مستقر سازد.

بهرصورت استرالیا نسبت به نیات شوروی سوءظن داشته به ادعاهای شوروی مشکوک می باشد. همچنین در مورد پیشنهادات شوروی درباره ایجاد محدوده صلح در منطقه بدبین است و این پیشنهاد را غیرعملی و نسنجیده می داند. درعین حال استرالیا این نکته را قبول دارد که مفهوم نهایی ایجاد چنین حوزه‌ای می تواند حضور نیروهای ابرقدرت در منطقه را محدود کند.(۹)

زمانی که کارتر به ریاست جمهوری رسید، دولت او از غیرنظامی کردن این منطقه صحبت به میان آورد و این موضوع نارحتی استرالیا را فراهم ساخت. کارتر در رابطه با به کارگیری این اصطلاح به استرالیا اطمینان خاطر داد که هدفی جز تشویق شوروی به مذاکره در مورد اقیانوس هند و سایر مسایل فیمابین نداشته است.(۱۰) یکی از افسران بازنشسته نیروی دریائی امریکا فاش ساخته بود در دیداری که آقای فریزرازواشنگتن به عمل آورد، آقای کارتر را از غیرنظامی کردن منطقه منصرف

کرد[۱۱] بهرحال این نظر از منابع موثق تأئید نشد. دولت استرالیا، قبل از انتخاب کارتر به ریاست جمهوری، امریکا را تشویق و ترغیب می‌کرد یک نیروی کارآمد و فعال در اقیانوس هند مستقر سازد استرالیا تمایل داشت که در مذکرات احتمالی آینده، امریکا از موضع قدرت با شوروی روبرو گردد.

دولت فریزر در آستانه تصرف شرق تیمور بوسیله اندونزی به قدرت رسید. با اینکه استرالیا، به دلایل مختلف مایل بود که رابطه دیرینه خود را همچنان با اندونزی حفظ کند، اما از این عمل اندونزی ناخشنود بود. اندونزی شرق تیمور را جزو قلمرو خود می دانست و حاضر نبود، تصرف این جزیره را به عنوان یک عمل تجاوزکارانه بشناسند. و بهمین دلیل از دادن خود مختاری واقعی به ساکنین این قسمت خودداری می‌کرد.

امریکا به استرالیا اخطار کرد که با حزم و خویشتن‌داری با مسئله روبرو گردد و کاری نکند که یک کشور دوست و ضد کمونیست را از خود برنجاند و در این رابطه مسائلی را ایجاد کند. بدون شک رنجش اندونزی می توانست در مقابله غرب با شوروی در اقیانوس هند اثر منفی داشته باشد.

دولت اندونزی می تواند به زیردریائی های امریکائی اجازه دهد که از تنگه اومبائی وتر(*) به سمت تیمور بروند و یا راههای آبی دیگر آن کشور را برای عبور ناوگان امریکا ممکن سازد.[۱۲]

البته اثر منفی نارضایتی اندونزی بر این موضوع غیرقابل انکار بود. اندکی بعد عکس العمل استرالیا تعدیل شد.

استرالیا، با توجه به قوانین موجود دریائی، قصد داشت، آزادی رفت و آمد کشتی ها را بدون مخالفت اندونزی، از تنگه متعلق به آن کشور، تامین کند. کشتی های شوروی قصد استفاده از راه آبی جنوبی ترین قسمت اندونزی را نداشتند و بجای آن ناوگان خود را از تنگه «مالاکا» عبور می دادند. اگر امریکا از راه آبی قلمرو اندونزی استفاده کرده و می‌کند به دلیل آن است که یک کشور مستقل که بر قلمرو خود حق حاکمیت دارد، با عقد قرارداد چنین اجازه‌ای را داده است.

(*) OMBAI - WETER

در غیر اینصورت کشتی ها باید با تغییر و مسیر و دور زدن استرالیا از یک مسیر انحرافی ۳۰۰۰ مایلی طی طریق کنند. روشن است این امر چه اندازه، باعث عدم تحرک و تاخیر نیروهای نظامی که به سرعت زیاد و زمان اندک نیاز دارند، می‌گردید. آثار زیان بار چنین ممانعتی بهنگام، بحران غیرقابل انکار است.[۱۳]

استرالیا با دقت مذاکرات محدودیت تسلیحات بین شوروی و امریکا را که از سال ۱۹۷۷ آغاز شده بود دنبال می‌کرد، و از طرف آمریکا در جریان کامل امر قرار می‌گرفت. دولت استرالیا از طریق دولت امریکا، از شوروی خواست که در شرایط قبلی تجدید نظر کند و اصلاحاتی را در آن انجام دهد. شوروی از اعمال نفوذ استرالیا در روند مذاکرات ناراضی بود و بهمین علت زمانی که دولت امریکا مذاکرات را در فوریه ۱۹۷۸ متوقف کرد، استرالیا را مسئول آن دانست، هر چند استرالیا این اقدام را تکذیب نمود. در مجموع کل وقایع را به عنوان موفقیت دیپلماسی استرالیا می توان ارزیابی کرد.

ایالات متحده امریکا به علت مداخله شوروی در شاخ آفریقا، مذاکرات را مسکوت گذاشت، زیرا معتقد بود که شوروی این توافق را که تا وقتی مذاکرات در جریان است، طرفین باید از مداخله بیشتر و ایجاد تشنج خودداری ورزند و نباید دست به عملیات نظامی در منطقه بزنند، نقض کرده است. پس از این جریان، شوروی اندکی از نیروها و آرایش نظامی خود کاست و فقط در این امریکا آماده مذاکره مجدد شد.[۱۴]

برای مذاکرات احتمالی بعدی، امریکا پیش‌نویس قراردادی را آماده کرده بود که نظر استرالیا را تامین می‌کرد.[۱۵]

مفاد کلی این پیش‌نویس مبنی بر برچیده شدن تسهیلات و تجهیزات نظامی در منطقه بود. البته متن این پیش‌نویس بنفع شوروی نبود، زیرا شوروی امکان دیگری را در منطقه در اختیار نداشت که بتواند تسهیلات و تجهیزات خود در بندر بربره (سومالی) را به آنجا منتقل و در آن مستقر نماید. اما امریکا می توانست از ایستگاههای مواصلاتی و مخابراتی و ماهواره‌ای که در غرب استرالیا قرار داشت و همینطور از تسهیلات دیاگو گارسیا کماکان استفاده کند و از تسهیلات مراقبتی و گشت‌زنی که استرالیا در اختیار ایالات متحده می‌گذاشت بهره گیرد. دولت مزبور از

مفاد این پیش‌نویس خشنود بود و از آن پشتیبانی می‌کرد. بطور کلی چنانچه این پیش‌نویس مورد موافقت قرار می‌گرفت نظر امریکا را در منطقه تامین می‌کرد و حتی امریکا می‌توانست با استقرار زیردریائی خود، هر نوع فعالیت های رقیب را تحت نظر داشته باشد.

بعلاوه امریکا، از نظر استراتژیکی شرایط بهتری از شوروی را دارا واین‌حق را برای خود محفوظ داشته بود که کماکان به گشت‌زنی و عملیات مراقبتی و تجسسی ادامه دهد. طبق این پیش‌نویس فعالیت هواپیماهای جنگی، از پایگاه زمینی ممنوع نبود، اما برای تعداد پرواز و نحوه فعالیت آن حدودی در نظر گرفته شده و همچنین برای محدودیت های تسلیحاتی نیز مدت زمانی پیش‌بینی گردیده بود.

ندیده گرفتن یا نقض مفاد قرارداد احتمالی، به امریکا اجازه می‌داد که برای مقابله وضع تازه، از تمام امکانات موجود ضروری که در اختیار دارد استفاده کنند.

هرگاه چنین اصلاحاتی در متن پیش‌نویس، توجیه کننده توازن قوا باشد بدون تردید امریکا از آن سود خواهد برد. این امر دقیقاً با خواست ها و معیارهای استرالیا منطبق است.

نظر به اینکه شوروی، با کمبود پایگاه و تاسیسات لجستیکی در منطقه روبرو است قهراً کنترل تجهیزات و تاسیسات و واحدهای دریائی آن به آسانی امکان‌پذیر است.

بهرحال این کش و قوس و نشیب و فرازها، ادامه خواهد یافت تا یک توافق کلی بدست آید. در پیش‌نویس یاد شده، نامی از کشورهای ساحلی حوزه اقیانوس هند برده نشده است. در میان کشورهای ساحلی استرالیا و هند هستند که مرزهای آبی طولانی و امکانات بیشتری در اختیار دارند.

بنا بر همین پیش‌نویس، امریکا حق ندارد نیروی واکنش سریع خود را به صورت نامحدود و بدون قیود و شروط در اقیانوس هند نگهدارد.

مطالب یاد شده مطابق تمایلات استرالیا نیست. اما استرالیا می‌تواند از

قرارداد امنیتی آنزوس(*) که در سال ۱۹۵۱ بین امریکا، نیوزیلند و استرالیا منعقد شده استفاده کند. طبق این قرارداد، در صورت حمله به استرالیا، این کشور می تواند از حمایت امریکا بهره‌مند شود.

از آن جائیکه انجام مانورهای مشترک نظامی در ساحل غربی استرالیا در ساحل اقیانوس هند، وضع موجود را تغییر می داد و مسائلی ایجاد می‌کرد، لذا کشورهای امریکا و استرالیا و نیوزیلند قادر نبودند به مانورهائی مشابه مانور «کانگاروی»(**) که بصورت دوره‌ای در شرق استرالیا انجام می‌گرفت بپردازند.

دولت شوروی سعی کرد، نفوذ خود را به طرف شمال و سراسر آبهای تیمور و به طرف جنوب در خلیج بزرگ استرالیا گسترش دهد، و برای رسیدن به این هدف مسائلی را عنوان و در توجیه دلایل خود کوشش کرد، اما راه بجائی نبرد.

امریکا و هم‌پیمانان استرالیا، بارها به این دولت اطمینان داده‌اند که تمرینات نظامی کماکان ادامه خواهد یافت، البته دولت فریزر نیز در حفظ منافع امریکا کوشا بوده و امکانات لازم را در اختیار نیروهای امریکائی قرار داده است. تا درمواقع اضطراری از آنها استفاده کند. دولت استرالیا، متحدان دیگر خود را به نحوی گرد هم آورده که دولت امریکا به حمایت روزافزون به آنها ادامه دهد.

امریکا هم به نیاز متحدان خود پاسخ مثبت دا ده است. یکی از دلایل حمایت امریکا از متحدان آن بوده که برخی از کشورهای آسیائی از حمایت ایالات متحده در موقع لزوم احساس شک و تردید کرده‌اند. پیمان آنزوس نیز از این طرز تفکر مستثنی نبوده است.[۱۶]

در پیمان «آنزوس» آمده که هرگاه قلمرو هر یک از هم‌پیمانان مورد تجاوز قرار گیرد و یا به نیروهای نظامی، کشتی، هواپیمای آنان در اقیانوس آرام حمله شود، سایر اعضاء پیمان مساعدت و اقدامات لازم را معمول خواهند داشت.[۱۷] مشکل عمده این است که محدوده پیمان مشخص نیست و از آن بطورکلی نام برده شده است. بنظر می رسد طرفین خود از تعیین محدوده مندرج در پیمان سرباز زده‌اند.

(*) آنزوس (ANZUS) یک قرارداد امنیتی که بین استرالیا، نیوزیلند و ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۱ منعقد شده است.

(**) Kanqaroo

دولت فریزر، بنا بر حفظ منافع و دید خود، محدوده اقیانوس آرام را بطور وسیع و کلی مد نظر دارد. این برداشت بطور مختصر و مفید در سال ۱۹۷۶ در کمیسیون مشترک وزارت دفاع و سازمانهای اطلاعاتی در کمیته مخصوص پارلمان، بیان گردیده است.

استرالیا روح قرارداد آنزوس را در نظر می‌گیرد و آن را تفسیر می‌کند و از اعضای پیمان می‌خواهد که اقیانوس هند را نیز مشمول این قرارداد بدانند در حالیکه این قرارداد به حوزه اقیانوس آرام و محدوده آن ارتباط دارد.

باید در نظر داشت، استرالیا خیلی بی راهه نمی رود، چون بخشی از کشور در سواحل اقیانوس هند قرار دارد و طبق پیمان، استرالیا باید مشمول این پیمان باشد لذا، از نظر استرالیا مفاد و تعهدات این پیمان به اقیانوس هند نیز باید تسری پیدا کند.[۱۸]

دولت استرالیا نظریات و پیشنهادات خود را در جلسه‌ای که در شهر ولینگتن نیوزیلند تشکیل شده بود مطرح ساخت. بنابر اصرار استرالیا یک بند به آخر قرارداد اصلاحی مذکور اضافه گردید. به موجب مفاد این بند انعقاد هر گونه قرارداد احتمالی محدودیت‌های تسلیحاتی بین دو ابرقدرت، نباید مغایر امنیت اعضای پیمان مذکور باشد.[۱۹] سپس در سال ۱۹۷۷ بنا به درخواست استرالیا سایروس ونس وزیر امور خارجه کارتر به وزیر امور خارجه استرالیا اطمینان داد، هر گونه قراردادی که با شوروی در رابطه با اقیانوس هند اعم از کاهش حضور نظامی یا محدودیت‌های تسلیحاتی منعقد گردد تغییری در موضع امریکا نسبت به استرالیا و متحدین آن بوجود نخواهدآمد، و ایالات متحده تعهدات خود را در قبال پیمان انجام خواهد داد و تمرینات نظامی نیز ادامه خواهد یافت.[۲۰]

در خلال سالهای ۷۸—۱۹۷۷ لزوم ارائه تمرینات مشترک نظامی در اقیانوس هند، به وسیله مقامات امریکا و استرالیائی بطور غیر رسمی بررسی شد. دولت امریکا متقاعد گردید که برگزاری این مانورهای مشترک می تواند از لحاظ سیاسی مفهوم خاص خود را داشته باشد.

بدین ترتیب شوروی درمی یابد که آرایش و تمرینات نظامی او بدون پاسخ نمی ماند. از سوی دیگر حسن نیت و تصمیم قطعی امریکا را دائر بر حمایت از متحدان ثابت خواهد کرد.

زمانیکه والتر ماندل معاون رئیس جمهوری امریکادر ماه مه ۱۹۷۸ از استرالیا دیدن کرد، آمادگی دولت متبوع خود را برای برگزاری مانور نظامی در اقیانوس هند تا پایان همانسال به اطلاع دولت استرالیا رساند. این مانور که بنام سندگروپر(*) انجام می‌گرفت بطور رسمی اعلام شد. هدف مانور تاکید بر همکاریهای دفاعی پیمان مذکور بود که موجب خرسندی دولت فریزر می‌گردید.

تاریخ دقیق این تمرین نظامی، یک ماه بعد از ماموریت یک هیئت ارشد استرالیائی به واشنگتن اعلام گردید. این هیئت خواستار اطلاعات بیشتر از مذاکرات امریکا و شوروی در رابطه با اقیانوس هند بود. زیرا استرالیا خود مانند امریکا جایگاه ویژه‌ای در منطقه داشت و مسائل مربوط به اقیانوس هند به منافع و امنیت این کشور ارتباط پیدا می‌کرد. استرالیا ضمن ابراز نگرانی از گسترش نفوذ شوروی در اقیانوس خواستار برگزاری مانور مذکور گردید و نظر این بود که با اجرای این مانور، حوزه عملیات پیمان آنزوس را به اقیانوس هند گسترش دهند.(۲۱)

بهرحال مانور در زمان تعیین شده با شرکت نیوزیلند آغاز گردید. هر چند این کشور فاصله زیادی با اقیانوس هند دارد و از توانائی نظامی زیادی برخوردار نیست. اما نظر بر این بود که نیوزیلند همچنان در پیمان باقی بماند و متحد رسمی امریکا و استرالیا شناخته شود. استرالیا بر این باور است که منافع استرالیا در اقیانوس هند قابل گسترش است، لذا تقویت نیروهای متحد را ضروری می داند. ایجاد «فضای مناسب» مسلماً امریکا را تشویق خواهد کرد که کماکان به عنوان قدرت فائقه در منطقه باقی بماند. هرگاه این مهم انجام شود، اهمیت استرالیا برای امریکا بیشتر جلوه گر خواهد شد و در نتیجه ایالات متحده در موقع لزوم از این کشور دفاع خواهد کرد. لذا استرالیا خود را موظف می داند که تسهیلات لازم را در اختیار امریکا قرار دهد.

اولین قدم، در راه نیل به منظور، به وسیله دولت فریزر برداشته شد. ورود کشتیهای اتمی امریکا که بوسیله دولت قبلی به بنادر استرالیا ممنوع شده بود مجدداً، آزاد اعلام گردید.

(*) SANDGROPER

دولت فریزر بخوبی از ناراحتی امریکا از اقدام دولت کارگری که دست باین تحریم زد آگاه بود. این نگرانی و عدم رضایت در گزارش هیئتی از اعضاء کنگره امریکا که در اوائل سال ۱۹۷۶ از استرالیا و نیوزیلند دیدن کرد مشهود بود. هیئت مذکور این تحریم را تضادی آشکار با پیمان آنزوس و عاملی در سستی آن دانست. هیئت تاکید کرد بهترین متحدین امریکا یعنی استرالیا و نیوزیلند متکی به حمایت امریکا هستند اما از حضور نیروی ضربتی این کشور در قلمرو خود جلوگیری می‌کنند. هیئت اعلام کرد که تحریم ورود ناوهای اتمی امریکا به بنادر کشورهای مذکور عملاً با مفاد پیمان مغایر است و در نتیجه این تحریم باید لغو شود.(۲۲)

دولت فریزر، رویه قبلی را که ورود و خروج ناوهای اتمی امریکا به بنادر استرالیا را با تمام تجهیزات اجازه می داد، ادامه داد و تسهیلات و امکانات لازم را در اختیار آن دولت گذاشت.

امریکا، در استرالیا پایگاه نظامی ندارد ولی از امکانات و تجهیزات دریائی، هوائی و زمینی این کشور بطور کامل استفاده می‌کند.(۲۳) لذا امریکا دلیلی نمی بیند که در آن نواحی پایگاه ایجاد کند و همان بازدیدهای معمولی و تمرینات نظامی، کافی بنظر می رسد.(۲٤)

زمانی گسترش این تاسیسات ضروری بنظر می رسد که شرایط خاصی بوجود آید. استرالیا سالها است که در خارج از قلمرو خود نیز با امریکا ارتباط و همکاری نزدیک دارد و خدمات لازم را در اختیار نیروی دریائی و هوائی امریکا قرار می دهد.

هواپیماهای گشت‌زنی و حمل نقل امریکا از طریق سنگاپور در تمام نقاط اقیانوس هند و آرام، مشغول فعالیت هستند و از تسهیلات استرالیا بهره می‌گیرند.

برای کنترل سطح و اعماق دریا، تاسیسات لازم در سنگاپور ایجاد شده است و ناوگان نظامی امریکا و نیروی هوائی آن کشور برای سوخت گیری و سایر خدمات لازم از این محل استفاده می‌کنند. نیروهای زمینی استرالیا که در پایگاه هوائی «تنگاه»(*) مستقر هستند از هواپیماهای آمریکائی حفاظت می‌کنند همچنین این نیروها در تعلیم و توسعه نیروی هوائی سنگاپور نقش عمده‌ای دارند و ضمن تدارکات

(*) Tengah

نیروهای امریکائی را که در «باترورث» (*) مالزیا استقرار دارند انجام‌می دهند. ماموریت پرسنل امریکائی در سنگاپور دائمی نیست.

دولت سنگاپور، بنابر ملاحظات سیاسی، از خدمت نیروهای خود، برای امریکا، معذور است، ناچار نیروهای استرالیائی چنین وظیفه ای را بعهده دارند.

از سال ۱۹۷۸ که رفت و آمد هوائی افزایشی یافت سنگاپور دیگر لزومی برای ادامه استفاده امریکا از پایگاههای سنگاپور نمی دید ولی نیاز امنیتی منطقه را کاملاً درک می‌کرد. لذا، استرالیا را تشویق می‌کرد برای اینکه امریکا بتواند از تسهیلات لازم برای نیروهای خود استفاده کند، با آن کشور یک پیمان رسمی منعقد و در حقیقت امریکا از پایگاه و فرودگاههای استرالیا به جای سنگاپور استفاده کند. (۲۵)

دولت استرالیا سعی کرده است که در محدوده اقیانوس هند نیز همکاریهای خود را با امریکا گسترش دهد و حضور آن کشور را فعال‌تر سازد. (۲۶) در اوائل کار وزیر دفاع استرالیا اعلام داشت که در این خصوص قراردادی با امریکا بسته شده است. هدف استرالیا این بود که حضور امریکا را به طور رسمی اعلام دارد و از اطمینان خاطر بیشتری برخوردار گردد. در پی این تحولات مقررات مربوط به استفاده امریکا از جزایر «کوکوس» (**) تنظیم و اسناد آن مبادله گردید.

چون دولت تایلند اجازه توقف هواپیماهای نظامی امریکا و متحدان را لغو کرد، نقش سنگاپور اهمیت بیشتری پیدا کرد زیرا می بایست پشتیبانی از پایگاه کوکوس را نیز عهده‌دار گردد. بهنگام نوشتن این مقاله سه اسکادران هواپیمای نظارتی و مراقبتی در سنگاپور مستقر بوده اند. در سال ۱۹۷۵ کمیته ای از وزارت دفاع استرالیا اهمیت جزیره کوکوس را بررسی کرد. از پایگاه موجود در این جزیره می توان محدوده پوششی نظارتی را تا اندونزی و قسمتی از اقیانوس هند گسترش داد و البته این امتیازی برای این پایگاه محسوب می‌گردد. البته پایگاه بزرگ و مجهز دیاگو گارسیا مانند گذشته امکانات لازم را در اختیار نیروهای امریکائی قرار می داد و این

(*) Butterworth

(**) Cocos

امر موردتائید و خوشوقتی دولت فریزر بود.

همانطور که گفته شد این پایگاه ارتباط مخابراتی جهانی امریکا را تامین می سازد. بدیهی است در حفظ توازن و تعدیل نیروی مخالف بسیار موثر می باشد.

مأموریت های گشتی منحصر به ایالات متحده نیست وازهر چهارماموریت، یکی از آنها بوسیله هواپیماهای پ ــ۳(*) استرالیا انجام می شود. جزیره کوکوس نیز زیر پوشش نیروی هوائی استرالیا قرار دارد. دولت کارگری استرالیا به نقش نیروی هوائی سلطنتی این کشور وسعت بخشید و فواصل طولانی از اقیانوس هند از اواسط سال ۱۹۷٤ زیر پوشش و گشت‌زنی هواپیماهای استرالیا قرار گرفت.[۲۷]

اما هنوز فعالیت های تجسمی و مراقبتی و همچنین نیروی نظامی استرالیا در اقیانوس هند اندک است.

مباحثه درباره ایجاد یک سیستم نظامی اساسی و مناسب که بتواند مجری سیاست نظامی استرالیاباشدادامه دارد.[۲۸]در این منطقه کشتی های جنگی بزرگ استرالیامستقرنیستند تنهاقایق هاتی کوچک حفاظت از ۲۰۰ مایل حوزه اقتصادی رادر سواحل به عهده گرفته اند.[۲۹] مرکز عمده ناوگان استرالیا در شرق استرالیا قرار دارد و در حال عادی حوزه ماموریت آنها، جنوب شرقی آسیا و اقیانوس آرام است.[۳۰]

بدلیل اهمیتی که اقیانوس هند برای استرالیا دارد، این دولت در سال ۱۹۷۸ پایگاه ساند گروپه(**) رابا٤ناوشکن و ۲ زیردریائی تقویت کرد.[۳۱] دولت امریکا از تقویت نیروی نظامی استرالیا در اقیانوس هند استقبال می‌کند و خشنودی خود را از اینکه استرالیا تسهیلات لازم را در اختیار آن کشور گذاشته اعلام کرده است.

استرالیاــ آسیای جنوب غربی و خلیج فارس

تحلیل و بررسی ما از طریق نحوه عکس العملهای استرالیا در رابطه با نقطه های بحرانی و قابل اشتعال که نزدیک کرانه های اقیانوس هند قرار دارد، انجام می‌گیرد. این مناطق بحرانی عبارتند از جنوب غربی آسیا و خلیج فارس و قسمت جنوبی آفریقا. هر چند، هر دو منطقه بحرانی هزاران کیلومتر از استرالیا به دورند، از

(*) P-3

(**) Sandgroper

نظر جغرافیای سیاسی و عوامل دیگر، توجه این دولت را بخود معطوف داشته است. از نظر استرالیا، این مناطق، برای نفوذ شوروی بسیار آمادگی دارد.

دولت فریزر اظهار داشته که هر گونه تغییرات ژئوپولتیکی درمنطقه وتشنجات موجود در آن، می‌تواند گسترش یابد و به حوزه اقیانوس هندسرایت کند. بنابراین استرالیا حق دارد، نگران و مراقب اوضاع باشد. در سال ۱۹۷۸ جنوب غربی آسیا شاهد ناآرامی های چندی بود. کودتائی در افغانستان به وقوع پیوست و حاصل آن روی کارآمدن حکومتی تحت نفوذشوروی بود. این حکومت قرارداددوستی و همکاری که یکی ازمواد آن همکاری دوجانبه نظامی بودباشوروی منعقدنمود. براساس همین پیمان شوروی افغانستان را اشغال کرد و پس از ویرانیها و کشتارهای بسیار آنجا را ترک کرد و رژیمی دست‌نشانده از خود بجای گذاشت.

همیشه ظن و گمان بر این بود، که هرگاه دولت پاکستان از هم بپاشد و یا حکومتی طرفدار شوروی در آنجا روی کار بیاید، راه برای ورود شوروی به دریای عرب هموار می‌شود و قهراً تنگه هرمز در خطر مستقیم خواهد بود.(۳۲)

هر چند در حال حاضر چنین نشده ولی به خوبی می‌توان اهداف شوروی را در راه رسیدن به آبهای گرم خلیج‌فارس و طرق وصول به آن‌را در نظر داشت. جنگ خلیج فارس نیز که‌هرچند اکنون فروکش کرده، نگرانیهای دولت استرالیا را افزایش داد.

اما نقطه دوم بحرانی از نظر استرالیا شاخ و جنوب آفریقا است. از مدتی قبل شوروی و کوبا به طور فزاینده‌ای تجهیزات نظامی و امکانات پایگاهی و تاسیساتی را به وسیله دولت اتیوپی (حبشه) در شاخ آفریقا مستقر ساختند و به فعالیت هوائی و دریائی خود افزودند. در پایگاه یمن جنوبی نیز تجهیزات شوروی و امکانات نظامی استقرار یافت. این تحولات، مذاکرات مربوط به محدود ساختن تسلیحات را بین دو ابرقدرت به تاخیر انداخت.

رویدادهای افغانستان و شاخ آفریقا به خوبی هدفهای سیاسی شوروی را روشن می‌سازد و معلوم می‌دارد که آنها در هر جا منتظر فرصت هستند تا جای پائی برای خود بیایند و نفوذ خود را گسترش دهند. بعد از این، تحولا تی در ایران آغاز گشت که منجر به انقلاب و سرنگونی شاه گردید. در نتیجه غرب حمایت یک دولت

مقتدر و قابل اعتماد و متمایل به خود را از دست داد. دولت جدید در ایران سعی کرده است سیاست بیطرفی را پیش بگیرد. در نتیجه منافع اقتصادی غرب بخطر می افتد.(۳۳)

در نهایت بر اثر این تحولات ممکن است نفوذ شوروی گسترش یابد و حکومتی متمایل به شوروی حاکم گردد. زمانی که بحران ایران عمیق‌تر می شد، مقامات دولت استرالیا نگرانی خود را از روی‌دادهای جنوب غربی آسیا، شاخ افریقا و ایران ابراز داشتند. و بر این باور بودند که این تحولات توازن استراتژیکی منطقه را بهم می زند. نگرانی دیگر، این بود که صدور نفت از این مناطق بحرانی با اشکال مواجه می‌گردد و امکان سرایت این دگرگونیها به کشورهای همسایه وجود دارد.

استرالیا چه اقداماتی را می باید در پیش می‌گرفت تا خسارات ناشی از انقلاب ایران را به حداقل برساند. اواخر سال ۱۹۷۸ و اوائل سال ۱۹۷۹ سیاست خارجی استرالیا با دشواری هایی روبرو بود. استرالیا، دست‌آویز و اهرمی در اختیار نداشت تا در داخل ایران نیز در تخفیف بحران و کم کردن خسارات دست به اقدامی بزند. در مقابل شوروی چه موضعی را باید اتخاذ می‌کرد؟ چه نوع کمکی می توانست در اختیار کشورهائی نظیر عربستان قرار دهد تا آسیب‌پذیری کمتری داشته باشند؟ استرالیا خود را در جریان کلیه این وقایع قرار داد ولی اقدامی ننمود و مشاوره‌ای به ایالات متحده آمریکا نیز نداد.

نگرانی استرالیا در رابطه با خلیج‌فارس و اقیانوس هند با اظهارات و اقدامات ظاهراً بی طرفانه آن دولت در تضاد بود. این دولت پیوسته می‌کوشید، امریکا را درگیر مسائل اقیانوس هند کند، تا آن دولت حضور فعال در منطقه داشته باشد.

[illegible]ات استرالیا، از آنچه در ایران می‌گذشت آگاه بود و از جامعه ایران شناخت کافی داشت، قبل از آگاهی امریکا از نارضایتی در ایران باین نتیجه رسیده بود که محبوبیت شاه بسیار اندک شده و سیر نزولی می پیماید استرالیا دریافته بود که رژیم شاه به بن‌بست رسیده و با خطر جدی روبرو است.

زمانی که کارتر بطور رسمی از شاه دفاع کرد، استرالیا به این امر معترض بود. زمانی که ناآرامی ها به انقلاب مبدل شد، استرالیا بطور محسوسی نگران اوضاع شد.(۳٤)

استرالیا، خیلی زود به این نتیجه رسید بایدکه‌بادولتی روبروگردد که بکلی با دولت شاه تفاوت داشت. نگرانی عمده استرالیا، بجز نفوذ کمونیسم، درباره تولید نفت و جریان بی دردسر آن به بازار جهانی و از جمله خود آن کشور بود.(۳۵) با اینکه تنها ۴۰٪ نفت خام مصرفی استرالیا از ایران تامین می شد و برای جبران آن منابع مختلفی وجود داشت اما نگرانی همچنان موجود بود. تولید نفت خام استرالیا، در آن هنگام جواب گوی ۷۰٪ از نیازهای آن کشور بود، اما با پائین رفتن سطح نفت در چاهها، این میزان برای سالهای آینده (۱۹۸۷ و ۱۹۸٦) به ۴۰٪ می رسید. پس نگرانی بی مورد نبود. قیمت نفت سیر صعودی می پیمود، جایگزینی هم برای نفت پیدا نشده بود، لذا دولت فریزر سخت می‌کوشید تا تورم حاصل از این فعل و انفعالات را مهار کند.

انقلاب ایران، بازار پرسود استرالیا را بخطر انداخته بود. این کشور امیدوار بود با فروش اورانیوم به ایران لااقل برای مدت ۱۵ سال مبالغی در حدود ۱/۲ میلیارد دلار کسب کند. تعهدنامه این فروش قبل از انقلاب منعقد شده بود.(۳٦) حتی بدون درنظر گرفتن فروش اورانیوم، استرالیا سالیانه ۱۸۰ میلیون دلار کالا به ایران صادر می‌کرد. استرالیا کوشید با رژیم جدید روابط بازرگانی خود را حفظ کند. و زیان را به کمترین حد برساند.(۳۷) از آن جائیکه وضع سیاسی ایران همچنان مبهم بود. آقای خ. د.آنتونی دیداری از عربستان، کویت و بحرین بعمل آورد و در مراجعت در گزارش خود، چشم انداز بازرگانی با کشورهای حوزه خلیج فارس را خوب پیش بینی کرد.(۳۸)

با توجه به اینکه دولت فریزر نظریات و اطلاعات و تجزیه تحلیل ها و ارزیابی خود را از اوضاع ایران در اختیار امریکا قرار نمی داد زیرا معتقد بود امریکا اطلاعات کافی از منابع امریکایی دریافت می نماید، لذا تضادهایی در تفسیر وقایع بین دو کشور مشاهده می شد.

در عین حال مقامات استرالیائی نظیر مسئولین وزارت امور خارجه امریکا به این امر معترف بودند که پیدا کردن یک راه‌حل، بقول معروف جامع و مانع و یا شسته و رفته برای مقابله با اوضاع، فوق العاده مشکل بنظر می رسد. امکان داشت هر نوع اقدامی هیچگونه نتیجه مثبتی ببار نیاورد.(۳۹) سالها بود که استرالیا، یک هیئت سیاسی در ایران داشت. با اینکه در این مدت بررسی مستقلی از شرایط و وضع موجود

در ایران بعمل آمده بود، مع الوصف نمی توانست امریکا را متوجه حقایق سازد. امریکا خود در ایران امکانات وسیعی از نظر دیپلماسی و دستگاههای تجسمی در اختیار و منافع مهم ومستقیمی در ایران داشت. با وجود این از اوضاع غافل بود.

استرالیا درگیر مذاکرات موفقیت آمیز محدودیت نیروها در اقیانوس هند بود و با اهمیتی که برای تعهدات امریکا در پیمان آنزوس قائل بود فقط در حد یک قدرت متوسط و با نفوذی محدود می توانست اعمال نفوذ نماید. لذا در چنین بحران جدی نظیر بحران ایران کنترل اوضاع مشکل بنظر می رسید. استرالیا می توانست تاسیسات مخابراتی خود را، بجای تاسیسات استراتژیکی امریکا در ایران که بر اثر انقلاب برچیده شده بود در اختیار این کشور قرار دهد. بدین ترتیب اهمیت استرالیا برای امریکا افزایش می یافت. شکست امریکا در خلیج فارس می توانست بازهم به اهمیت استرالیا برای این کشور بیفزاید.

استرالیا و جنوب افریقا

دولت استرالیا، در جنوب آفریقا، زمینه بیشتری برای توسعه اهداف خود در اطراف سواحل اقیانوس هند دارا می باشد. در سال ۱۹۷۶، دولت فریزر دولت آنگولا را به رهبری «نتو»(*) برسمیت شناخت. شناسائی دولت آنگولا که شوروی در آنجا نفوذ و نظامیان کوبائی در سطح وسیعی حضور داشتند، خشم دولت امریکا را برانگیخت و سعی کرد که استرالیا را وادار به باز پس گیری شناسائی خود کند. در سال ۱۹۸۷ دولتهای فرانسه، بلژیک وامریکا سعی کردند که دولت زئیر را از بحران اقتصادی و سیاسی که دچار آن بود نجات دهند. دولت استرالیا درخواست همکاری را رد کرد. در همان سال ایالت ثروتمند «ساهابای»(**) زئیر، بوسیله انقلابیون که پایگاه آنها در آنگولا بود تصرف شد. دولت استرالیا نیز به دولت موزامبیک کمک های غیرنظامی می‌کرد.

موزامبیک پایگاه انقلابیونی بود که علیه رودزیا فعالیت می‌کردند. دولت استرالیا پیشنهاد «اسمیت» را برای حل مسائل رودزیا رد کرد و از کوشش امریکا و

(*) NETO

(**) Shaba

انگلیس برای پیدا کردن راه‌حلی که طرفین منازعه در آن شرکت داشته باشند جانبداری کرد، و تسهیلاتی برای ورود کسانی که از دولت اسمیت ناراضی بودند بوجود آورد.

استرالیا، اشغال نامیبیا را غیرقانونی واعلام کرد که به مردم این منطقه باید حق تعیین سرنوشت داده شود. بهمین دلیل با سازمان ملل در اقداماتی که در همین زمینه بعمل آورده بود همکاری کرد و عقیده داشت که سازمان جنوب غربی آفریقا (سواپو) (*) که سالها است برای کسب خود مختاری می‌جنگد، نماینده‌واقعی مردم نامیبیا است.

دولت استرالیا انتخابات سال ۱۹۷۸ نامیبیا را که آفریقای جنوبی در آن اعمال نفوذ کرد، و از طرف سوآپو نیز تحریم شده بود، غیر قانونی خواند. استرالیا تعهد کرد که نیروی مورد لزوم را در اختیار نیروهای صلح سازمان ملل که برای نظارت در امر انتقال قدرت به نامیبیا اعزام می‌شوند، قرار دهد. از قطعنامه تندی که سازمان ملل علیه آفریقا تصویب کرده بود حمایت نکرد. اما تبعیض نژادی را محکوم دانست و از توقف ارسال اسلحه به آفریقای جنوبی جانبداری کرد. به شهروندان خود توصیه می‌کرد که به دیدارهای ورزشی و مانند آن از آفریقای جنوبی خاتمه دهند و پروازهای هوائی نیز متوقف شود.

فعالیتهای بازرگانی نیز در زمان دولت فریزر محدود گردید. روابط سیاسی برقرار اما سرد بود و مقامات سیاسی و مامورین دولتی کمتر به افریقای جنوبی مسافرت می‌کردند.[۴۰]

سیاست استرالیا در قبال آفریقای جنوبی به توضیح نیازمند است. دولت استرالیا پیشنهاد کرده بود که سیاست دولتهای ذینفع باید با توجه به جمیع جهات از جمله حفظ امنیت اقیانوس هند و خلیج فارس پایه‌ریزی گردد.[۴۱] این نحوه تفکر به سیاست درازمدت اقتصادی و سیاسی استرالیا باز می‌گردد. دولت فریزر عقیده داشت منافع استرالیا در جنوب آفریقا کم اهمیت و اندک است. با وجود حضور نظامی شوروی و کوبا، احتمال برخورد ابرقدرتها در این ناحیه محتمل بنظر نمی رسید. دولت

(***) SWAPO (South - West Africa Peaple's Organization)

استرالیا بر این عقیده بود که بالا گرفتن ناآرامی ها در جنوب آفریقا و عدم توجه به خواست اکثریت ممکن است باعث روی کار آمدن گروههای افراطی گردد، در آن صورت منافع غرب در آن نواحی به شدت به خطر می افتاد. لذا باید سیاستی در پیش گرفت که عناصر معتدل و میانه‌رو زمام امور را در دست بگیرند. به طوریکه قبلاً گفته شد استان ساهابا بوسیله چریک های طرفدار انگولا اشغال شده بود. دولت زئیر با کمک فرانسه، بلژیک و امریکا استان مذکور را باز پس گرفت.[٤٢] دولت استرالیا به دلیل اینکه مبارزه با چریکهای خارجی پس از استقرار و ایجاد پایگاه در این مناطق مشکل خواهد بود، همراه سایر دول به دولت زئیر کمک نمود.

پیش بینی می شد که با حل اختلافات نامیبیا (که بهنگام ارائه مقاله در حال حل شدن بود) تعداد کارشناسان کوبائی در این منطقه به حداقل برسد. هرگاه روابط انگولا و زئیر دوباره برقرار شود، بدون شک نفوذ شوروی کاهش می یابد.

آفریقای جنوبی خود را نماینده قابل اعتماد غرب می داند. کارشکنی آفریقای جنوبی در امور مربوط به نامیبیا و دخالت در آنجا، البته دولت نامیبیا را نگران و نسبت به غرب بدبین نمود.[٤٣] نقش افریقای جنوبی در تهیه و آماده کردن اخبار و کسب اطلاعات ذی‌قیمت و استثنائی و قابل استفاده برای نیروی دریائی غرب در منطقه، بسیار مهم است. درعین حال مشکل بنظر می رسد که دولت نژادپرست افریقای جنوبی برای حل مشکلات خود و منطقه راه صلح آمیز و معقولی را پیش گیرد.[٤٤]

سیاست کلی و نگرش استرالیا در رابطه با وضع موجود

اکنون لازم است که نظر کلی استرالیا را که مبنی بر سازش و ایجاد ثبات می باشد با ذکر رئوس مطالب بازنگری کنیم. ذکر این نکته ضروری است از زمان نوشتن مقاله تا زمان چاپ امکان هر گونه تغییر و تحولی موجود است اما کهنگی مطلب از اهمیت آن نمی‌کاهد. زیرا هر سیاست جدید دنباله و عکس العمل سیاست گذشته است. برای توجیه کمک به موزامبیک استرالیا عقیده دارد، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه که منطقه جنوبی آفریقا به دامان کمونیسم بیفتد این است که دول غرب به خواست های بر حق اکثریت سیاه‌پوست توجه نکنند و از ابراز تفاهم و

همدردی دریغ ورزند.[٤٥]

برای حل مسئله تبعیض نژادی اعتقاد استرالیا بر این است که باید انتقال قدرت و سهیم شدن سیاهان در امور حکومت با آرامی و استفاده از طرق صلح آمیز صورت گیرد. وجود درگیری های مسلحانه هزاران نفر کشته می دهد و درصورت مداخله خارجی از هز ناحیه که صورت گیرد پیش بینی عواقب آن در اوضاع بین المللی مشکل خواهد بود.[٤٦]

در زیمبابوه تا زمانی که اقلیت سفید پوست حاکم است و با ابزارهای مختلف سعی در بقای خود دارد، شرایط برای نفوذ کمونیست ها مهیاتر خواهد شد.[*] امریکا باید نیروی نظامی آماده، برای درهم شکستن مداخلات احتمالی شوروی را داشته باشد.[٤٧]

قسمت اعظم سیاست درازمدت استرالیا در آفریقا از لحاظ اقتصادی، بررسی و جای‌گزینی کشورهای مختلف است. درحال حاضر فعالیت بازرگانی استرالیا در منطقه جنوبی آفریقا زیاد نیست و بیشتر در افریقای جنوبی متمرکز شده است. در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷٦ حجم بازرگانی این دو کشور به ۱۲۵ میلیون دلار بالغ گردید. حال اینکه بازرگانی استرالیا با تمام قاره سیاه از ۱۰۳ میلیون دلار تجاوز نکرد. این ارقام از لحاظ بازرگانی رقم چشم گیری نیست. سیاست آشتی جو یانه استرالیا، به توافق دو ابرقدرت در زمینه محدود ساختن تسلیحات و پایان دادن به رقابت در اقیانوس هند، چشم دوخته است.

استرالیا سعی دارد که تعهد امریکا را نسبت به پیمان آنزوس (پیمان بین استرالیا و نیوزیلند و امریکا) افزایش دهد. همچنین این دولت مایل است که روابط خود را بدون دردسر و اشکال با کشورهای جهان سوم حفظ کند[٤٨] و به کشورهای همسایه جنوب شرقی آسیا منحصر نباشد. اهمیت ویژه این سیاست، تنها بمنظور حفظ امنیت کشور نیست بلکه استرالیا به عنوان یک قدرت متوسطه، بهنگام رویدادهای سریع و غیرمنتظره نمی تواند عکس العمل موثری نشان دهد لذا ناچار است سیاست خاص خود را دنبال کند.[٤٩]

(*) این مقاله زمانی ارائه شده بود که مسأله زیمباوه هنوز حل نشده بود.

استرالیا یک کشور آسیایی نیست که خیلی درگیر مسائل آن گردد.[۵۰] این کشور پس از جنگ بنام «استرالیای سفید» با بافت سکنه مهاجرتی، شناخته شد و طرز عمل دولت و مهاجران با ساکنان بومی، مدتها جنجال برانگیز بوده است.

در مستعمرات سابق استرالیا در جنوب آفریقا پاپواگینه‌نو مبارزات ضد نژادپرستی مسئله ایجاد کرده بود. در گزارش وزارت امور خارجه به این کشور آمده بود چنانچه استرالیا از رودزیا حمایت کند روابط این کشور با کشورهای جهان سوم بویژه قاره آفریقا دچار اختلال خواهد شد. اکنون که مسئله رودزیا حل شده دولت استرالیا با واقع بینی گام برمی دارد.

در واقع سیاست استرالیا با روحیه مسالمت‌جوئی و سازگاری در ناحیه جنوبی آفریقا، توام است و این روش، اعتباری زیادتر برای آن کشور کسب خواهد کرد. زمانی که دولت رودزیا با سیاه‌پوستان در ستیز بود، روش عملی و رسمی استرالیا بر حمایت از دولت نژادپرست رودزیاد نبود.[۵۱] بهرحال، اشاره به این موضوعات باین جهت است که نحوه رفتار و کردار سیاسی این کشور در قبال مسائل مختلف بازگو گردد.

در مورد نامیبیا نیز استرالیا جانب عقل و درایت را از دست نداد و با سازمان ملل متحد و نیروی ناظر بر آن و دیگر کشورها برای حل مسائل آن منطقه کوشش می‌کرد[۵۲]

در مورد آفریقای جنوبی سیاست دولت استرالیا با حسن‌نیت وخوشبینی ارزیابی می‌گرددوبا جامعه جهانی هم‌آهنگی دارد.

دولت استرالیا براین عقیده است که تضادها و تشنجات و بحرانها. در جهان به نحوی است که هیچ دولتی خصوصاً دولتی با شرایط استرالیا نمی‌تواند خود را از آثار آن دور نگهدارد.[۵۳] لذا استرالیا مایل است به عنوان حلقه اتصالی جهانی در برخورد سیاست‌ها و تضادها نقش سازنده خود را ایفا کند و امیدوار است که این آمادگی را همگان درک کنند و خصوصاً دوستان سنتی و متحدین کشور بخوبی آن را دریابند.[۵۴]

نتیجه گیری:

توجه عمده‌ای را که در این مقاله مبذول داشته‌ایم در رابطه با عکس العمل استرالیا بر محور مسائل اقیانوس هند بوده است. واینکه آیا استرالیا در زمان حکومت فریزر سیاست معقولانه‌ای را دنبال کرده است یاخیر. منابعی که در دست است نشان می دهد که این دولت از ابتکارات و روش های ویژه، برای انجام تعهدات خود، بهره گرفته است. سرانجام اینکه، استرالیا عقیده دارد که حضور امریکا در اقیانوس هند از اولویت خاص برخوردار است و امریکا باید نقش بیشتری در منطقه به عهده بگیرد و با دوستان و متحدان خود همکاری بیشتری داشته باشد.

تحولات در ایران دولت استرالیا را خیلی نگران ساخته ولی کل جریانات خارج از حوزه نفوذی استرالیا است و این رویداد برای استرالیا چندان حیاتی نبوده است، از طرف دیگر استرالیا به درستی حدود مقدورات خود و تاثیر پذیری بر سیاست خارجی امریکا را درک می‌کند.

در رابطه با خلیج فارس سیاست استرالیا تقریباً غیرفعال بود ولی بی توجهی در آن نبود.

برای استرالیا بخش جنوبی امریکا نظیر منطقه خلیج فارس در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است. بخش جنوب آفریقا میدانی برای مانور سیاسی استرالیا بوده است. استرالیا گاهی از طریق نیروی حافظ صلح خود در نامیبیا حرکات سیاسی مشخص و ملموسی را انجام داده است. استرالیا توانسته است منافع خود را روشن و صریح بیان و در راستای آن عمل کند. هر چند باید گفت استرالیا خود قادر به ایفاء نقش اصلی در شرایط دشوار نیست و اقدامات خود را با همراهی متحدان و دوستان خود انجام می دهد. استرالیا بهرصورت توانسته است در بخش جنوبی آفریقا برای خود کسب وجه نماید.

استرالیا توانسته است بدون اینکه هزینه های قابل ملاحظه‌ای از لحاظ اقتصادی و دیپلماسی متحمل شود دوستان جدیدی بدست آورد و در کشورهای جهان سوم نفوذ خود را افزایش دهد و کشورهای همسایه راتحت نفوذ و تاثیر خود قرار دهد. این سئوال که آیا در درازمدت معیارها و ارزش ها تغییر خواهد کرد، بستگی به وضع جهان دارد و در حال حاضر این پرسش نمی تواند مطرح شود. در مجموع دولت فریزر

بازده مناسب و روش دیپلماسی منطقی را دنبال نموده است.

1. For representative syntheses of Australia's position and interests in the Indian Ocean, see Coral Bell, "The Indian Ocean: An Australian Evaluation," in Alvin J. Cottrell and R. M. Burrell, eds., *The Indian Ocean: Its Political, Economic, and Military Importance* (New York: Praeger, 1972); Robert O'Neill, "Australia and the Indian Ocean," in Patrick Wall, ed., *The Southern Oceans and the Security of the Free World: New Studies in Global Strategy* (London: Stacey International, 1977); and Kim C. Beazley and Ian Clark, *The Politics of Intrusion: The Super Powers in the Indian Ocean* (Sydney: Alternatives Publishing Cooperative, Ltd., 1979), esp. Chapter 9, "Australia, the Superpowers and the Indian Ocean." For an excellent nonacademic overview, see Parliament of Australia, *Australia and the Indian Ocean Region*, Report from the Senate Standing Committee on Foreign Affairs and Defence (Canberra: Government Printer, 1976), esp. Chapter 8, "Australia's Involvement with the Indian Ocean and the Region," and the companion volume *Official Hansard Transcript of Evidence*, passim.

2. Andrew Peacock, Minister for Foreign Affairs "News Release," no. M 55, September 13, 1976, p. 6. Also see Peacock, *Commonwealth Parliamentary Debates* (hereafter referred to as *CPD*), House of Representatives (hereafter referred to as HR), February 27, 1979, p. 361.

3. For a representative summary of these views, see Malcolm Fraser's electorate talk, Office of the Prime Minister, "Press Release," July 16, 1978.

4. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, June 1, 1976, p. 2741; Fraser's UPI interview in *Canberra Times*, January 14, 1976; and J. D. Killen, minister for defence, press conference remarks reported by Brian Toohey in *Australian Financial Review*, July 1, 1976.

5. For the committee's conclusions and recommendations, see Australia, Parliament, *Australia and the Indian Ocean Region*, pp. 195–206. For Senator Sim's views, see his 1976 Australian Institute of International Affairs lecture, "The Soviet Naval Presence in the Indian Ocean," produced in article form in *Australian Outlook* 31 (April 1977). Also see his "Defence and the Indian Ocean," *Pacific Defence Reporter* (October 1978). For an analysis of Sim's 1976 remarks on the tone of government spokesmanship on the Indian Ocean, see Martin Indyk, "Influence Without Power: The Role of the Backbench in Australian Foreign Policy, 1976–1977," Australasian Political Studies Association Conference paper, Adelaide, August 1978, section on "Senator Sim and the Soviet Navy."

6. Consider the observation of the American ambassador to Australia, James Hargrove, that the United States and Australia did *not* "share exactly the same degree of uneasiness" about the Indian Ocean, but that he "understood" Australian concerns, since Australia faced on the Indian Ocean while the United States did not (see transcript of the interview with Alan Reid and Gerald Stone on "Face the Nation," July 4, 1976).

7. For a brief, reasoned statement of the government's assumptions about the importance of the Indian Ocean that reflects a lowering of earlier rhetoric, see J. D. Killen's report to parliament, *Australian Defence* (Canberra, November 1976), pp. 4–5. Also see the updated review and analysis by Gary Brown, *The Strategic Position in the Indian Ocean*, Basic Paper, Defence, Science, and Technology Group, Legislative Research Service (Canberra: Parliament of Australia, Department of the Parliamentary Library, March 14, 1978), esp. pp. 25–28.

8. Malcolm Fraser, *CPD*, HR, June 1, 1976, p. 2738. In a similar vein, see Fraser, ibid., May 9, 1978, p. 2027, and his White House dinner remarks in Office of the Prime Minister, "Press Release," July 27, 1976. Also see Andrew Peacock, *CPD*, HR, May 9, 1978, pp. 20–27.

9. See Andrew Peacock, "Defence and Diplomacy in the Indian Ocean," *Australian Foreign Affairs Review* 47 (November 1976) and *Australian Journal of Defence Studies* 1 (October 1977); Peacock, "Dr. Camilleri and Australian Foreign Policy," *Current Affairs Bulletin* 53 (March 1977):8.

10. See Stephen Barber, *Far Eastern Economic Review*, April 8, 1977; transcript of Malcolm Fraser's London press conference, May 31, 1977; and transcript of Fraser's Washington press conference, June 22, 1977.

11. Rear Adm. Robert J. Hanks, "The Indian Ocean Negotiations: Rocks and Shoals," *Strategic Review* 6 (Winter 1978):25.

12. Michael Richardson in *Age* (Melbourne), August 3, 1976.

13. For representative analyses of the security importance of such passages, see Michael MccGwire, "The Geopolitical Importance of Strategic Waterways in the Asia-Pacific Region," *Orbis* 19 (Fall 1975), and Robert E. Osgood, "US Security Interests in Ocean Law," *Survival* 17 (May/June 1976). For a summary from official Australian sources, see Parliament of Australia, Third United Nations Conference on the Law of the Sea, Seventh Session, Geneva, March 28–May 19, 1978, *Report of the Australian Delegation*, Parliamentary Paper no. 269/1978 (Canberra: Government Printer, 1978), esp. pp. 50–62.

14. See, for instance, the account of the December 1978 Mexico City conventional-arms limitation talks in *New York Times*, December 20, 1978.

15. For example, see the testimony of Leslie H. Gelb, director, Politico-

Military Affairs, U.S. Department of State, October 3, 1978, before a panel of the House Armed Services Committee, in *Department of State Bulletin* 78 (December 1978):54–56. Also see transcripts of the October 10, 1978, testimony before the same panel by Brig. Gen. Irwin P. Graham (USAF), representing the Joint Chiefs of Staff, and by Brig. Gen. James M. Thompson (USA), representing the Department of Defense. For commentary, see John Edwards in *National Times*, October 21, 1978.

16. On the U.S. appreciation of ANZUS, see Henry S. Albinski, "American Perspectives on the ANZUS Alliance," *Australian Outlook* 32 (August 1978). Relatedly, see F. A. Mediansky, "United States Interests in Australia," *Australian Outlook* 30 (April 1976), and M. G. Smith, "The Australian-American Alliance: Some Possible Restrictions on US Response," *Defence Force Journal*, no. 3 (March/April 1977).

17. Security Treaty Between Australia, New Zealand, and the United States of America, Article V (*Australian Treaty Series*, 1952, no. 2).

18. Parliament of Australia, Senate, Standing Committee on Foreign Affairs and Defence, *Transcript of Evidence*, Annexure A, pp. 10 and 30, respectively. For an exegetical commentary on the coverage of ANZUS, see J. G. Starke, *The ANZUS Treaty Alliance* (Melbourne, 1965), passim. On recent aspects of the issue, see William T. Tow, "ANZUS: A Strategic Role in the Indian Ocean?" *World Today* 34 (October 1978).

19. ANZUS Council communiqué, in Department of Foreign Affairs "News Release," no. D9, July 28, 1977. The 1978 ANZUS Council communiqué also reflected this sentiment.

20. See John Hamilton in Melbourne *Herald*, June 9, 1978, and Mike Steketee in *Sydney Morning Herald*, June 10, 1978. Peacock disclosed the letter's contents during a June 1978 press conference following ANZUS Council meetings in Washington.

21. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, May 9, 1978, p. 2028. The author disagrees with the previously published view that the U.S. decision to proceed with Sandgroper was "only remotely linked to immediate Australian/New Zealand security concerns," or that Killen was "disillusioned" that Mondale's announcement had somehow imparted a U.S. "tendency to project predominantly American rather than Australian security interests into ANZUS decision-making" (taken from Tow, "ANZUS: A Strategic Role," p. 404).

22. U.S. Congress, Senate, Committee on Foreign Relations, *The Southwest Pacific 1976, Report of a Special Delegation of Members*, 94th Congress, 2d sess., February 1976, p. 2.

23. For an inventory of the character, staffing, and costs of defense-

related facilities in and outside Australia jointly operated by Australia and others, see J. D. Killen, *CPD*, HR, October 10, 1978, pp. 1658–1663.

24. *North West Cape: U.S. Naval Communication Station and the Support Township of Exmouth* (Canberra: Government Printer, 1968), p. 6.

25. For the agreement, see "Defence News Release," no. 71/78, May 17, 1978. For background, see Michael Richardson, *Far Eastern Economic Review*, May 19, 1978.

26. See Frank Cranston, *Canberra Times*, July 1, 1976.

27. Parliament of Australia, Senate, Standing Committee on Foreign Affairs and Defence, *Reference: The Role and Involvement of Australia and the United Nations in the Affairs of Sovereign Australian Territories, 1974–75* (Canberra: Government Printer, 1975), Record of Testimony, March 20, 1975, p. 359.

28. For a technical analysis of Diego Garcia's functions and capabilities, see Lenny Siegel, "Diego Garcia," *Pacific Research* 8 (March/April 1977).

29. On coastal surveillance problems, see (Parliamentary) Government Members Foreign Affairs and Defence Committee, *Report on Surveillance and Reaction*, May 1978.

30. For the order of battle of Australian forces, see *Defence Report 1978* (Canberra, 1978), Appendix 1.

31. On ANZUS member contributions to Sandgroper. see "Defence Press Release," no. 162/78, October 9, 1978.

32. Cited by Drew Middleton in *New York Times*, June 24, 1978.

33. See Andrew Peacock, *CPD*, HR, November 7, 1978, p. 2440; and February 27, 1979, pp. 361, 364; Peacock, statements cited in Minister for Foreign Affairs, "News Release," no. M 12, February 11, 1979, and no. M 14, February 16, 1979; and Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 22, 1979, p. 259.

34. Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 22, 1979, p. 259. For a survey of Australian policies toward Middle East and Gulf problems, see Margaret E. McVey, "Australia's Middle East Foreign Policy," *World Review* 17 (August 1978).

35. On Australia's petroleum position, see the transcript of an address of January 24, 1979, by Kevin Newman, minister for national development, "Oil–Australasian Response to Dwindling Resources," and Newman's "Press Statement" of February 13, 1979. Also see commentary by Bob Mills in *National Times*, February 24, 1979.

36. See Scott Milson in *Sydney Morning Herald*, January 3, 1979.

37. On problems of Australian trade with Iran, see David Haselhurst in *Bulletin*, February 13, 1979.

38. J. D. Anthony, Minister for Trade and Resources, "Media Release," February 18, 1979.

39. Cited by Richard Burt in *New York Times*, January 12, 1979.

40. For an overview of Fraser government policies, see David Goldsworthy, "Australia's Southern African Policy," *World Review* 17 (June 1978). For the approach of the preceding Whitlam government, see Henry S. Albinski, *Australian External Policy Under Labor: Content, Process, and the National Debate* (St. Lucia: University of Queensland Press, 1977), esp. pp. 112–119.

41. For official assessments, see submissions to the Parliamentary Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, by Australia, Department of Foreign Affairs, *Aspects of Southern Africa and Namibia*, and submission, Australia, Department of Foreign Affairs, *Rhodesia*; and by Australia, Department of Defence, *Some Strategic Implications of the Situation in Southern Africa*, all presented in 1978.

42. In support of this conclusion, see the commentary of Brian Toohey, *Australian Financial Review*, June 13, 1978.

43. Andrew Peacock, *CPD*, HR, September 26, 1978, p. 1349.

44. For a systematic analysis emphasizing the South African aspects of Australia's southern African interests and policies, see F. R. Dalrymple, "Southern Africa," *World Review* 17 (June 1978).

45. Andrew Peacock, memorandum entitled "Notes on Southern African Issues," distributed to Liberal government parliamentarians, August 1977.

46. Andrew Peacock, address to the World Conference for Action Against Apartheid, Lagos, August 23, 1977.

47. Malcolm Fraser, interview in *U.S. News and World Report*, January 15, 1979.

48. See Australia, Parliament, Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, *Submission by the Department of Trade and Resources* (1978).

49. For the government's North-South dialogue emphasis, see Andrew Peacock's foreign policy review before parliament (*CPD*, HR, May 9, 1978, pp. 2029–2043); his address "Australia and the International Economic Order," Minister for Foreign Affairs, "News Release," no. M 82, July 20, 1978; his Roy Milne Memorial Lecture, "Australia and the Third World," September 15, 1978, (Australia, Department of Foreign Affairs, *Backgrounder*, no. 156, September 20, 1978).

50. Australia, Department of Foreign Affairs submission, *Rhodesia*, p.

53. Also see press appraisals, based especially on Malcolm Fraser's 1977 performance at the Commonwealth heads of government meeting in London, by Michelle Grattan, *Age*, June 17, 1977, and Brian Toohey, *Australian Financial Review*, June 17, 1977.

51. See Australia, Parliament, Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, *Submission by the Minister for Immigration and Ethnic Affairs*, 1978; Stuart Simon in *National Times*, December 16, 1978, and *Age*, January 12, 1979.

52. A number of the pros and cons were examined by Andrew Peacock (see *CPD*, HR, August 23, 1978, pp. 618–621). For the critical Defence Department brief, see Laurie Oakes in *Age*, August 14, 1978. Also see commentaries by Chris Ashton, *Bulletin*, November 14, 1978, and January 30, 1979; and by Frank Cranston, *Canberra Times*, January 16, 1979.

53. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 20, 1979, pp. 20–21.

54. Alan Renouf, interview with Mike Steketee in *Sydney Morning Herald*, October 23, 1978.

قسمت دوم

قدرتهای خارجی در اقیانوس هند

۵- مسئله افریقا و مداخله ابرقدرتها در غرب اقیانوس هند:
لاری و. باومن

وقایع بیشماری در دهه اخیر توجه محافل سیاسی را به اقیانوس هند و کشورهای افریقای واقع در ساحل غربی آن جلب کرده است. مهمترین این وقایع تغییر موضع سیاست اقتصادی جهانی در قبال عرضه و توزیع نفت، اغتشاشات محلی شاخ افریقا و کشمکشهای ممتد در صحرای اگادن و اریتره و افزایش منظم فشار جنبش رهایی بخش افریقا علیه اقلیت سفیدپوست حاکم بر افریقای جنوبی می باشد. هریک از این مشکلات اساساً هم برای کشورهای ساحلی اقیانوس هند و هم برای ابرقدرتهایی که علایق و خواستهایشان آنها را هر چه بیشتر به غرب اقیانوس هند نزدیک می‌کند، به صورت یک مسئله بین المللی در آمده است.

در این فصل روی عوامل واگرایی و همگرایی در شاخ افریقا، جنوب افریقا و کرانه های غربی اقیانوس هند تکیه کرده و ضمن ارزیابی رقابت های پویای منطقه ای نشان خواهم داد که چرا و چگونه نتایج آن توجه و مداخله هر چه بیشتر ابرقدرتها را به خود جلب کرده است. رقابتهای سیاسی در مثلث واقع در بین دماغه امید، شاخ افریقا و جزایر دیاگو گارسیا را مدخل ورود به این بحث قرار می دهم.

اولین قدم برای ایجاد نمایی کلی از چنین رقابتهای پیچیده‌ای، تهیه آمار و اطلاعات است و این کار ساده‌ای نیست. کشمکشهای منطقه ای خود دارای چند جنبه هستند با این وجود سه موضوع را که به طور گسترده عوامل اصلی رقابتهای سوق الجیشی را تشکیل می دهند بررسی می‌کنم.

اولین موضوع، رقابت برای بدست گرفتن قدرت یا نفوذ محلی اعم از سیاسی اقتصادی واستراتژیکی است. ملی‌گرائی و آزادیخواهی سراسر منطقه شاخ افریقا و افریقای جنوبی را تهدید می‌کند و بی شک خشونتهای بسیاری هم حتی بدون دخالت ابرقدرتها صورت می‌گیرد اما این حقیقت که رهبران بومی اختلافات فاحشی با هم دارند، برای نفوذ و دست اندازی ابرقدرتها (که خود درگیر رقابت در صحنه جهانی هستند) وسوسه انگیز شده است.

موضوع دوم موقعیت حساس سوق الجیشی اقیانوس هند است. در اینجا نکته مهم کنترل نقاط سوق الجیشی و ارتباطات ساحلی اقیانوس هند است که مشتمل بر روابط داخلی بین استراتژی دریایی، سیاستهای زمینی، احتیاج به پایگاههای زمینی و مسائل مربوط به تسلیحات در سواحل و آبهای اقیانوس هند می باشد.

سرانجام آخرین مسئله گسترده‌تر اینست که نفوذ دولتهای محلی و رقابت های دریایی در غرب اقیانوس هند از نقطه نظر جهانی چگونه برداشت و ارزیابی می شود. به طور مثال می توان گفت که کشمکشهای موجود را می توان آرام کرد بشرطی که آنرا در چارچوب رقابتهای جهانی ابرقدرتها قرار ندهیم.

حقیقت اینست که هم ابرقدرتها و هم دیگر بازیگران صحنه اغلب به این اغتشاشات در ردیف رقابتهای جهانی می‌نگرند و بهمین علت هر دوابرقدرت بطرز بغرنجی خود را در برابر هم می یابند و نتیجتاً ضعف خود را نشان می دهند. این امر الزاماً نشان دهنده یک سیاست درست نیست، اما مسئله‌ای بسیار حائز اهمیت خصوصاً در زمینه سیاست داخلی ایالات متحده می باشد. به مسئله شناخت انعطاف سیاسی و نقش نیروهای نظامی در منطقه اقیانوس هند، باید به عنوان پشتیبانی اساسی برای رقابتهای‌استراتژیکی در این قسمت از دنیا که در واقع فاصله زیادی با قلب هر دو ابرقدرت دارد نگریست.

رقابت برای بدست گرفتن قدرت محلی:

در سالهای اخیر، مرکز اغتشاشات استراتژیکی در غرب اقیانوس هند، شاخ و جنوب افریقا قرار داشته است. در هر منطقه اغتشاشات محلی زمینه‌ای مساعد برای ایجاد رقابت بین ابرقدرتها بوده است. در شاخ افریقا دوره طولانی تسلط غرب، بوسیله

انقلاب اتیوپی و بحران پس از استقلال و سیاست سومالی از بین رفت. ولی این تمام قضیه نیست، اتیوپی کلیه پیوندهای خود را با غرب قطع نکرده است. سومالی هنوز از طرف ایالات متحده حمایت می شود و فرانسوی ها حضورخود را در جیبوتی حفظ کرده اند.(۱)

در جنوب افریقا، علایق غربی، با موفقیت جنبش های آزادیبخش در آنگولا، زامبیا و زیمبابوه متزلزل شده است. این حکومتهای جدید با شوروی و چین بسبب کمکهائی که در راه تحقق انقلاب این کشورها کرده اند روابط دوستانه ای دارند. از طرفی دیگر شرکت های چند ملیتی که به غرب وابسته اند در سراسر منطقه نقش اقتصادی مهمی ایفا میکنند. فشاری که برای ایجاد تغییراتی در نامیبیا وافریقای جنوبی اعمال می شود بالا ترین آزمون قدرت غرب در تغییر تعهدات گذشته نسبت به حکومت های اقلیت است که بدین وسیله نظر کشورهای افریقائی را برای برقراری حکومت اکثریت و اعطاء آزادی تأمین میکند.(۲) چگونگی برگزاری این آزمون، سرنوشت تمام افریقا را در درازمدت مشخص می سازد.

در هر دو منطقه قدرتهای بزرگ برای دستیابی به موقعیت های برتر با یکدیگر به رقابت برخاسته اند. برای ایالات متحده این هم به معنای پشتیبانی از دوستان قدیمی و هم بمنزله توجه به گروهها و رده های جدید اجتماعی است (این تغییر توجه با شناختها و برداشتهای داخلی پیچیده تر شده است). برای اتحاد جماهیر شوروی علاقه به موقعیتهای برتر به معنی نزدیک شدن به انقلابیون اتیوپی و جنبشهای دیگر در افریقا می باشد. در هر دو صورت، ایالات متحده و اتحاد جماهیرشوروی از طریق معاهده ها، عرضه و فروش اسلحه، حمایت سیاسی، تجارت و سرمایه گذاریهای اقتصادی و وسایل دیگر سعی میکنند که در کشورهای غرب اقیانوس هند تغییرات دلخواه خود را ایجاد کنند. بعضی از ابعاد این موقعیت ها احتیاج به ارزیابی و شناخت بیشتر دارند.

از شاخ افریقا تا جنوب افریقا ابرقدرتها نقش حیاتی دارند. این نقش و نفوذ از طریق توسعه روابط نزدیک سیاسی حاصل می شود. علاوه بر آن مسائل اقتصادی و استراتژیکی نیز حائز اهمیت هستند.(۳) شاخ افریقا همانند خاورمیانه و خلیج فارس از نظر جغرافی ــ سیاسی دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد. هر عاملی که بتواند

یک طرف دریای سرخ را تحت تسلط بگیرد، قادر است در استفاده از کانال سوئز (که خود قسمتی از مسئله مهم رفت و آمد به شمال غربی اقیانوس هند است) اعمال نفوذ کند، همچنین در زمینه حمل و نقل دریایی، بعضی از آگاهان عقیده دارند که به علت مسیر حمل نفت به اروپای غربی و امریکا که از دماغه امید می‌گذرد، در دست داشتن کنترل جنوب‌ترین نقطه افریقا از نظر جغرافی— سیاسی دارای اهمیت خاصی است.[٤]

بین در دست داشتن این نقاط و این که چه قدرتی در محل دارای نفوذ سیاسی باشد، رابطه آشکاری وجود دارد. از زمانیکه از تسلط غرب در دهه اخیر کاسته شده است، بسیاری از کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحده امریکا، با دقت فراوان عمل می‌کنند.[۵] آگاهان نظامی و گروههای محافظه کار از دست دادن قدرت را در اقیانوس هند تقبیح کرده از عدم دسترسی به منافع مهم معدنی واهمه دارند. کسانی که خواهان ادامه قدرت غرب در جنوب افریقا هستند، به مسئله دوم توجه بیشتری دارند هر چند که عقایدشان در مورد چگونگی دسترسی به این هدفها بسیار متفاوت است.

در هر صورت توجه به این نکته که اختلافات محلی تابعی از استثمار ابرقدرتها نیست، بسیار حیاتی بنظر می رسد. بی‌شک اختلافات دامنه‌دار محلی قطع نظر از توجه ابرقدرتها ادامه خواهد داشت. دگرگونی ها در شاخ افریقا پس از سقوط هایلاسلاسی نشانگر قسمتی از مشکلاتی است که ابرقدرتها در بهره‌برداری از موقعیت با آنها روبرو هستند. سقوط هایلاسلاسی برای امریکا که رژیم فئودالی او را تحکیم بخشیده بود، به منزله نوعی شکست بود و در روزهای پس از انقلاب اتیوپی نیز به هیچ وجه روشن نبود که این کشور از لحاظ ایدئولوژیکی چه جهتی را انتخاب می‌کند.

بهنگام انقلاب اتیوپی، اتحاد جماهیر شوروی مدتها بود که روابط دوستانه‌ای با کشور همسایه آن سومالی برقرار کرده بود.[٦] از نظر شوروی انقلاب اتیوپی ترقیخواهانه بود و کرملین در صدد برآمد که با اتیوپی نیز روابط دوستانه برقرار کند. در حقیقت بنظر می رسد که از اواخر ۱۹۷٦ و اوائل ۱۹۷۷ شوروی خواهان ایجاد حکومتی مارکسیستی در شاخ آفریقا و کشورهای اطراف آن بوده است.[۷] اما

مقتدر و قابل اعتماد و متمایل به خود را از دست داد. دولت جدید در ایران سعی کرده است سیاست بیطرفی را پیش بگیرد. در نتیجه منافع اقتصادی غرب بخطر می افتد.(۳۳)

در نهایت بر اثر این تحولات ممکن است نفوذ شوروی گسترش یابد و حکومتی متمایل به شوروی حاکم گردد. زمانی که بحران ایران عمیق‌تر می شد، مقامات دولت استرالیا نگرانی خود را از رویدادهای جنوب غربی آسیا، شاخ افریقا و ایران ابراز داشتند. و بر این باور بودند که این تحولات توازن استراتژیکی منطقه را بهم می زند. نگرانی دیگر، این بود که صدور نفت از این مناطق بحرانی با اشکال مواجه می‌گردد و امکان سرایت این دگرگونیها به کشورهای همسایه وجود دارد.

استرالیا چه اقداماتی را می باید در پیش می‌گرفت تا خسارات ناشی از انقلاب ایران را به حداقل برساند. اواخر سال ۱۹۷۸ و اوائل سال ۱۹۷۹ سیاست خارجی استرالیا با دشواری هایی روبرو بود. استرالیا، دست‌آویز و اهرمی در اختیار نداشت تا در داخل ایران نیز در تخفیف بحران و کم کردن خسارات دست به اقدامی بزند. در مقابل شوروی چه موضعی را باید اتخاذ می‌کرد؟ چه نوع کمکی می توانست در اختیار کشورهائی نظیر عربستان قرار دهد تا آسیب‌پذیری کمتری داشته باشند؟ استرالیا خود را در جریان کلیه این وقایع قرار داد ولی اقدامی ننمود و مشاوره‌ای به ایالات متحده آمریکا نیز نداد.

نگرانی استرالیا در رابطه با خلیج فارس و اقیانوس هند با اظهارات و اقدامات ظاهراً بی طرفانه آن دولت در تضاد بود. این دولت پیوسته می‌کوشید، امریکا را درگیر مسائل اقیانوس هند کند، تا آن دولت حضور فعال در منطقه داشته باشد.

[illegible]ات استرالیا، از آنچه در ایران می‌گذشت آگاه بود و از جامعه ایران شناخت کافی داشت، قبل از آگاهی امریکا از نارضایتی در ایران باین نتیجه رسیده بود که محبوبیت شاه بسیار اندک شده و سیر نزولی می پیماید استرالیا دریافته بود که رژیم شاه به بن‌بست رسیده و با خطر جدی روبرو است.

زمانی که کارتر بطور رسمی از شاه دفاع کرد، استرالیا به این امر معترض بود. زمانی که ناآرامی ها به انقلاب مبدل شد، استرالیا بطور محسوسی نگران اوضاع شد.(۳٤)

استرالیا، خیلی زود به این نتیجه رسید باید که بادولتی روبروگردد که بکلی با دولت شاه تفاوت داشت. نگرانی عمده استرالیا، بجز نفوذ کمونیسم، درباره تولید نفت و جریان بی دردسر آن به بازار جهانی و از جمله خود آن کشور بود.(۳۵) با اینکه تنها ۴۰٪ نفت خام مصرفی استرالیا از ایران تامین می شد و برای جبران آن منابع مختلفی وجود داشت اما نگرانی همچنان موجود بود. تولید نفت خام استرالیا، در آن هنگام جواب گوی ۷۰٪ از نیازهای آن کشور بود، اما با پائین رفتن سطح نفت در چاهها، این میزان برای سالهای آینده (۱۹۸۷ و ۱۹۸۶) به ۴۰٪ می رسید. پس نگرانی بی مورد نبود. قیمت نفت سیر صعودی می پیمود، جایگزینی هم برای نفت پیدا نشده بود، لذا دولت فریزر سخت می‌کوشید تا تورم حاصل از این فعل و انفعالات را مهار کند.

انقلاب ایران، بازار پرسود استرالیا را بخطر انداخته بود. این کشور امیدوار بود با فروش اورانیوم به ایران لااقل برای مدت ۱۵ سال مبالغی در حدود ۱/۲ میلیارد دلار کسب کند. تعهدنامه این فروش قبل از انقلاب منعقد شده بود.(۳۶) حتی بدون درنظر گرفتن فروش اورانیوم، استرالیا سالیانه ۱۸۰ میلیون دلار کالا به ایران صادر می‌کرد. استرالیا کوشید با رژیم جدید روابط بازرگانی خود را حفظ کند. و زیان را به کمترین حد برساند.(۳۷) از آن جائیکه وضع سیاسی ایران همچنان مبهم بود. آقای خ. د. آنتونی دیداری از عربستان، کویت و بحرین بعمل آورد و در مراجعت در گزارش خود، چشم انداز بازرگانی با کشورهای حوزه خلیج فارس را خوب پیش بینی کرد.(۳۸)

با توجه به اینکه دولت فریزر نظریات و اطلاعات و تجزیه تحلیل ها و ارزیابی خود را از اوضاع ایران در اختیار امریکا قرار نمی داد زیرا معتقد بود امریکا اطلاعات کافی از منابع امریکایی دریافت می نماید، لذا تضادهایی در تفسیر وقایع بین دو کشور مشاهده می شد.

درعین حال مقامات استرالیائی نظیر مسئولین وزارت امور خارجه امریکا به این امر معترف بودند که پیدا کردن یک راه‌حل، بقول معروف جامع و مانع و یا شسته و رفته برای مقابله با اوضاع، فوق العاده مشکل بنظر می رسد. امکان داشت هر نوع اقدامی هیچگونه نتیجه مثبتی ببار نیاورد.(۳۹) سالها بود که استرالیا، یک هیئت سیاسی در ایران داشت. با اینکه در این مدت بررسی مستقلی از شرایط و وضع موجود

در ایران بعمل آمده بود، مع الوصف نمی توانست امریکا را متوجه حقایق سازد. امریکا خود در ایران امکانات وسیعی از نظر دیپلماسی و دستگاههای تجسمی در اختیار و منافع مهم ومستقیمی در ایران داشت. با وجود این از اوضاع غافل بود.

استرالیا درگیر مذاکرات موفقیت آمیز محدودیت نیروها در اقیانوس هند بود و با اهمیتی که برای تعهدات امریکا در پیمان آنزوس قائل بود فقط در حد یک قدرت متوسط و با نفوذی محدود می توانست اعمال نفوذ نماید. لذا در چنین بحران جدی نظیر بحران ایران کنترل اوضاع مشکل بنظر می رسید. استرالیا می توانست تاسیسات مخابراتی خود را، بجای تاسیسات استراتژیکی امریکا در ایران که بر اثر انقلاب برچیده شده بود در اختیار این کشور قرار دهد. بدین ترتیب اهمیت استرالیا برای امریکا افزایش می یافت. شکست امریکا در خلیج فارس می توانست بازهم به اهمیت استرالیا برای این کشور بیفزاید.

استرالیا و جنوب افریقا

دولت استرالیا، در جنوب آفریقا، زمینه بیشتری برای توسعه اهداف خود در اطراف سواحل اقیانوس هند دارا می باشد. در سال ۱۹۷۶، دولت فریزر دولت آنگولا را به رهبری «نتو»(*) برسمیت شناخت. شناسائی دولت آنگولا که شوروی در آنجا نفوذ و نظامیان کوبائی در سطح وسیعی حضور داشتند، خشم دولت امریکا را برانگیخت و سعی کرد که استرالیا را وادار به باز پس گیری شناسائی خود کند. در سال ۱۹۸۷ دولتهای فرانسه، بلژیک وامریکا سعی کردند که دولت زئیر را از بحران اقتصادی و سیاسی که دچار آن بود نجات دهند. دولت استرالیا درخواست همکاری را رد کرد. در همان سال ایالت ثروتمند «ساهابای»(**) زئیر، بوسیله انقلابیون که پایگاه آنها در آنگولا بود تصرف شد. دولت استرالیا نیز به دولت موزامبیک کمک های غیرنظامی می‌کرد.

موزامبیک پایگاه انقلابیونی بود که علیه رودزیا فعالیت می‌کردند. دولت استرالیا پیشنهاد «اسمیت» را برای حل مسائل رودزیا رد کرد و از کوشش امریکا و

(*) NETO

(**) Shaba

انگلیس برای پیدا کردن راه‌حلی که طرفین منازعه در آن شرکت داشته باشند جانبداری کرد، و تسهیلاتی برای ورود کسانی که از دولت اسمیت ناراضی بودند بوجود آورد.

استرالیا، اشغال نامیبیا را غیرقانونی واعلام کرد که به مردم این منطقه باید حق تعیین سرنوشت داده شود. بهمین دلیل با سازمان ملل در اقداماتی که در همین زمینه بعمل آورده بود همکاری کرد و عقیده داشت که سازمان جنوب غربی آفریقا (سواپو) (*) که سالها است برای کسب خود مختاری می‌جنگد، نماینده‌واقعی مردم نامیبیا است.

دولت استرالیا انتخابات سال ۱۹۷۸ نامیبیا را که آفریقای جنوبی در آن اعمال نفوذ کرد، و از طرف سوآپو نیز تحریم شده بود، غیر قانونی خواند. استرالیا تعهد کرد که نیروی مورد لزوم را در اختیار نیروهای صلح سازمان ملل که برای نظارت در امر انتقال قدرت به نامیبیا اعزام می‌شوند، قرار دهد. از قطعنامه تندی که سازمان ملل علیه آفریقا تصویب کرده بود حمایت نکرد. اما تبعیض نژادی را محکوم دانست و از توقف ارسال اسلحه به آفریقای جنوبی جانبداری کرد. به شهروندان خود توصیه می‌کرد که به دیدارهای ورزشی و مانند آن از آفریقای جنوبی خاتمه دهند و پروازهای هوائی نیز متوقف شود.

فعالیتهای بازرگانی نیز در زمان دولت فریزر محدود گردید. روابط سیاسی برقرار اما سرد بود و مقامات سیاسی و مامورین دولتی کمتر به افریقای جنوبی مسافرت می‌کردند.[۴۰]

سیاست استرالیا در قبال آفریقای جنوبی به توضیح نیازمند است. دولت استرالیا پیشنهاد کرده بود که سیاست دولتهای ذینفع باید با توجه به جمیع جهات از جمله حفظ امنیت اقیانوس هند و خلیج فارس پایه‌ریزی گردد.[۴۱] این نحوه تفکر به سیاست درازمدت اقتصادی و سیاسی استرالیا باز می‌گردد. دولت فریزر عقیده داشت منافع استرالیا در جنوب آفریقا کم اهمیت و اندک است. با وجود حضور نظامی شوروی و کوبا، احتمال برخورد ابرقدرتها در این ناحیه محتمل بنظر نمی رسید. دولت

(***) SWAPO (South - West Africa Peaple's Organization)

استرالیا بر این عقیده بود که بالا گرفتن ناآرامی ها در جنوب آفریقا و عدم توجه به خواست اکثریت ممکن است باعث روی کار آمدن گروههای افراطی گردد، در آن صورت منافع غرب در آن نواحی به شدت به خطر می افتاد. لذا باید سیاستی در پیش گرفت که عناصر معتدل و میانه‌رو زمام امور را در دست بگیرند. به طوریکه قبلاً گفته شد استان ساهابا بوسیله چریک های طرفدار انگولا اشغال شده بود. دولت زئیر با کمک فرانسه، بلژیک و امریکا استان مذکور را باز پس گرفت.[۴۲] دولت استرالیا به دلیل اینکه مبارزه با چریکهای خارجی پس از استقرار و ایجاد پایگاه در این مناطق مشکل خواهد بود، همراه سایر دول به دولت زئیر کمک نمود.

پیش بینی می شد که با حل اختلافات نامیبیا (که بهنگام ارائه مقاله در حال حل شدن بود) تعداد کارشناسان کوبائی در این منطقه به حداقل برسد. هرگاه روابط انگولا و زئیر دوباره برقرار شود، بدون شک نفوذ شوروی کاهش می یابد.

آفریقای جنوبی خود را نماینده قابل اعتماد غرب می داند. کارشکنی آفریقای جنوبی در امور مربوط به نامیبیا و دخالت در آنجا، البته دولت نامیبیا را نگران و نسبت به غرب بدبین نمود.[۴۳] نقش افریقای جنوبی در تهیه و آماده کردن اخبار و کسب اطلاعات ذی‌قیمت و استثنائی و قابل استفاده برای نیروی دریائی غرب در منطقه، بسیار مهم است. در عین حال مشکل بنظر می رسد که دولت نژادپرست افریقای جنوبی برای حل مشکلات خود و منطقه راه صلح آمیز و معقولی را پیش گیرد.[۴۴]

سیاست کلی و نگرش استرالیا در رابطه با وضع موجود

اکنون لازم است که نظر کلی استرالیا را که مبنی بر سازش و ایجاد ثبات می باشد با ذکر رئوس مطالب بازنگری کنیم. ذکر این نکته ضروری است از زمان نوشتن مقاله تا زمان چاپ امکان هر گونه تغییر و تحولی موجود است اما کهنگی مطلب از اهمیت آن نمی‌کاهد. زیرا هر سیاست جدید دنباله و عکس العمل سیاست گذشته است. برای توجیه کمک به موزامبیک استرالیا عقیده دارد، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه که منطقه جنوبی آفریقا به دامان کمونیسم بیفتد این است که دول غرب به خواست های بر حق اکثریت سیاه‌پوست توجه نکنند و از ابراز تفاهم و

همدردی دریغ ورزند.[۴۵]

برای حل مسئله تبعیض نژادی اعتقاد استرالیا بر این است که باید انتقال قدرت و سهیم شدن سیاهان در امور حکومت با آرامی و استفاده از طرق صلح آمیز صورت گیرد. وجود درگیری های مسلحانه هزاران نفر کشته می دهد و درصورت مداخله خارجی از هر ناحیه که صورت گیرد پیش بینی عواقب آن در اوضاع بین المللی مشکل خواهد بود.[۴۶]

در زیمبابوه تا زمانی که اقلیت سفید پوست حاکم است و با ابزارهای مختلف سعی در بقای خود دارد، شرایط برای نفوذ کمونیست ها مهیاتر خواهد شد.[*] امریکا باید نیروی نظامی آماده، برای درهم شکستن مداخلات احتمالی شوروی را داشته باشد.[۴۷]

قسمت اعظم سیاست درازمدت استرالیا در آفریقا از لحاظ اقتصادی، بررسی و جای‌گزینی کشورهای مختلف است. درحال حاضر فعالیت بازرگانی استرالیا در منطقه جنوبی آفریقا زیاد نیست و بیشتر در افریقای جنوبی متمرکز شده است. در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۶ حجم بازرگانی این دو کشور به ۱۲۵ میلیون دلار بالغ گردید. حال اینکه بازرگانی استرالیا با تمام قاره سیاه از ۱۰۳ میلیون دلار تجاوز نکرد. این ارقام از لحاظ بازرگانی رقم چشم گیری نیست. سیاست آشتی جویانه استرالیا، به توافق دو ابرقدرت در زمینه محدود ساختن تسلیحات و پایان دادن به رقابت در اقیانوس هند، چشم دوخته است.

استرالیا سعی دارد که تعهد امریکا را نسبت به پیمان آنزوس (پیمان بین استرالیا و نیوزیلند و امریکا) افزایش دهد. همچنین این دولت مایل است که روابط خود را بدون دردسر و اشکال با کشورهای جهان سوم حفظ کند[۴۸] و به کشورهای همسایه جنوب شرقی آسیا منحصر نباشد. اهمیت ویژه این سیاست، تنها بمنظور حفظ امنیت کشور نیست بلکه استرالیا به عنوان یک قدرت متوسطه، بهنگام رویدادهای سریع و غیرمنتظره نمی تواند عکس العمل موثری نشان دهد لذا ناچار است سیاست خاص خود را دنبال کند.[۴۹]

(*) این مقاله زمانی ارائه شده بود که مسأله زیمباوه هنوز حل نشده بود.

استرالیا یک کشور آسیایی نیست که خیلی درگیر مسائل آن گردد.[۵۰] این کشور پس از جنگ بنام «استرالیای سفید» با بافت سکنه مهاجرتی، شناخته شد و طرز عمل دولت و مهاجران با ساکنان بومی، مدتها جنجال برانگیز بوده است.

در مستعمرات سابق استرالیا در جنوب آفریقا پاپوا گینه‌نو مبارزات ضد نژادپرستی مسئله ایجاد کرده بود. در گزارش وزارت امور خارجه به این کشور آمده بود چنانچه استرالیا از رودزیا حمایت کند روابط این کشور با کشورهای جهان سوم بویژه قاره آفریقا دچار اختلال خواهد شد. اکنون که مسئله رودزیا حل شده دولت استرالیا با واقع بینی گام برمی دارد.

در واقع سیاست استرالیا با روحیه مسالمت‌جوئی و سازگاری در ناحیه جنوبی آفریقا، توام است و این روش، اعتباری زیادتر برای آن کشور کسب خواهد کرد. زمانی که دولت رودزیا با سیاه‌پوستان در ستیز بود، روش عملی و رسمی استرالیا بر حمایت از دولت نژادپرست رودزیاد نبود.[۵۱] بهرحال، اشاره به این موضوعات باین جهت است که نحوه رفتار و کردار سیاسی این کشور درقبال مسائل مختلف بازگو گردد.

در مورد نامیبیا نیز استرالیا جانب عقل و درایت را از دست نداد و با سازمان ملل متحد و نیروی ناظر بر آن و دیگر کشورها برای حل مسائل آن منطقه کوشش می‌کرد[۵۲]

در مورد آفریقای جنوبی سیاست دولت استرالیا با حسن‌نیت وخوشبینی ارزیابی می‌گرددوبا جامعه جهانی هم‌آهنگی دارد.

دولت استرالیا براین عقیده است که تضادها و تشنجات و بحرانها. در جهان به نحوی است که هیچ دولتی خصوصاً دولتی با شرایط استرالیا نمی‌تواند خود را از آثار آن دور نگهدارد.[۵۳] لذا استرالیا مایل است به عنوان حلقه اتصالی جهانی در برخورد سیاست‌ها و تضادها نقش سازنده خود را ایفا کند و امیدوار است که این آمادگی را همگان درک کنند و خصوصاً دوستان سنتی و متحدین کشور بخوبی آن را دریابند.[۵۴]

نتیجه گیری:

توجه عمده‌ای را که در این مقاله مبذول داشته‌ایم در رابطه با عکس‌العمل استرالیا بر محور مسائل اقیانوس هند بوده است. واینکه آیا استرالیا در زمان حکومت فریزر سیاست معقولانه‌ای را دنبال کرده است یاخیر. منابعی که در دست است نشان می دهد که این دولت از ابتکارات و روش های ویژه، برای انجام تعهدات خود، بهره گرفته است. سرانجام اینکه، استرالیا عقیده دارد که حضور امریکا در اقیانوس هند از اولویت خاص برخوردار است و امریکا باید نقش بیشتری در منطقه به عهده بگیرد و با دوستان و متحدان خود همکاری بیشتری داشته باشد.

تحولات در ایران دولت استرالیا را خیلی نگران ساخته ولی کل جریانات خارج از حوزه نفوذی استرالیا است و این رویداد برای استرالیا چندان حیاتی نبوده است، از طرف دیگر استرالیا به درستی حدود مقدورات خود و تاثیر پذیری بر سیاست خارجی امریکا را درک می‌کند.

در رابطه با خلیج فارس سیاست استرالیا تقریباً غیرفعال بود ولی بی توجهی در آن نبود.

برای استرالیا بخش جنوبی امریکا نظیر منطقه خلیج فارس در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است. بخش جنوب آفریقا میدانی برای مانور سیاسی استرالیا بوده است. استرالیا گاهی از طریق نیروی حافظ صلح خود در نامیبیا حرکات سیاسی مشخص و ملموسی را انجام داده است. استرالیا توانسته است منافع خود را روشن و صریح بیان و در راستای آن عمل کند. هر چند باید گفت استرالیا خود قادر به ایفاء نقش اصلی در شرایط دشوار نیست و اقدامات خود را با همراهی متحدان و دوستان خود انجام می دهد. استرالیا بهرصورت توانسته است در بخش جنوبی آفریقا برای خود کسب وجه نماید.

استرالیا توانسته است بدون اینکه هزینه های قابل ملاحظه ای از لحاظ اقتصادی و دیپلماسی متحمل شود دوستان جدیدی بدست آورد و در کشورهای جهان سوم نفوذ خود را افزایش دهد و کشورهای همسایه راتحت نفوذ و تاثیر خود قرار دهد. این سئوال که آیا در درازمدت معیارها و ارزش ها تغییر خواهد کرد، بستگی به وضع جهان دارد و در حال حاضر این پرسش نمی تواند مطرح شود. در مجموع دولت فریزر

بازده مناسب و روش دیپلماسی منطقی را دنبال نموده است.

1. For representative syntheses of Australia's position and interests in the Indian Ocean, see Coral Bell, "The Indian Ocean: An Australian Evaluation," in Alvin J. Cottrell and R. M. Burrell, eds., *The Indian Ocean: Its Political, Economic, and Military Importance* (New York: Praeger, 1972); Robert O'Neill, "Australia and the Indian Ocean," in Patrick Wall, ed., *The Southern Oceans and the Security of the Free World: New Studies in Global Strategy* (London: Stacey International, 1977); and Kim C. Beazley and Ian Clark, *The Politics of Intrusion: The Super Powers in the Indian Ocean* (Sydney: Alternatives Publishing Cooperative, Ltd., 1979), esp. Chapter 9, "Australia, the Superpowers and the Indian Ocean." For an excellent nonacademic overview, see Parliament of Australia, *Australia and the Indian Ocean Region*, Report from the Senate Standing Committee on Foreign Affairs and Defence (Canberra: Government Printer, 1976), esp. Chapter 8, "Australia's Involvement with the Indian Ocean and the Region," and the companion volume *Official Hansard Transcript of Evidence*, passim.

2. Andrew Peacock, Minister for Foreign Affairs "News Release," no. M 55, September 13, 1976, p. 6. Also see Peacock, *Commonwealth Parliamentary Debates* (hereafter referred to as *CPD*), House of Representatives (hereafter referred to as HR), February 27, 1979, p. 361.

3. For a representative summary of these views, see Malcolm Fraser's electorate talk, Office of the Prime Minister, "Press Release," July 16, 1978.

4. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, June 1, 1976, p. 2741; Fraser's UPI interview in *Canberra Times*, January 14, 1976; and J. D. Killen, minister for defence, press conference remarks reported by Brian Toohey in *Australian Financial Review*, July 1, 1976.

5. For the committee's conclusions and recommendations, see Australia, Parliament, *Australia and the Indian Ocean Region*, pp. 195–206. For Senator Sim's views, see his 1976 Australian Institute of International Affairs lecture, "The Soviet Naval Presence in the Indian Ocean," produced in article form in *Australian Outlook* 31 (April 1977). Also see his "Defence and the Indian Ocean," *Pacific Defence Reporter* (October 1978). For an analysis of Sim's 1976 remarks on the tone of government spokesmanship on the Indian Ocean, see Martin Indyk, "Influence Without Power: The Role of the Backbench in Australian Foreign Policy, 1976–1977," Australasian Political Studies Association Conference paper, Adelaide, August 1978, section on "Senator Sim and the Soviet Navy."

6. Consider the observation of the American ambassador to Australia, James Hargrove, that the United States and Australia did *not* "share exactly the same degree of uneasiness" about the Indian Ocean, but that he "understood" Australian concerns, since Australia faced on the Indian Ocean while the United States did not (see transcript of the interview with Alan Reid and Gerald Stone on "Face the Nation," July 4, 1976).

7. For a brief, reasoned statement of the government's assumptions about the importance of the Indian Ocean that reflects a lowering of earlier rhetoric, see J. D. Killen's report to parliament, *Australian Defence* (Canberra, November 1976), pp. 4–5. Also see the updated review and analysis by Gary Brown, *The Strategic Position in the Indian Ocean,* Basic Paper, Defence, Science, and Technology Group, Legislative Research Service (Canberra: Parliament of Australia, Department of the Parliamentary Library, March 14, 1978), esp. pp. 25–28.

8. Malcolm Fraser, *CPD,* HR, June 1, 1976, p. 2738. In a similar vein, see Fraser, ibid., May 9, 1978, p. 2027, and his White House dinner remarks in Office of the Prime Minister, "Press Release," July 27, 1976. Also see Andrew Peacock, *CPD,* HR, May 9, 1978, pp. 20–27.

9. See Andrew Peacock, "Defence and Diplomacy in the Indian Ocean," *Australian Foreign Affairs Review* 47 (November 1976) and *Australian Journal of Defence Studies* 1 (October 1977); Peacock, "Dr. Camilleri and Australian Foreign Policy," *Current Affairs Bulletin* 53 (March 1977):8.

10. See Stephen Barber, *Far Eastern Economic Review,* April 8, 1977; transcript of Malcolm Fraser's London press conference, May 31, 1977; and transcript of Fraser's Washington press conference, June 22, 1977.

11. Rear Adm. Robert J. Hanks, "The Indian Ocean Negotiations: Rocks and Shoals," *Strategic Review* 6 (Winter 1978):25.

12. Michael Richardson in *Age* (Melbourne), August 3, 1976.

13. For representative analyses of the security importance of such passages, see Michael MccGwire, "The Geopolitical Importance of Strategic Waterways in the Asia-Pacific Region," *Orbis* 19 (Fall 1975), and Robert E. Osgood, "US Security Interests in Ocean Law," *Survival* 17 (May/June 1976). For a summary from official Australian sources, see Parliament of Australia, Third United Nations Conference on the Law of the Sea, Seventh Session, Geneva, March 28–May 19, 1978, *Report of the Australian Delegation,* Parliamentary Paper no. 269/1978 (Canberra: Government Printer, 1978), esp. pp. 50–62.

14. See, for instance, the account of the December 1978 Mexico City conventional-arms limitation talks in *New York Times,* December 20, 1978.

15. For example, see the testimony of Leslie H. Gelb, director, Politico-

Military Affairs, U.S. Department of State, October 3, 1978, before a panel of the House Armed Services Committee, in *Department of State Bulletin* 78 (December 1978):54–56. Also see transcripts of the October 10, 1978, testimony before the same panel by Brig. Gen. Irwin P. Graham (USAF), representing the Joint Chiefs of Staff, and by Brig. Gen. James M. Thompson (USA), representing the Department of Defense. For commentary, see John Edwards in *National Times*, October 21, 1978.

16. On the U.S. appreciation of ANZUS, see Henry S. Albinski, "American Perspectives on the ANZUS Alliance," *Australian Outlook* 32 (August 1978). Relatedly, see F. A. Mediansky, "United States Interests in Australia," *Australian Outlook* 30 (April 1976), and M. G. Smith, "The Australian-American Alliance: Some Possible Restrictions on US Response," *Defence Force Journal*, no. 3 (March/April 1977).

17. Security Treaty Between Australia, New Zealand, and the United States of America, Article V (*Australian Treaty Series*, 1952, no. 2).

18. Parliament of Australia, Senate, Standing Committee on Foreign Affairs and Defence, *Transcript of Evidence*, Annexure A, pp. 10 and 30, respectively. For an exegetical commentary on the coverage of ANZUS, see J. G. Starke, *The ANZUS Treaty Alliance* (Melbourne, 1965), passim. On recent aspects of the issue, see William T. Tow, "ANZUS: A Strategic Role in the Indian Ocean?" *World Today* 34 (October 1978).

19. ANZUS Council communiqué, in Department of Foreign Affairs "News Release," no. D9, July 28, 1977. The 1978 ANZUS Council communiqué also reflected this sentiment.

20. See John Hamilton in Melbourne *Herald*, June 9, 1978, and Mike Steketee in *Sydney Morning Herald*, June 10, 1978. Peacock disclosed the letter's contents during a June 1978 press conference following ANZUS Council meetings in Washington.

21. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, May 9, 1978, p. 2028. The author disagrees with the previously published view that the U.S. decision to proceed with Sandgroper was "only remotely linked to immediate Australian/New Zealand security concerns," or that Killen was "disillusioned" that Mondale's announcement had somehow imparted a U.S. "tendency to project predominantly American rather than Australian security interests into ANZUS decision-making" (taken from Tow, "ANZUS: A Strategic Role," p. 404).

22. U.S. Congress, Senate, Committee on Foreign Relations, *The Southwest Pacific 1976, Report of a Special Delegation of Members*, 94th Congress, 2d sess., February 1976, p. 2.

23. For an inventory of the character, staffing, and costs of defense-

related facilities in and outside Australia jointly operated by Australia and others, see J. D. Killen, *CPD*, HR, October 10, 1978, pp. 1658–1663.

24. *North West Cape: U.S. Naval Communication Station and the Support Township of Exmouth* (Canberra: Government Printer, 1968), p. 6.

25. For the agreement, see "Defence News Release," no. 71/78, May 17, 1978. For background, see Michael Richardson, *Far Eastern Economic Review*, May 19, 1978.

26. See Frank Cranston, *Canberra Times*, July 1, 1976.

27. Parliament of Australia, Senate, Standing Committee on Foreign Affairs and Defence, *Reference: The Role and Involvement of Australia and the United Nations in the Affairs of Sovereign Australian Territories, 1974–75* (Canberra: Government Printer, 1975), Record of Testimony, March 20, 1975, p. 359.

28. For a technical analysis of Diego Garcia's functions and capabilities, see Lenny Siegel, "Diego Garcia," *Pacific Research* 8 (March/April 1977).

29. On coastal surveillance problems, see (Parliamentary) Government Members Foreign Affairs and Defence Committee, *Report on Surveillance and Reaction*, May 1978.

30. For the order of battle of Australian forces, see *Defence Report 1978* (Canberra, 1978), Appendix 1.

31. On ANZUS member contributions to Sandgroper. see "Defence Press Release," no. 162/78, October 9, 1978.

32. Cited by Drew Middleton in *New York Times*, June 24, 1978.

33. See Andrew Peacock, *CPD*, HR, November 7, 1978, p. 2440; and February 27, 1979, pp. 361, 364; Peacock, statements cited in Minister for Foreign Affairs, "News Release," no. M 12, February 11, 1979, and no. M 14, February 16, 1979; and Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 22, 1979, p. 259.

34. Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 22, 1979, p. 259. For a survey of Australian policies toward Middle East and Gulf problems, see Margaret E. McVey, "Australia's Middle East Foreign Policy," *World Review* 17 (August 1978).

35. On Australia's petroleum position, see the transcript of an address of January 24, 1979, by Kevin Newman, minister for national development, "Oil – Australasian Response to Dwindling Resources," and Newman's "Press Statement" of February 13, 1979. Also see commentary by Bob Mills in *National Times*, February 24, 1979.

36. See Scott Milson in *Sydney Morning Herald*, January 3, 1979.

37. On problems of Australian trade with Iran, see David Haselhurst in *Bulletin*, February 13, 1979.

38. J. D. Anthony, Minister for Trade and Resources, "Media Release," February 18, 1979.

39. Cited by Richard Burt in *New York Times*, January 12, 1979.

40. For an overview of Fraser government policies, see David Goldsworthy, "Australia's Southern African Policy," *World Review* 17 (June 1978). For the approach of the preceding Whitlam government, see Henry S. Albinski, *Australian External Policy Under Labor: Content, Process, and the National Debate* (St. Lucia: University of Queensland Press, 1977), esp. pp. 112–119.

41. For official assessments, see submissions to the Parliamentary Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, by Australia, Department of Foreign Affairs, *Aspects of Southern Africa and Namibia*, and submission, Australia, Department of Foreign Affairs, *Rhodesia*; and by Australia, Department of Defence, *Some Strategic Implications of the Situation in Southern Africa*, all presented in 1978.

42. In support of this conclusion, see the commentary of Brian Toohey, *Australian Financial Review*, June 13, 1978.

43. Andrew Peacock, *CPD*, HR, September 26, 1978, p. 1349.

44. For a systematic analysis emphasizing the South African aspects of Australia's southern African interests and policies, see F. R. Dalrymple, "Southern Africa," *World Review* 17 (June 1978).

45. Andrew Peacock, memorandum entitled "Notes on Southern African Issues," distributed to Liberal government parliamentarians, August 1977.

46. Andrew Peacock, address to the World Conference for Action Against Apartheid, Lagos, August 23, 1977.

47. Malcolm Fraser, interview in *U.S. News and World Report*, January 15, 1979.

48. See Australia, Parliament, Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, *Submission by the Department of Trade and Resources* (1978).

49. For the government's North-South dialogue emphasis, see Andrew Peacock's foreign policy review before parliament (*CPD*, HR, May 9, 1978, pp. 2029–2043); his address "Australia and the International Economic Order," Minister for Foreign Affairs, "News Release," no. M 82, July 20, 1978; his Roy Milne Memorial Lecture, "Australia and the Third World," September 15, 1978, (Australia, Department of Foreign Affairs, *Backgrounder*, no. 156, September 20, 1978).

50. Australia, Department of Foreign Affairs submission, *Rhodesia*, p.

53. Also see press appraisals, based especially on Malcolm Fraser's 1977 performance at the Commonwealth heads of government meeting in London, by Michelle Grattan, *Age*, June 17, 1977, and Brian Toohey, *Australian Financial Review*, June 17, 1977.

51. See Australia, Parliament, Joint Committee on Foreign Affairs and Defence, Sub-Committee on Southern Africa, *Submission by the Minister for Immigration and Ethnic Affairs*, 1978; Stuart Simon in *National Times*, December 16, 1978, and *Age*, January 12, 1979.

52. A number of the pros and cons were examined by Andrew Peacock (see *CPD*, HR, August 23, 1978, pp. 618–621). For the critical Defence Department brief, see Laurie Oakes in *Age*, August 14, 1978. Also see commentaries by Chris Ashton, *Bulletin*, November 14, 1978, and January 30, 1979; and by Frank Cranston, *Canberra Times*, January 16, 1979.

53. See Malcolm Fraser, *CPD*, HR, February 20, 1979, pp. 20–21.

54. Alan Renouf, interview with Mike Steketee in *Sydney Morning Herald*, October 23, 1978.

قسمت دوم

قدرتهای خارجی در اقیانوس هند

۵ــ مسئله افریقا و مداخله ابرقدرتها در غرب اقیانوس هند: لاری و. باومن

وقایع بیشماری در دهه اخیر توجه محافل سیاسی را به اقیانوس هند و کشورهای افریقای واقع در ساحل غربی آن جلب کرده است. مهمترین این وقایع تغییر موضع سیاست اقتصادی جهانی در قبال عرضه و توزیع نفت، اغتشاشات محلی شاخ افریقا و کشمکشهای ممتد در صحرای اگادن و اریتره و افزایش منظم فشار جنبش رهایی بخش افریقا علیه اقلیت سفیدپوست حاکم بر افریقای جنوبی می باشد. هریک از این مشکلات اساساً هم برای کشورهای ساحلی اقیانوس هند و هم برای ابرقدرتهایی که علایق و خواست هایشان آنها را هر چه بیشتر به غرب اقیانوس هند نزدیک می‌کند، به صورت یک مسئله بین المللی در آمده است.

در این فصل روی عوامل واگرایی و همگرایی در شاخ افریقا، جنوب افریقا و کرانه های غربی اقیانوس هند تکیه کرده و ضمن ارزیابی رقابت های پویای منطقه ای نشان خواهم داد که چرا و چگونه نتایج آن توجه و مداخله هر چه بیشتر ابرقدرتها را به خود جلب کرده است. رقابتهای سیاسی در مثلث واقع در بین دماغه امید، شاخ افریقا و جزایر دیاگو گارسیا را مدخل ورود به این بحث قرار می دهم.

اولین قدم برای ایجاد نمایی کلی از چنین رقابتهای پیچیده‌ای، تهیه آمار و اطلاعات است و این کار ساده‌ای نیست. کشمکشهای منطقه ای خود دارای چند جنبه هستند با این وجود سه موضوع را که به طور گسترده عوامل اصلی رقابتهای سوق الجیشی را تشکیل می دهند بررسی می‌کنم.

اولین موضوع، رقابت برای بدست گرفتن قدرت یا نفوذ محلی اعم از سیاسی اقتصادی واستراتژیکی است. ملی‌گرائی و آزادیخواهی سراسر منطقه شاخ افریقا و افریقای جنوبی را تهدید می‌کند و بی شک خشونتهای بسیاری هم حتی بدون دخالت ابرقدرتها صورت می‌گیرد اما این حقیقت که رهبران بومی اختلافات فاحشی با هم دارند، برای نفوذ و دست اندازی ابرقدرتها (که خود درگیر رقابت در صحنه جهانی هستند) وسوسه انگیز شده است.

موضوع دوم موقعیت حساس سوق الجیشی اقیانوس هند است. در اینجا نکته مهم کنترل نقاط سوق الجیشی و ارتباطات ساحلی اقیانوس هند است که مشتمل بر روابط داخلی بین استراتژی دریایی، سیاستهای زمینی، احتیاج به پایگاههای زمینی و مسائل مربوط به تسلیحات در سواحل و آبهای اقیانوس هند می باشد.

سرانجام آخرین مسئله گسترده‌تر اینست که نفوذ دولتهای محلی و رقابت های دریایی در غرب اقیانوس هند از نقطه‌نظر جهانی چگونه برداشت و ارزیابی می شود. به طور مثال می توان گفت که کشمکشهای موجود را می توان آرام کرد بشرطی که آنرا در چارچوب رقابتهای جهانی ابرقدرتها قرار ندهیم.

حقیقت اینست که هم ابرقدرتها و هم دیگر بازیگران صحنه اغلب به این اغتشاشات در ردیف رقابتهای جهانی می‌نگرند و بهمین علت هر دوابرقدرت بطرز بغرنجی خود را در برابر هم می یابند و نتیجتاً ضعف خود را نشان می دهند. این امر الزاماً نشان دهنده یک سیاست درست نیست، اما مسئله‌ای بسیار حائز اهمیت خصوصاً در زمینه سیاست داخلی ایالات متحده می باشد. به مسئله شناخت انعطاف سیاسی و نقش نیروهای نظامی در منطقه اقیانوس هند، باید به عنوان پشتیبانی اساسی برای رقابتهای‌استراتژیکی در این قسمت از دنیا که در واقع فاصله زیادی با قلب هر دو ابرقدرت دارد نگریست.

رقابت برای بدست گرفتن قدرت محلی:

در سالهای اخیر، مرکز اغتشاشات‌استراتژیکی در غرب اقیانوس هند، شاخ و جنوب افریقا قرار داشته است. در هر منطقه اغتشاشات محلی زمینه‌ای مساعد برای ایجاد رقابت بین ابرقدرتها بوده است. در شاخ افریقا دوره طولانی تسلط غرب، بوسیله

انقلاب اتیوپی و بحران پس از استقلال و سیاست سومالی از بین رفت. ولی این تمام قضیه نیست، اتیوپی کلیه پیوندهای خود را با غرب قطع نکرده است. سومالی هنوز از طرف ایالات متحده حمایت می شود و فرانسوی ها حضورخود را در جیبوتی حفظ کرده اند.[۱]

در جنوب افریقا، علایق غربی، با موفقیت جنبش های آزادیبخش در آنگولا، زامبیا و زیمبابوه متزلزل شده است. این حکومتهای جدید با شوروی و چین بسبب کمکهائی که در راه تحقق انقلاب این کشورها کرده اند روابط دوستانه ای دارند. از طرفی دیگر شرکت های چند ملیتی که به غرب وابسته اند در سراسر منطقه نقش اقتصادی مهمی ایفا می‌کنند. فشاری که برای ایجاد تغییراتی در نامیبیا وافریقای جنوبی اعمال می شود بالا ترین آزمون قدرت غرب در تغییر تعهدات گذشته نسبت به حکومت های اقلیت است که بدین وسیله نظر کشورهای افریقائی را برای برقراری حکومت اکثریت و اعطاء آزادی تأمین می‌کند.[۲] چگونگی برگزاری این آزمون، سرنوشت تمام افریقا را در درازمدت مشخص می سازد.

در هر دو منطقه قدرتهای بزرگ برای دستیابی به موقعیت های برتر با یکدیگر به رقابت برخاسته اند. برای ایالات متحده این هم به معنای پشتیبانی از دوستان قدیمی و هم بمنزله توجه به گروهها و رده های جدید اجتماعی است (این تغییر توجه با شناختها و برداشتهای داخلی پیچیده‌تر شده است). برای اتحاد جماهیر شوروی علاقه به موقعیتهای برتر به معنی نزدیک شدن به انقلابیون اتیوپی و جنبشهای دیگر در افریقا می باشد. در هر دو صورت، ایالات متحده و اتحاد جماهیرشوروی از طریق معاهده ها، عرضه و فروش اسلحه، حمایت سیاسی، تجارت و سرمایه گذاریهای اقتصادی و وسایل دیگر سعی می‌کنند که در کشورهای غرب اقیانوس هند تغییرات دلخواه خود را ایجاد کنند. بعضی از ابعاد این موقعیت ها احتیاج به ارزیابی و شناخت بیشتر دارند.

از شاخ افریقا تا جنوب افریقا ابرقدرتها نقش حیاتی دارند. این نقش و نفوذ از طریق توسعه روابط نزدیک سیاسی حاصل می شود. علاوه بر آن مسائل اقتصادی و استراتژیکی نیز حائز اهمیت هستند.[۳] شاخ افریقا همانند خاورمیانه و خلیج فارس از نظر جغرافی ــ سیاسی دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد. هر عاملی که بتواند

یک طرف دریای سرخ را تحت تسلط بگیرد، قادر است در استفاده از کانال سوئز (که خود قسمتی از مسئله مهم رفت و آمد به شمال غربی اقیانوس هند است) اعمال نفوذ کند، همچنین در زمینه حمل و نقل دریایی، بعضی از آگاهان عقیده دارند که به علت مسیر حمل نفت به اروپای غربی و امریکا که از دماغه امید می‌گذرد، در دست داشتن کنترل جنوب‌ترین نقطه افریقا از نظر جغرافی — سیاسی دارای اهمیت خاصی است.[٤]

بین در دست داشتن این نقاط و این که چه قدرتی در محل دارای نفوذ سیاسی باشد، رابطه آشکاری وجود دارد. از زمانیکه از تسلط غرب در دهه اخیر کاسته شده است، بسیاری از کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحده امریکا، با دقت فراوان عمل می‌کنند.[۵] آگاهان نظامی و گروههای محافظه کار از دست دادن قدرت را در اقیانوس هند تقبیح کرده از عدم دسترسی به منافع مهم معدنی واهمه دارند. کسانی که خواهان ادامه قدرت غرب در جنوب افریقا هستند، به مسئله دوم توجه بیشتری دارند هر چند که عقایدشان در مورد چگونگی دسترسی به این هدفها بسیار متفاوت است.

در هر صورت توجه به این نکته که اختلافات محلی تابعی از استثمار ابرقدرتها نیست، بسیار حیاتی بنظر می رسد. بی شک اختلافات دامنه‌دار محلی قطع نظر از توجه ابرقدرتها ادامه خواهد داشت. دگرگونی ها در شاخ افریقا پس از سقوط هایلاسلاسی نشانگر قسمتی از مشکلاتی است که ابرقدرتها در بهره‌برداری از موقعیت با آنها روبرو هستند. سقوط هایلاسلاسی برای امریکا که رژیم فئودالی او را تحکیم بخشیده بود، به منزله نوعی شکست بود و در روزهای پس از انقلاب اتیوپی نیز به هیچ وجه روشن نبود که این کشور از لحاظ ایدئولوژیکی چه جهتی را انتخاب می‌کند.

بهنگام انقلاب اتیوپی، اتحاد جماهیر شوروی مدتها بود که روابط دوستانه‌ای با کشور همسایه آن سومالی برقرار کرده بود.[٦] از نظر شوروی انقلاب اتیوپی ترقیخواهانه بود و کرملین در صدد برآمد که با اتیوپی نیز روابط دوستانه برقرار کند. در حقیقت بنظر می رسد که از اواخر ۱۹۷٦ و اوائل ۱۹۷۷ شوروی خواهان ایجاد حکومتی مارکسیستی در شاخ آفریقا و کشورهای اطراف آن بوده است.[۷] اما

در مقابل، سومالی تصمیم گرفت که از وضع نابسامان اتیوپی بنفع خود استفاده کند و در ژوئیه ۱۹۷۷ تحت عنوان حفظ وحدت ملل و اقوام آفریقا دست به تسخیر اوگادن زد.

برخلاف ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر شوروی توانست این سلسله حوادث محلی را بنفع خود تغییر جهت دهد.[۸] از اواخر ۱۹۷۶ اتحاد جماهیر شوروی تعهداتی مبنی بر تامین امنیت به دولت اتیوپی داده بود، در حالیکه قرارداد روابط با سومالی تا نوامبر ۱۹۷۷ اعتبار داشت. از آن پس تعهدات شوروی (وکوبا) به اتیوپی بسرعت رو به افزایش گذاشت تا اینکه به انعقاد قرارداد دوستی بیست ساله بین اتحاد جماهیر شوروی و هایله‌ماریام منگیستو منجر شد. این تغییر متحدان محلی بی ضرر نیز نبود. اتحاد جماهیر شوروی امتیاز استفاده از امکانات دریایی در بربره در سومالی را (که بندری بمراتب توسعه یافته‌تر و از لحاظ استراتژیکی ارزشمندتر از هر نقطه دیگری در اتیوپی بود) از دست داد. البته اتحاد جماهیر شوروی با حمایت از اتیوپی در جنگ اوگادن، توانست از هر گونه نقش موثر ایالات متحده امریکا در منطقه جلوگیری کند.[۹]

ایالات متحده امریکا برای جبران از دست دادن نفوذ خود در اتیوپی با مشکلات فراوانی روبرو بوده است. حمله سومالی به اتیوپی، دوستی با این کشور را مشکل می‌ساخت. همچنین دوستی آشکار ایالات متحده با رژیم گذشته اتیوپی، در ایجاد روابطی دوستانه با دولت جدید آدیس‌آبابا آسان نبود. حتی در اوائل ۱۹۸۰ که ایالات متحده در صدد گسترش روابط نظامی با شاخ آفریقا برآمد، چگونگی استفاده سومالی از کمکهای نظامی امریکا، مذاکرات امریکا و سومالی را تحت‌الشعاع قرار داد.[۱۰]

در زمینه سیاستهای غرب اقیانوس هند، امریکا از دست دادن منافع و امتیازات خود در اتیوپی را با گسترش روابط با کنیا جبران کرده است. برنامه‌های فروش اسلحه از قبیل هواپیماهای جت اف—۵، هلیکوپتر و وسائل دیگر در سطحی بسیار متعادل شروع شده است و گسترش فروش تسلیحات بخاطر بحرانهای ایران و افغانستان محتمل است.[۱۱]

بطور کلی توجه امریکا به شاخ آفریقا باعث افزایش فعالیتهای دریائی در

کرانه های غربی اقیانوس هند و توسعه سریع پایگاه دیاگو گارسیا شده است که در بخش آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مداخله غرب در جنوب افریقا دارای سابقه طولانی و پیچیده است و شامل پیوندهای اجتماعی، اقتصادی نژادی و سیاسی است. مانند شاخ آفریقا، توسعه تشنج های سیاسی در دهه ۱۹۷۰ باعث برهم خوردن نظام قدیم و حضور اتحاد جماهیر شوروی (و دیگران) به عنوان رقیبی برای بدست آوردن و نفوذ قدرت محلی شده است. برای بسیاری، این مسئله چه از لحاظ تاسف شدید برای از بین رفتن نظم گذشته و چه از لحاظ جهت یابی اقتصادی و سیاسی کشورهای جنوب افریقا در درازمدت قابل توجه و تعمق است.

بطور کلی مشکلات ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی در جنوب افریقا را در روابط دیر پای آنها با حکومتهای اقلیت سفیدپوست باید جستجو کرد. در زمینه مسائل غرب اقیانوس هند روابط با دولت افریقای جنوبی بسیار بحرانی است ولی جدا کردن این مسائل از مشکلات جاری در کشورهای همجوار کار ساده‌ای نیست.

کودتای نظامی پرتغال در سال ١٩٧٤ مهمترین مقدمه رهایی افریقا از قدرت تسلط سفیدپوستان در جنوب افریقا بود. موزامبیک و آنگولا با اتحاد جماهیرشوروی معاهده‌های دوستی امضاء کردند. گر چه اکنون هر دو دولت درصدد تحدید دخالتهای شوروی هستند. اتحاد جماهیر شوروی با حمایت از جنبش آزادی بخش در زیمبابوه به امتیاز سیاسی دیگری در جنوب افریقا دست یافته است.[۱۲] اتحاد جماهیر شوروی همچنین بصورت مهمترین عرضه کننده تسلیحات به کشور زامبیا درآمده است. البته هیچیک از وقایع امکان ایجاد روابط دوستانه تجاری و سیاسی مابین امریکا، متحدان غربی او و کشورهای تازه استقلال یافته افریقا را از بین نمی برد ولی بی تفاوتی عمومی، نسبت به موقعیتهای گذشته آنها، بسادگی فراموش نخواهد شد.

بزرگترین مشکل در جنوب افریقا، جمهوری افریقای جنوبی است. این کشور غنی و ناآرام تحت فشارهای متنوع خارجی و داخلی که علیه دولت آپارتاید (تبعیض نژادی) اعمال می شود، قرار دارد. اقلیت سفیدپوست این کشور عموماً نسبت به این فشارها بسیار حساس هستند و همیشه به این نکته که دولتهای غربی مدتی

طولانی با افریقای‌جنوبی دوستی و رابطه نزدیک داشته اند، اشاره می‌کنند. از زمانیکه رئیس جمهور وقت امریکا کارتر و نماینده امریکا در سازمان ملل متحد، اندرو یانگ، در ایجاد نوعی تجدید نظر در سیاست ایالات متحده کوشش کردند، مورد حمله دولت افریقای جنوبی و برخی گروههای در داخل کشور قرار گرفتند.[۱۳]

افریقای جنوبی همچنان برای ایالات متحده بصورت مشکل بزرگی باقیمانده است. دولت بوتا سرسختانه در مقابل هر گونه تفویض عمده نفوذ سیاسی به غیر سفیدپوستان مقاومت می‌کند زیرا در حالیکه بسیاری از مواد معدنی این کشور به کشورهای مهم صنعتی بیشماری که به آنها احتیاج دارند، صادر می شود،[۱٤] هرگونه تغییر وضع موجود می تواند ارسال این مواد ارزشمند را دچار اخلال نماید.

افریقای‌جنوبی قویترین قدرت نظامی در منطقه است بطوریکه حتی می توانسته در انفجار بمب اتمی که در سپتامبر ۱۹۷۹ بصورتی اسرارآمیز و تصریح نشده برفراز آبهای آتلانتیک جنوبی و اقیانوس هند رخ داد دست داشته باشد.[۱۵] همچنین کلید امکان انتقال صلح آمیز قدرت در نامیبیا در اختیار افریقای جنوبی است.

برخلاف شاخ آفریقا که تا سال ۱۹۷٤ حضور امریکا در اتیوپی (با وجود فرانسوی ها در جیبوتی) بزرگترین نفوذ خارجی بود، درافریقای‌جنوبی عوامل نفوذ دیگری مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان‌غربی و ژاپن وجود دارند که هر یک در جهت تغییرات منطقه ای نقش عمده‌ای دارند. افریقای جنوبی و حامیانش درخارج، زیرکانه در مورد اهمیت استراتژیکی جهانی افریقای جنوبی داد سخن می دهند.[۱٦] نکته ابهام‌آمیز مسئله اینست که چرا برسمیت شناختن آپارتاید می تواند به تنهایی روابط دوستانه غرب با آفریقای جنوبی و پایداری و ثبات در منطقه راتضمین‌کند. در حالیکه اختلاف غرب با آپارتاید می تواند مخالفتهای نژادی در افریقای جنوبی را دامن زده و صحنه را برای تغییری خونین آماده سازد؟ سیاست تحریمهای اقتصادی و فشارهای سیاسی بیشتر می تواند در درازمدت برای منافع غرب سودمند باشد.[۱۷]

در مناطق شاخ آفریقا و جنوب آفریقا، ابرقدرتها بر سر قدرت و نفوذ با یکدیگر به رقابت برخاسته‌اند. امتیازات اتحاد جماهیر شوروی، چین و کوبا اینست که به تاریخ مستعمراتی افریقا آلوده نشده‌اند.

دلیلی برای از بین رفتن عطش برای آزادی وجود ندارد. تا زمانیکه کشورهای غربی نمی‌خواهند یا نمی‌توانند منافع اقتصادی خود را از پیوندهای سیاسی جدا کنند، افریقائیها با آنها مصالحه نمی‌کنند. تا زمانیکه این مشکل حل نشود، علیرغم عملیاتی که در اقیانوس هند انجام می‌شود، کشورهای کرانه غربی اقیانوس هند در جهت خلاف سیاست غرب پیش می‌روند.

رقابتهای دریائی و نفوذ منطقه‌ای:

بخشی از مسئله قدرت و نفوذ محلی بستگی به توان اعمال قدرت نیروی دریایی هر یک از ابرقدرتها در روی اقیانوس هند یا اطراف آن دارد. از زمانهای دور، اقیانوس هند برای هر دو ابرقدرت، اقیانوسی دور از مرکز توجه استراتژیکی آنها بوده است. از اواخر دهه ۱۹۶۰ پیشرفت کشورهای محلی و حساسیت دو ابرقدرت نسبت به اهداف یکدیگر در اقیانوس هند باعث افزایش عملیات دریایی در این منطقه شده است. تشابهات جالبی در خواست ابرقدرتها وجود دارد. هر دو خواهان خطوط کشتیرانی و ارتباطات آزاد و فرصتی برای اظهار وجود هستند. هردودرصدد بدست آوردن قدرت و نفوذ در مناطق ساحلی آن می‌باشند. هر یک از کوچکترین فرصت برای جلوگیری از دستیابی دیگری به نقاط حساس و برتر استفاده می‌کند. شواهد کمی وجود دارد که در گذشته هر یک از ابرقدرتها به منظور استفاده از قدرت نظامی در مدت زمانی نامعلوم و طولانی، استقرار قوای نظامی را در منطقه‌ای مد نظر قرار داده باشد. این سیاست پس از آنکه رئیس جمهور امریکا، کارتر در سخنرانی خود در ۱۹۸۰ با تکیه به این موضوع که امریکا از هر وسیله‌ای حتی قدرت نظامی برای رفع هر گونه حمله در خلیج فارس استفاده خواهد کرد، تغییر یافت.[۱۸]

در اواخر دهه ۱۹۶۰ اتحاد جماهیر شوروی گروهی از کشتی‌های خود را به اقیانوس هند فرستاد. بزودی تعدادشان به بیست کشتی رسید و در همین سطح ثابت ماند.[۱۹] در سالهای ۶۹—۱۹۶۸ اتحاد جماهیر شوروی بیست و نه دیدار سیاسی از سواحل کشورهای منطقه بعمل آورد. هر چند این دیدارها کاهش یافت و در سال ۱۹۷۵ به دو دیدار و در ۱۹۷۶ به چهار دیدار رسید.[۲۰] همچنین تعداد دیدارهای ناوگان دریایی در طی سالهای نخست دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت و سپس در سالهای

۷۶—۱۹۷۵ به تدریج از تعداد آن کم شد.[۲۱] اهمیت اقیانوس هند برای اتحاد جماهیر شوروی از آن جهت است که از طریق آن می توان به قسمتهای شرقی آن دسترسی یافت. این دستیابی در زمینه روابط شوروی و امریکا بسیار اهمیت دارد. اتحاد جماهیر شوروی به وضوح در صدد کنترل رفت و آمدهای کشورهای غربی به دریای سرخ و خلیج فارس نیز هست. با از دست دادن بربره، اتحاد جماهیر شوروی از امتیاز داشتن بندری در غرب اقیانوس هند مانند دیاگو گارسیا که در اختیار ایالات متحده است محروم می باشد. اما در مقابل به امکانات بیشماری در اتیوپی و در عدن در جمهوری دموکراتیک خلق یمن دسترسی دارد.

عکس العمل ایالات متحده در برابر پیشرفتهای شوروی در اقیانوس هند تابع پیشرفتهای محلی و حضور آن کشور در نقاط مختلف و افزایش نگرانی در مورد امنیت کشتیرانی در مناطق نفت‌خیز و در خلیج فارس بوده است.[۲۲] با وابستگی شدیدی که دنیای غرب به نفت خلیج فارس دارد، امنیت خطوط کشتیرانی نقش مهمی در گسترش فعالیتهای دریایی ایالات متحده ایفا می‌کند، امریکا در سالهای ۷۹—۱۹۷۸ فعالیتهای دریایی خود را در اقیانوس هند گسترش داده است. نیروی عمده‌ای که معمولاً شامل یک کشتی حامل نیروی اتمی نیز هست به طور مرتب به اقیانوس هند گسیل می‌گردد.

شاید یکی از مهمترین اقداماتی که در جهت توسعه نفوذ در کشورهای کرانه اقیانوس هند در دهه اخیر انجام شده است، ساختمان پایگاه ایالات متحده در دیاگو گارسیا باشد. از ابتدای امر ساختمان آن به عنوان یک ایستگاه ارتباطی مرتباً توسعه یافته تااینکه درحال حاضر پایگاهی دائمی است.[۲۳] مأموریتی که برای دیه‌گو گارسیا درنظرگرفته شده است بسیارحیاتی است. این پایگاه می‌تواند نیروی عمده‌ای رادر منطقه به مدت سی روز بدون نیروی پشتیبانی دیگری تقویت کند. اسکله‌های عمیق و مجهزی ایجاد شده است که می‌تواند دوازده کشتی منجمله کشتی‌های حامل هواپیماهای مجهز به بمب اتمی را در خود جای دهد دیاگو گارسیا پایگاهی برای هواپیماهای اکتشافی و تجسسی پ—۳ اوریون، آ— اس—

دبلیو(*) و مرکز مهمی برای انجام پروازهای اکتشافی برفراز خلیج فارس، دریای سرخ و شرق افریقا می باشد. این مراقبتهای هوایی، از کشتی های امریکا که در اقیانوس هند در حال انجام عملیات هستند حمایت می‌کند و همچنین فعالیتهای شوروی را تحت نظر قرار می دهد. دیاگو گارسیا همچنین یکی از مراکز ارتباطی سیستم ماهواره‌های دفاعی ایالات متحده امریکا می باشد. با توجه به درجه اهمیت فعالیتهایی که در دیاگو گارسیا در جریان است بی شک وجود این پایگاه اتحاد جماهیر شوروی و قدرتهای بزرگ دیگر را از قصد امریکا مبنی بر ادامه فعالیتهایش در اقیانوس هند آگاه می سازد.

پس از روی کار آمدن دولت کارتر در ۱۹۷۷، اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد گذشته خود را مبنی بر مذاکرات دو کشور به منظور برچیده شدن سلاحهای موجود در اقیانوس هند مصراً تکرار کرد. دولت کارتر بسرعت به این پیشنهاد پاسخ مساعد داد و با ارائه پیشنهاد خلع سلاح کامل در اقیانوس هند باعث تعجب همگان شد. این پیشنهاد افراطی بزودی فراموش شد ولی هر دو طرف علاقه‌مند به محدود کردن رقابتهایشان بودند به همین علت مذاکراتی بین طرفین در جریان بود که دور اول مذاکرات در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ انجام شد.[۲۴]

هدف این مذاکرات ثابت نگاهداشتن فعالیتهای دریایی بود. ایالات متحده پیشنهاد کرد که فعالیتها در سطحی که بودند ثابت نگاه داشته شوند و از مذاکرات پیچیده در مورد سطح تسلیحاتی، مقدار اسلحه و پرسنل یا انواع هواپیماها و موشکهای روی کشتی ها خودداری شود. در اواخر ۱۹۷۷ انتظار می رفت که این مذاکرات به محدود کردن کشتی ها و ممنوعیت ساختمان پایگاههای جدید منجر شود. بنظر می رسید که علاقه ای هر چند مبهم در هر دو طرف وجود دارد.

بهر صورت وقایع شاخ افریقا، منجر به شکست مذاکرات شد. وقایع اواخر ۱۹۷۷ باعث شد که اتحاد جماهیر شوروی دسترسی به بربره در سومالی را از دست بدهد. در این زمان حمل هوایی مقدار متنابهی مهمات از طرف شوروی به اتیوپی از نظر واشنگتن گسترش بی مقدمه تسلیحاتی شوروی بود که موازنه قدرت در اقیانوس

(*) P-3 Orion. A.S.W.

هند را برهم می زد. ایالات متحده مسئله دیگری را هم مد نظر داشت و آن حضور شوروی در اتیوپی بود که می توانست تهدیدی جدی برای امنیت خطوط حمل و نقل نفت در دریای سرخ و خلیج فارس باشد.

بنابراین در نتیجه بحران در شاخ افریقا هر دو ابرقدرت دریافتند که هر نوع سازش در اقیانوس هند به منافع آنان لطمه وارد می سازد. از نظر ایالات متحده نگرانی جدید در مورد هر نوع محدودیت در عملیات و تعداد کشتی ها در اقیانوس هند بود. حمل هوایی مهمات روسی به آن دسته از محافظه کاران و نظامیانی که با هر گونه سازشی در اقیانوس هند مخالفت می‌کردند در زمینه دفاع ایالات متحده از موقعیت استراتژیکی خود دستاویز جدیدی داده بود. هر نوع پیشنهادی در زمینه محدودیت تعداد و یا نوع و قدرت کشتی ها با شک و سوءظن مواجه می شد. علاوه بر آن دولت کارتر لازم دانست که برای نشان دادن نارضایتی ایالات متحده از سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی در اتیوپی، مذاکرات را معوق بگذارد.

از نظر اتحاد جماهیر شوروی نیز وقایع ۷۸—۱۹۷۷ مذاکرات را در دید دیگری قرار داد. یکی از عوامل مهم مذاکرات این بود که گسترش نظامی در سطحی که بود ثابت بماند. ولی با از دست دادن بندر بربره، اتحاد جماهیر شوروی علاقه‌ای به ثابت نگهداشتن سطح تسلیحاتی نداشت چرا که ایالات متحده می توانست فعالیتهایش را در دیاگو گارسیا دنبال کند درحالیکه اتحاد جماهیر شوروی چنین پایگاهی برای فعالیتهای خود نداشت. بنابراین به دلایل داخلی و بومی علاقه به محدود کردن تسلیحات از بین رفت و هیچیک از طرفین علاقه‌ای به موافقتنامه دو جانبه‌ای در زمینه محدود کردن تسلیحاتی نداشتند. «مذاکرات» در اوایل ۱۹۷۸ خاتمه یافت.

نکته‌ای که در خاتمه باید به آن توجه داشت چگونگی ارتباط بین مسائل و سیاست دریایی (مانند خطوط کشتیرانی آزاد و امکان اظهار وجود) و مسائل سیاست محلی (مانند دسترسی اقتصادی و استراتژیکی به مناطق کلیدی) است. بطور مثال در عرف ایالات متحده هر گونه تهدیدی به کشتیرانی آزاد جنبه سیاسی به خود می‌گیرد و عواقب آن از این دید بررسی می شود. بطور قطع مسأله خط دماغه امید بر روابط بین غرب و افریقای جنوبی و امکانات سیمونزتاون/سیلورماین در دماغه امید

اثرات مهمی دارد. دلایل مشابهی برای توجیه برنامه های جدید نظامی با سومالی و کشورهای دیگر بکار می رود.

لازم به تذکر است که هماهنگی و توافق بین دو ابرقدرت در مسئله فعالیتهای دریایی بیش از توافق در زمینه فعالیتهای زمینی است. هرگاه یکی از ابرقدرتها در نقطه ای از غرب اقیانوس هند در کشتیرانی دیگری دخالت کند. مطمئناً بحرانی مهم در سطح جهان پیش خواهد آمد.

اگر چه آگاهان استراتژیکی دریایی گاهی به امکان وقوع یک جنگ غیرهسته ای در منطقه اشاره می‌کنند اما این نظر آنان دلائل سیاسی و محلی دارد.(۲۵) در حقیقت تصور این مسئله که بتوان از سرایت بحران غرب اقیانوس هند به دیگر مناطق جلوگیری کرد، مشکل است. منطقه بهیچوجه مکانی نیست که دو ابرقدرت بتوانند بطور موثر با یکدیگر روبرو شوند و به احتمال قوی هر کشمکشی در این منطقه سریعاً به نقاط دیگر سرایت می‌کند.

بنابراین لازم است که مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی کشورهای کرانه اقیانوس هندراز مسائل بین المللی مربوط به سیاست های دریائی به روشنی جدا کرد. در حقیقت رقابت بیشتری بین ابرقدرتها در مورد مسئله اول وجود دارد.

شناخت واقعیت در غرب اقیانوس هند:

در مسئله رقابت برای بدست گرفتن قدرت و نفوذ محلی و کوشش در جهت استقرار امنیت در اقیانس هند روشن است که هر یک از دو ابرقدرت نسبت به اقدامات رقیب حساس است. گر چه رقابت در این منطقه به شدت رقابت در مناطق دیگر استراتژیکی نیست ولی هر یک از ابرقدرتها خود را در مسائل منطقه غرب اقیانوس هند سهیم می دانند.

بنابراین به این مسئله باید توجه شود که هر یک از ابرقدرتها، غرب اقیانوس هند را هم در ابعاد محلی و هم در سطح جهانی مورد توجه قرار می دهند. همچنان که اهمیت مسائلی مانند دسترسی به مواد خام، کشتیرانی آزاد به منظور حمل و نقل نفت و در دست داشتن مناطق استراتژیکی بیشتر می شود، بدیهی است که توجه و مداخله ابرقدرتها و درگیری آنان در مسائل بومی عمیقتر می شود. طبیعتاً هر چه تعهدات

ابرقدرتها بیشتر باشد، احتمال افزایش اهمیت استراتژیکی و بین المللی شدن مسئله بیشتر خواهد شد.

از نظر اتحاد جماهیر شوروی، غرب اقیانوس هند منطقه‌ای مانند دیگر مناطقی است که شوروی به تازگی حضور فعال خود را در آن بثبوت رسانده است. واقعیت های سیاسی منطقه، علیرغم این نکته که این محل از منطقه نفوذ سنتی شوروی فاصله زیادی دارد، آنرا به صورت محلی با امکانات و موقعیتهای فراوان درآورده است. این دولت از طریق فعالیتهایش در غرب اقیانوس توانسته است به پرستیژ خوبی دست یابد. کمک اتحاد جماهیر شوروی به اتیوپی در باز پس گرفتن اوگادن موثر بود و حمایتهای شوروی از نهضتهای آزادیبخش در جنوب آفریقا حیاتی بوده است. اتحاد جماهیر شوروی به طور قطع روابط خود را با دوستان تازه‌اش در افریقا حفظ خواهد کرد، خصوصاً اینکه آینده شاخ افریقا، جنوب افریقا و مناطق نزدیک مانند خلیج فارس بسیار ناپایدار خواهد بود. توانائی دریایی شوروی و روابط جدیدش با دولتهای محلی، صاحبنظر بودن شوروی را تضمین می‌کند. حضور شوروی از دماغه امید تا قاهره ایجاد نگرانی کرده است.

رهبران ایالات متحده در برآورد و مقابله با فعالیتهای شوروی در منطقه غرب اقیانوس هند با مشکل عظیمی روبرو هستند. در محافل سیاسی آمریکا بین کسانی که تمامی فعالیتهای شوروی را در چارچوب رقابت شرق و غرب می دانند و آنان که این فعالیتها را با توجه به مناطقی که صحنه مبارزات رقابتی امریکا و شوروی است ارزیابی می‌کنند، جدالی دائمی وجود دارد.

در طی اولین سال ریاست جمهوری کارتر، کوشش فراوان می شد تا مسائل افریقا از روابط بین شرق و غرب جدا نگاه داشته شود. با رهبری نماینده امریکا در سازمان ملل اندرو یانگ، دولت جدید درصدد برآمد که توجه به مسائل افریقا را یک موضوع مربوط به سیاست امریکا و نه رقابتهای بین المللی قلمداد نماید. در مدت یکسال این کوشش به نتیجه نرسید. وقایع تازه افریقا خصوصاً از زمانیکه به عنوان سیاست داخلی امریکا تلقی شد، امکان دور نگاه‌داشتن این قاره را از صحنه مبارزات و رقابتهای ابرقدرتها کمتر کرد. فشردگی کمکهای شوروی و کوبا به اتیوپی، غیرقابل حل بود مسائل جنوب افریقا، ضعف سیاسی دولت امریکا در برابر

وقوع وقایعی مانند اشغال افغانستان و انقلاب ایران، مشکلات در زئیر و غیره از نظر سیاسی عکس العمل قاطع امریکا را لازم می ساخت.

در اواخر ۱۹۷۸ مشاور امنیت ملی زبیگنیو برژینسکی که خط مشی همتای پیشین خود هنری کیسینجر را دنبال می‌کرد، منطقه غرب اقیانوس هند را منطقه بحرانی و هلال بحران توصیف کرد که در آن منافع جغرافی، سیاسی امریکا با گسترش قدرت شوروی و گسسته شدن نظم اجتماعی، سیاسی بعضی از متحدان قدیمی امریکا به خطر افتاده بود. برژینسکی در جهت تفسیر و توضیح این عقیده در جواب سوال «چه عاملی بیش از هر عامل دیگری، در آینده ایالات متحده را تهدید می‌کند؟» گفت:

> «غیر از قدرت شوروی می توانم بگویم رقابتهای محلی، از هم پاشیدگی و تزلزل ساختار سیاسی و اجتماعی جوامعی که مردم آن قدرت جذب آگاهیهای سیاسی را ندارند... و مشکلترین وضعیت وقتی است که این دو مشکل با یکدیگر ظاهر شوند. افزایش قدرت شوروی و از هم پاشیدگی نظم سیاسی در بعضی از مناطق جهان که برای ما اهمیت دارند. در اینجا به هلال بحران بازمی‌گردیم یعنی از خلیج فارس و ایران تا جنوب آفریقا!»[۲۶]

وقایع پی در پی در ۱۹۷۹ و اوائل ۱۹۸۰ به تشدید رقابتهای ابرقدرتها در غرب اقیانوس هند منجر شد و این امر در شکست مذاکرات محدود کردن سلاح در اقیانوس هند، در توسعه و تحکیم موقعیت دیاگو گارسیا و در استقرار سلاحهای سنگین نظامی در یمن در اوائل ۱۹۷۹ مشهود است. شوروی نیز به نوبه خود فعالیتهای دریایی و هوایی خود را در منطقه گسترش داده است. قسمت اعظم این فعالیتها از عدن در یمن جنوبی سرچشمه می‌گیرد. جریان گروگانگیری در ایران و اشغال افغانستان جنبش بیشتری به خط سیری که از پیش نمایان بود داده‌اند.

حقیقت آنستکه با وجود علاقه نزدیک دو طرفه به ثبات اتمی، پیمان سالت ۲، گسترش دیگر عوامل کلیدی در روابط دو جانبه، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا تقریباً در هر مکان دیگری برای بدست آوردن امتیازات استراتژیکی و اقتصادی به رقابت می پردازند. آنها باید اغلب «قدرت» خود را نشان دهند تا بتوانند به بازی ادامه دهند و هیئت حاکمه داخل کشور را که علاقمندانه به ایجاد یک وضعیت آرام و محکم در مقابل ابرقدرت دیگر هستند، خاموش سازند. با اینحال در

مورد غرب اقیانوس هند و هر جای دیگر رقابت پویای بین ابرقدرتها قادر است مشکلات محلی و منطقه‌ای را به صورت مسئله‌ای حادتر درآورد.

این مسئله باعث بروز مشکلاتی برای هر دو ابرقدرت و عوامل منطقه‌ای شده است. دسترسی به حمایت ابرقدرتها هم برای گروهی که خواهان تغییر واقعیتهای منطقه هستند و هم برای اقلیتی که خواهان نگهداری موقعیتهای برترشان هستند، بسیار وسوسه‌انگیز است. مشکل در چگونگی استفاده و همچنین چگونگی برداشت از حمایت ابرقدرتهاست. برای ایالات متحده بسیار سخت است که خوشحالی و پذیرش خود را از یاری شوروی به کشورهای مورد نظر ابراز دارد. اقرار به این نکته که این کمکها می‌تواند نتیجه‌بخش باشد از نظر سیاسی غیر ممکن است و می‌توان مطمئن بود که دست‌اندرکاران سیاسی شوروی نیز با شک و تردید به این مسئله می‌نگرند.

در غرب اقیانوس هند، امریکا درک کرده است که خاتمه دادن به فئودالیسم، عقب‌افتادگی و نژادگرایی مورد علاقه مردم منطقه و همچنین مورد علاقه امریکاست. اما نگرانیهای ایالات متحده در مورد خط‌مشی ها، انزجار نسبت به اعمال خشونت از طرف دیگران، ناراحتی از کمک شوروی به گروههای پیشرو باعث شده است که ایالات متحده از «وضع موجود» حمایت کند. با چنین عملی احتمال دارد ایالات متحده امریکا تغییرات لازم محلی را به یک مقابله غیر ضروری بین دو ابرقدرت تبدیل کند. با این ترتیب رقابت شدیدتر خواهد شد و ایالات متحده مجبور خواهد شد به حضور گسترده یک ابرقدرت دیگر تن دردهد.

این عوامل به این معنی نیستند که ایالات متحده باید با تغییرات شاخ آفریقا و جنوب آفریقا مخالفت کند. بدون مطالعه عمیق در حقایق پیچیده منطقه‌ای، احتمال بحرانی‌تر شدن مسائل غرب اقیانوس هند تا سر حد جهانی و بین‌المللی زیاد است و این امریست که هر دو ابرقدرت باید از آن پرهیز کنند.

1. There is obviously a vast literature on these diverse subjects. Among the most valuable are Tom J. Farer, *War Clouds on the Horn of Africa: The Widening Storm*, 2nd ed. rev. (New York and Washington, D.C.: Carnegie Endowment for International Peace, 1979); Gérard Chaliand, "The Horn of Africa's Dilemma," *Foreign Policy* 30 (Spring 1978):116–131; Steven David, "Realignment in the Horn: the Soviet Advantage," *International Security* 4, no. 2 (Fall 1979):69–90; and Fred Halliday, "U.S. Policy in the Horn of Africa: *Aboulia* or Proxy Intervention?" *Review of African Political Economy* 10 (September-December 1978):8–32. A special word of praise should also go to the new journal *Horn of Africa* for its commendable efforts to cover this distant region.

2. Again among much literature, see Kenneth Adelman and Gerald J. Bender, "Conflict in Southern Africa: A Debate," *International Security* 3, no. 2 (Fall 1978):67–122; Clyde Ferguson and William R. Cotter, "South Africa—What Is to Be Done," *Foreign Affairs* 56, no. 2 (January 1978):253–274; John A. Marcum, "Lessons of Angola," *Foreign Affairs* 54, no. 3 (April 1976):407–425; and Michael Samuels et al., *Implications of Soviet and Cuban Activities in Africa for U.S. Policy* (Washington, D.C.: Georgetown University Center for Strategic and International Studies, 1979).

3. See Nimrod Novik, *On the Shores of Bab Al-Mandab: Soviet Diplomacy and Regional Dynamics* (Philadelphia: Foreign Policy Research Institute, 1979); Albert L. Weeks, "Soviet Geopolitical Momentum," *Horn of Africa* 2, no. 1 (January-March 1979):42–53; Gen. George S. Brown, "Current JCS Theater Appraisals: The Strategic Importance of 7 Vital International Areas," *Commanders Digest* 20 (March 17, 1977); Geoffrey Kemp, "The New Strategic Map," *Survival* 19, no. 2 (March-April 1977):50–59; "Russia and Africa: The Mineral Connection," *Economist* 264 (July 9, 1977):82–83; and *War in the Horn of Africa: A Firsthand Report on the Challenges for U.S. Policy*, Committee on International Relations, House of Representatives (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1978).

4. For two stark presentations of this view see Patrick Wall, ed., *The Southern Oceans and the Security of the Free World* (London: Stacey International, 1977), and W.C.J. Van Rensburg, "Africa and Western Lifelines," *Strategic Review* 6, no. 2 (Spring 1978):41–50. For a broader perspective on this issue see Larry W. Bowman, "Southern Africa and the Indian Ocean," in Alvin J. Cottrell and R. M. Burrell, eds., *The Indian*

Ocean: Its Political, Economic, and Military Importance (New York: Praeger, 1972), pp. 293–306; and Bowman, "Comment" on "U.S. Policy and Southern Africa," by George Houser in Frederick S. Arkhurst, ed., *U.S. Policy Toward Africa* (New York: Praeger, 1975), pp. 141–152. Also see Geoffrey Kemp, "U.S. Strategic Interests and Military Options in Sub-Saharan Africa," in Jennifer Seymour Whitaker, ed., *Africa and the United States: Vital Interests* (New York: New York University Press, 1978), pp. 120–152.

5. See George Ball, "Asking for Trouble in South Africa," *Atlantic Monthly* (October 1977):43–51, and *U.S. Corporate Interests in South Africa*, Report to the Committee on Foreign Relations, U.S. Senate (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1978). A fine review of the resource issue is Gordon Bertolin, "U.S. Economic Interests in Africa: Investment, Trade, and Raw Materials," in Whitaker, ed., *Africa and the United States: Vital Interests*, pp. 21–59.

6. J. Bowyer Bell, "Strategic Implications of the Soviet Presence in Somalia," *Orbis* 19, no. 2 (Summer 1975):402–411.

7. Colin Legum and Bill Lee, *Conflict in the Horn of Africa* (New York: Africana Publishing Company, 1977), p. 13, and Dimitri K. Simes, "Imperial Globalism in the Making: Soviet Involvement in the Horn of Africa," *Washington Review*, special supplement on the Horn of Africa (May 1978):33.

8. Farer, *War Clouds on the Horn of Africa*, pp. 131–142.

9. U.S. dilemmas in the Horn are well surveyed by Raymond L. Thurston, U.S. ambassador in Somalia from 1965–68, in his article "The United States, Somalia, and the Crisis in the Horn," *Horn of Africa* 1, no. 2 (April-June 1978):11–20.

10. Drew Middleton, "U.S. Sending Experts to Seek Persian Gulf Military Sites," *New York Times*, January 11, 1980, and Richard Halloran, "U.S. Looking to Leasing of Bases for Easier Access to Crisis Areas," *New York Times*, January 20, 1980.

11. "U.S. Can Use Kenya's Ports to Get Forces to Persian Gulf," *Washington Post*, February 22, 1980.

12. See Daniel I. Fine, "The Soviets' New Foothold in Central Africa," *Business Week*, March 10, 1980, and John Borrell, "Zambia's Surprising Soviet Arms Deal," *Christian Science Monitor*, February 5, 1980.

13. The diplomatic spy imbroglio of April 1979 is a case in point (see John F. Burns, "South Africa Ousts 3 U.S. Embassy Aides, Charging Air Spying," *New York Times*, April 13, 1979).

14. See Philip L. Christenson, "Some Economic Facts of Life," in Helen

Kitchen, ed., "Options for U.S. Policy Toward Africa," *AEI Foreign Policy and Defense Review* 1, no. 1 (1979):38–41, and "Anglo American's Golden Windfall," *Business Week*, March 17, 1980, pp. 134–138, 140.

15. See Thomas O'Toole, "'A-Blast' Was No Lightning Bolt, Panel Decides," *Washington Post*, January 1, 1980; Thomas O'Toole and Milton Benjamin, "Officials Hotly Debate Whether African Event Was Atom Blast," *Washington Post*, January 17, 1980; and Thomas O'Toole, "New Light Cast on Sky-Flash Mystery," *Washington Post*, January 30, 1980.

16. See Carel Birkby, "Cape Sea Route," *Africa Institute Bulletin* 16, no. 2 (1978): 49–53, and Robert Poos, "South Africa: Profile on Defense Policies and Armed Forces," *Armed Forces Journal International* 110 (June 1973):21–35.

17. This position is strongly argued in Randall Robinson, "TransAfrica's Vision," in Kitchen, ed., "Options for U.S. Policy Toward Africa," pp. 20–22.

18. Drew Middleton, "The President Draws the Line: In Persian Gulf," *New York Times*, January 25, 1980.

19. There is a vast literature on the Soviet navy. The classic early statement is Geoffrey Jukes, *The Indian Ocean in Soviet Naval Policy* (London: International Institute for Strategic Studies, 1972). An invaluable current volume is Bradford Dismukes and James McConnell, eds., *Soviet Naval Diplomacy* (New York: Pergamon, 1979).

20. Charles C. Petersen, "Showing the Flag," in Dismukes and McConnell, eds., *Soviet Naval Diplomacy*, p. 92.

21. Charles C. Petersen, "Trends in Soviet Naval Operations," in Dismukes and McConnell, eds., *Soviet Naval Diplomacy*, pp. 68–69.

22. Among much literature on U.S. naval strategy see Paul H. Nitze et al., *Securing the Seas: The Soviet Naval Challenge and Western Alliance Options* (Boulder, Colo.: Westview Press, 1979), and Capt. John E. Lacouture, "Seapower in the Indian Ocean: A Requirement for Western Security," *U.S. Naval Institute Proceedings* 105 (August 1979):30–41.

23. A solid review of the early buildup of Diego Garcia is provided in Rex Wingerter, "The United States, the Soviet Union, and the Indian Ocean: The Competition for the Third World," *Bulletin of Concerned Asian Scholars* 9, no. 3 (July-September 1977):52–64. There was considerable congressional opposition to the development of Diego Garcia in the early 1970s. This opposition is revealed in several sets of congressional hearings, especially U.S., Congress, House, Committee on International Relations, *Diego Garcia, 1975: The Debate over the Base and the Island's Former Inhabitants* (94th Congress, 1st Session, 1975).

24. For a skeptical view of the entire idea see Rear Adm. Robert J. Hanks. "The Indian Ocean Negotiations: Rocks and Shoals," *Strategic Review* 6, no. 1 (Winter 1978):18–27.

25. See S. G. Gorshkov, "The Sea Power of the State," *Survival* 19, no. 1 (January-February 1977):24–29, and Elmo R. Zumwalt, Jr., *On Watch* (New York: Quadrangle, 1976). A solid analysis of Gorshkov's work is E. T. Wooldridge, Jr., "The Gorshkov Papers: Soviet Naval Doctrine for the Nuclear Age," *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975):1153–1175.

26. "James Reston Interviews the President's National Security Adviser, Zbigniew Brzezinski," *New York Times Magazine*, December 31, 1978.

٦ـ جنگ اکتبر، تحریم نفتی ٧٤ـ١٩٧٣ اعراب وسیاست ایالات متحده امریکا در اقیانوس هند:

کیم سی. بیزلی

حضور قابل پیش‌بینی نیروهای دریائی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در اقیانوس هند در دهه اخیر باعث شده که تحلیل گران ظاهر بین وقایع سیاسی اقیانوس هند، دچار این شبهه شوند که بین حضور دو نیروی دریائی رابطه مسالمت آمیز وجود دارد. این نکته که هریک از ابرقدرتها در برابر دیگری عکس العمل نشان می دهد، در عین سادگی بسیار جالب است. با توجه به اهمیت رقابت های جهانی دو ابرقدرت بسیار واضح است که دلایل هریک از آنان برای توجیه حضور خود شامل عکس العمل در مقابل فعالیت های انجام شده یا پیش بینی شده دیگری نیز می شود.

بررسی دقیق سیاست هر دو ابرقدرت در منطقه اقیانوس هند، نشان می دهد که روابط سیاسی، پیچیده‌تر از فرضیه ساده کنش و واکنش است. از زمانیکه ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی هر دو درصدد حفاظت از منافع خود در منطقه برآمدند، روابط دوجانبه آنها با حکومت های محلی با مسائلی که تنها به طور مستقیم به رقابت دو ابرقدرت ربط دارد، درآمیخت. هیچ چیزی بهتر از بررسی دقیق سیاست ایالات متحده امریکا قبل از جنگ اکتبر ١٩٧٣ خاورمیانه و در طول و بعد از آن و به دنبال آن تحریم نفتی اعراب نمی تواند، گواه این مطلب باشد.

در طول بحران، منافع ایالات متحده امریکا نه تنها به وسیله اتحاد جماهیر

شوروی، بلکه به وسیله سیاست های دولت منطقه که برخی در دیدگاههای خارجی خود به شدت با شوروی مخالف بودند، تهدید می شد. مهمترین دلیل برای توجه بیشتر، به امکانات به عنوان پشتیبان دیپلماسی برای فائق شدن بر مشکلات بود. سیاست محروم کردن شوروی از هر گونه امتیازات سیاسی و جلوگیری از اعمال نفوذ آن دولت از طریق عرض اندام و یکه‌تازی در اقیانوس هند، برای امریکا در درجه دوم اهمیت قرار داشت، در واقع مسئله اصلی فشار بر تولیدکنندگان نفت برای دنیای غرب بود.

در تجزیه و تحلیل های سیاست ایالات متحده امریکا در اقیانوس هند، به حضور نسبتاً کم نظامی این کشور در منطقه بیش از حد توجه شده است. هدف ما از بررسی این مطلب نحوه گسترش سریع حضور نظامی و استقرار کشتی های جنگی ایالات متحده امریکا در منطقه نیست زیرا دسترسی به این اطلاعات به سادگی از طرق مختلف امکان‌پذیر است.[1] نظر ما بر این است که نگاه گسترده‌ای بر سیاست ایالات متحده امریکا در اقیانوس هند و ارتباط آن با فعالیت های سیاسی امریکا در زمینه جهانی بیفکنیم. از این رهگذر تصویر روشن‌تری از اهمیت فعالیت های نظامی بدست خواهد آمد.

سیاست ایالات متحده امریکا در اقیانوس هند ۱۹۶۸—۱۹۷۳

از زمانی که دولت بریتانیا قصد خود را مبنی بر تخلیه شرق کانال سوئز و از جمله منطقه اقیانوس هند اعلام کرد، سیاست ایالات متحده این بوده است که منافع خود را در منطقه تعیین، تثبیت و توجیه و طرق دفاع از آن را بررسی و مشخص کند.

رویدادهائی که در شکل گرفتن و تعیین جهت سیاست های ایالات متحده امریکا در منطقه موثر بوده عبارتند از: اعلام دکترین نیکسون در رابطه با مداخله ایالات متحده امریکا در مناطق کم اهمیت‌تر مانند منطقه اقیانوس هند به هنگام بروز خطر، نگرانی درباره بحران انرژی در جهان و آینده آن، جنگ ۱۹۷۱ هند و پاکستان و پیامدهای آن و سرانجام توجه بیشتر ایالات متحده امریکا به خاورمیانه تا سال ۱۹۷۳. مناطق ساحلی شمال غربی اقیانوس هند، به طور قطع به عنوان مرکز توجه سیاست های ایالات متحده شناخته می شد.

دکترین نیکسون

چندین جنبه از دکترین نیکسون که در سخنرانی وی، در گوام در سال ۱۹۶۹ اعلام و بعدها تکمیل شد، در بسط سیاست ایالات متحده در اقیانوس هند اهمیت داشته است.

نیکسون در قبال استراتژی گسترش قدرت و نفوذ شوروی و چین اعلام کرد که از این پس، ایالات متحده امریکا با نفوذ و قدرت کمونیسم در هر منطقه‌ای از جهان مقابله و سعی خواهد کرد موازنه و تعادل ایجاد کند. در جنوب شرقی آسیا و سواحل شرقی اقیانوس هند، نفوذ ایالات متحده امریکا بیشتر از شوروی و چین بود. حتی با وجود عقب‌نشینی از ویتنام، این کشور توانست تا مدتی بعد از اعلام دکترین نیکسون، نیروهای اصلی خود را در جنوب شرقی آسیا نگهدارد. در نتیجه «موازنه» با کاهش قدرت نظامی ایالات متحده مغایرتی نداشت.

موقعیت مناطق غربی اقیانوس هند و شبه قاره هند از این نیز پیچیده‌تر بود. ایالات متحده امریکا، به علت درگیری در ویتنام نسبت به این منطقه بی‌توجه بود. جان کندی ولیندون جانسون در زمان ریاست جمهوری خود نسبت به افزایش نفوذ و قدرت شوروی در شبه قاره هندو در روابط نزدیک آن کشور با ایران اعتراضی نمی‌کردند. سیاست ایالات متحده امریکا بر این اساس بود که هرگاه ازدیاد نفوذ شوروی در مناطق کم اهمیت‌تر، الزاماً زیانی برای منافع امریکا نداشت آن تحولات را با خونسردی تحمل می‌کرد.

اگر برداشت و نظر نیکسون، از ایجاد توازن، ایجاب می‌کرد که بین نفوذ شوروی و ایالات متحده امریکا موازنه و تعادل برقرار شود، پس نتیجه منطقی دکترین وی می باید این باشد که رویارویی و حضور امریکا در اقیانوس هند افزایش یابد نه کاهش.

بطورکلی، از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳، نیکسون، تصویر نسبتاً آرامی در سیاست خارجی شوروی به کنگره و مردم امریکا ارائه داده بود. نیکسون در سال ۱۹۷۱ به کنگره اعلام کرد که اتحاد جماهیر شوروی دارای علاقه تاکتیکی نسبت به کاهش نفوذ امریکا و افزایش نفوذ خود در کشورهای غیر کمونیستی است، با اینحال هیچ مسئله غیرقابل حلی بین منافع ما و شوروی در آسیا وجود ندارد.[۲] حتی پیش از وقوع

جنگ هند و پاکستان نیکسون گفت: هنگامیکه نفوذ شوروی در خاورمیانه و آسیا بحدی گسترش یابد که منافع امریکا در خطر باشد آنگاه ایالات متحده به احتمال زیاد برای حفظ موازنه و تعادل و ایجاد ثبات درمنطقه وارد عمل خواهد شد. تا زمانی که فعالیت اتحاد جماهیر شوروی برای حفظ وضع موجود باشد، سیاست آن دولت مورد قبول ایالات متحده می باشد.(۳)

دولت نیکسون برای ایجاد جوتفاهم، که می توانست منجر به گسترش روابط ایالات متحده آمریکا و شوروی گردد مایل نبود اذعان کند که ادامه رقابت می تواند موجب تشدید مخالفت شود و یا نشان دادن عکس العمل در برابر مقاصد شوروی برای حفظ منافع امریکا سودمند خواهد بود. پس از جنگ هندوپاکستان، فرمانده نیروی دریائی ایالات متحده می گفت ما باید در اقیانوس هند با حزم و احتیاط و متانت عمل کنیم و دست به عملی نزنیم که تنش تشدید شود. باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه پیش خواهد آمد.(٤)

یکی دیگر از مشخصات دکترین نیکسون، یافتن دوستانی در منطقه بود که بتوانند از منافع غرب دفاع کنند و همچنین قادر باشند از وقوع بحرانهائی که به ضرر آمریکا ایجاد می‌گردد و گاهی ایالات متحده را مجبور می سازد که پایگاه های خود را ترک وقوای خودرا ازمنطقه بحرانی خارج سازدجلوگیری بعمل آورد. اعمال سیاست نیز در منطقه غربی اقیانوس هند با اشکالاتی مواجه بود. هر چند امکان داشت قدرتهای دیگری مانند استرالیا، ژاپن و اندونزی، در نظر ملت های آسیای جنوب شرقی توانائی حمایت از کشورهای متمایل به غرب و حفظ منافع آنها را داشته باشند، بازهم برای امریکا لازم بود که روابط خود را با این کشورها استحکام بیشتری ببخشد تا بتواند از آنها به عنوان عوامل دائمی و مطمئن برای حفظ امنیت در منطقه استفاده کند. در مواقعی که بیم خطری وجود نداشت، از نظر روانی و حفظ ظاهر و پرده پوشی، خروج موقت ایالات متحده امریکا از منطقه لازم بنظر می رسید. بنابراین اسپیرو آگنیو(*) معاون نیکسون در دیدار خود از سنگاپور، برای نشان دادن حمایت دولت از برنامه های امنیتی منطقه قول داد که به قدرت استرالیا در این منطقه اتکا نماید.(۵)

(*) Spiro Agnew

برنامه‌های دفاعی پنج دولت، بریتانیا، استرالیا، مالزی، سنگاپور و نیوزیلند در محیط متشنجی مورد بحث قرار گرفت و نیکسون این عمل را نمونه برجسته از تمایل آسیایی ها دائر بر رفع نیازمندیهای امنیتی و حفظ معیارهای خودشان دانست.

شرکت استرالیا و نیوزیلند، نشانگر اهمیت نقش مهم این دو کشور برای ایجاد ثبات در منطقه، در آینده بود.(۶)

ایالات متحده، همیشه با این کشورهای روابط گسترده‌ای شامل برنامه‌های دفاعی نقل و انتقالات و تمرینات نظامی، تبادل اطلاعات و معدودی طرحهای مشترک نظامی، داشته است. ایجاد روابط بهتر با کشورهای منطقه، در اجرای دکترین نیکسون صورت می‌گرفت. با اینحال اوضاع در کشورهای شمال و شمال غربی منطقه اقیانوس هند نبود. ایالات متحده ازاواسط دهه ۱۹۶۰، دست از شبه قاره هند شسته و نقش ایالات متحده در سازمان پیمان مرکزی (سنتو) بسیار سطحی و ظاهری بود. ایالات متحده از دخالت در کشمکشهای منطقه‌ای اکراه داشت و روابطش با کشورهای مهم خلیج فارس عربستان سعودی، ایران و عراق، سالها بود که زیر نظر سیاست مداران با سابقه تنظیم و اداره می شد.

فیلیپ داربی استدلال می کرد: عقب نشینی بریتانیا از خلیج فارس بود که سیاست مداران امریکائی را به هنگام بررسی سیاست آن کشور در اقیانوس هند بیش از هر موضوع نگران کرده بود.(۷) دولت امریکا به تشنجات قابل ملاحظه محلی در حوزه اقیانوس هند وقوف کامل داشت. در اوائل دهه ۱۹۶۰ ایالات متحده امریکا سعی کرد که حضور بریتانیا در اقیانوس هند را با استراتژی جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشورهای در حال توسعه مربوط سازد. در سال ۱۹۶۹ ایالات متحده به ارزش حقیقی حضور بریتانیا پی برده بود. انگلستان بنا بر منافع دیرینه‌ای که برای خود تصور می‌کرد، یک سلسله تعهدات منطقه‌ای درمناطق بسیار مهم و بی ثبات کشورهای تولید کننده نفت خلیج فارس بر عهده گرفته بود. حتی اگر ایالات متحده مایل نبود که جانشین بریتانیا در خلیج فارس گردد، باز هم امریکا، ناچار بود آنطور که سیاست مداران امریکائی در آن هنگام فکر می کردند، سیاست های خاصی برای حفظ ثبات و امنیت منطقه و جلوگیری از نفوذ کمونیسم اعمال کند. سرانجام، اجرای دکترین نیکسون، مسئله چونگی تعهدات نیروهای ایالات متحده در مناطقی مانند

اقیانوس هند را پیش آورد. اینکه دکترین نیکسون در اصطلاح نظامی «دکترین آبهای آبی بود» مسئله پیش پا افتاده‌ای به حساب می آمد. با اینحال به وضوح دیده می شد که از نظر دفاعی، نیروهای هوائی و دریائی به جای نیروی زمینی از درجه اهمیت بالا تری برخوردار می شود.(۸) از طرف سیاست مدارن با سابقه به حفظ خطوط دریائی از نظر جغرافیای سیاسی توجه بیشتری مبذول گردید.

در دوره‌ای که نقش نیروی دریائی برای اعمال قدرت بر مناطق ساحلی می توانست با افزایش تشنج و اغتشاشات همراه شود توجه نیروی دریائی به اعمال نفوذ بر خطوط دریائی برای نگهداری مناسبات در منطقه، عمل ارزشمندی بود.

این نوع ماموریت های نیروی دریائی، بزودی در نهادهای امنیت ملی که مسئول امور اقیانوس هند بودند در دستور کار و مذاکرات و تبادل نظر قرار گرفت به طور مثال، رونالدسپیرز(*)، که در آن زمان رئیس بخش روابط سیاسی و نظامی وزارت دفاع بود، به کنگره اخطار کرد که متوجه افزایش قدرت نیروی دریایی شوروی در گلوگاههای جهان، که رفت و آمد آزاد در اقیانوس هند از آن نقاط انجام می‌گیرد باشند.(۹) البته در مورد این اظهارنظر نباید اغراق می شد. وی در اظهارنظر خود اشاره به امکاناتی که برای مقابله به مثل علیه کشتیرانی شوروی در سایر مناطق وجود دارد نمود و نتیجه گرفت که این امر آن کشور را از هر گونه اقدام خصمانه‌ای باز می دارد. به هر حال دکترین نیکسون در گسترش حضور نظامی و دادن نقش جدیدی به نیروی دریایی امریکا در اقیانوس هند بسیار موثر بود.

مسئله انرژی و مسائل خاورمیانه:

عقب نشینی بریتانیا از خلیج فارس با نگرانی های فزاینده دولت نیکسون با کاهش ذخایر سوختی در سطح جهانی، همزمان بود. در سال ۱۹۷۱ کارشناس ویژه رئیس جمهوری در زمینه مسائل مربوط به انرژی به وابستگی کشورهای اروپای غربی و ژاپن به نفت خلیج فارس با تأکید یاد کردند.

(*) Ronald Spiers

جیمز. ای. اکینز (*) رئیس وقت اداره سوخت و انرژی، مشکلات موجود را به منافع مستقیم ایالات متحده امریکا مربوط دانست. او در سال ۱۹۷۲ به کمیته انرژی اعلام داشت که زمان خطر برای وابستگی ایالات متحده امریکا به واردات نفت (۱۰٪ کل نیازمندیها) در سال ۱۹۷۳ یعنی تقریباً ده سال پیش از زمانی که کارشناسان ویژه پیش بینی کرده اند فرا خواهد رسید.[۱۰] این گفته از نظر سیاسی برای کشورهای غربی بسیار مهم بود. بدیهی است با گذشت زمان وابستگی به مراتب بیشتر از گذشته شده و بدون تردید مسائل جدیدی را ایجاد کرده که ما شاهد و ناظر آن هستیم.

اکینز، برای مثال وحدت فزاینده کشورهای صادرکننده نفت در زمینه قیمت گذاری و محدود ساختن تولید و سهمیه بندی، تلاشها و اقدامات موفق عرب ها در جهت ملی کردن صنایع نفت در کشور خود و تجمع مازاد پولی عظیم در جهان عرب را عنوان کرد.

درآن زمان، اکینز تصورنمی کرد، ایران مایل باشد به منظورمقابله با اثرات منفی اقدامات دیگران، میزان تولید نفت خود را افزایش دهد. وی همچنان گفت: رقابت برای دستیابی به منابع نفتی، موجب بروز کشمکشهائی بین امریکا و ژاپن و سایر دول غربی مصرف کننده نفت خواهد شد.

از آنچه مطرح شد، روشن است، که در محاسبات امریکا در زمینه اتخاذ راههای جدید برای کنترل تأثیر کشمکش اعراب و اسرائیل به نفت خلیج فارس، به صورت یک موضوع پراهمیت، درآمده بود. پس از عقب نشینی امریکا از ویتنام و فراغت از این گرفتاری، مسائل خاورمیانه همچون مسائل مهم بین المللی دیگر، اهمیت تازه‌ای برای کشور پیدا کرده است. دولت نیکسون امکان اتحاد بین کشورهای محافظه کار عرب با کشورهای رادیکال را محتمل نمی دانست.[۱۱] اما کسانی که برنامه ریزی سیاست امریکا را به عهده داشتند نگران تحقق چنین امری بودند. در سال ۱۹۷۱ دولت ایالات متحده امریکا، حضور سیاسی خود را در حوزه خلیج فارس افزایش داد و به تعداد نمایندگی های خود افزود. برای اجاره مجدد

(*) James E. Akins

تاسیسات نظامی بحرین جهت ایجاد یک پایگاه کوچک دریائی با این دولت وارد مذاکره شد. دولت امریکا، قبلاً این تاسیسات را، زمانی که بحرین تحت حمایت انگلستان بود، از بریتانیا اجاره کرده بود.[۱۲] نکته قابل اهمیت این است که مسائل مربوط به رقابت امریکا و شوروی به طور غیر مستقیم در محاسبات ایالات متحده جلوه می‌کند. بدیهی است که ثبات اقتصادی غرب و حفظ یک پارچگی میان متحدین غربی برای حفظ موازنه قدرت حائز اهمیت است. مع الوصف تهدیدی که ممکن است از جانب شوروی متوجه نفت خلیج فارس شود، تا صدور نفت به غرب را مختل سازد، باندازه تهدیدهای قدرت محلی صاحب نفت خطرناک و قابل ملاحظه نیست. در رابطه با همین موضوع است که سناتور .جی . دبلیوفولبرایت رئیس کمیته امور خارجی سنای امریکا در ماه مه ۱۹۷۳ اظهار داشت که: «برنامه‌ریزان امور سیاسی ما، ممکن است به این نتیجه رسیده باشند که برای حفظ منابع نفتی خاورمیانه، که شریان حیاتی ما را تشکیل می‌دهد، اقدام یه یک عمل نظامی ضرورت پیدا کرده باشند.»[۱۳]

جنگ هند وپاکستان:

درمقابله با اقدامات و سیاست‌های اتحاد جماهیرشوروی، در بحرانی، که برای اولین بار پس از جنگ چین و هند در دو دهه پیش بوقوع پیوست، موجب شد که برنامه‌ریزان ارشد سیاسی امریکا توجه مستمر خود را به اقیانوس هند معطوف دارند.

اثرات جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ و سیاست ابرقدرتها در رابطه با آن و استقرار نیروی دریائی امریکا را در منطقه به طور کامل می‌توان در منابع دیگر یافت.[۱٤] موضوعی را که ما در اینجا دنبال می‌کنیم، تاثیر جنگ هند و پاکستان بر سیاست آتی امریکا در منطقه می‌باشد.

برای اولین بار ایالات متحده امریکا در برابر مسئله‌ای قرار گرفت که موضوع توازن وتعادل قدرت در منطقه‌ای که قبلاً از اهمیت کمتری برخوردار بود، خودنمائی کرد. از طرفی امکان همسو شدن سیاست امریکا و چین در منطقه تحولاتی را ایجاد می‌کرد که درخور اهمیت بود. هر چند حمایت چین از سیاست امریکا در منطقه در محاسبات دولت مردان امریکا به عنوان عامل قابل

ملاحظه‌ای نبود، اما از مدتها قبل این عامل ولوجزئی در نظر گرفته می‌شد.[۱۵] طی بحران میان هند و پاکستان، دولت امریکا تلویحاً ادامه نفوذ شوروی در هند را قبول کرد و اظهار داشت سیاست شوروی در هند برای طولانی مدت برنامه‌ریزی شده است و برای مقابله با این امر دولت نیکسون اقدامی صورت نداده است.[۱۶]

با ادامه درگیری‌ها میان هند و پاکستان، دولت نیکسون خود را با کنگره‌ای روبرو دید که به شدت از نقش دولت در قبال این بحران و مسئولیتی که در حفظ امنیت منطقه و باقی مانده خاک پاکستان داشت انتقاد می‌کرد. عدم موفقیت نیروی دریائی ایالات متحده در تغییر دادن روند اقدامات قدرت‌های محلی و نیز شوروی موجب شد که مباحثه پیرامون حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند آغاز گردد. استقرار «نیروی ویژه ۷٤» بازتاب اشتیاق دولت امریکا برای نشان دادن قدرت نیروی دریائی امریکا به عنوان پشتوانه اقدامات دیپلماسی این دولت در رابطه با اقیانوس هند بود. مع الوصف در پی خروج «نیروی ویژه ۷٤»، هیچ نیروی ویژه دیگر امریکا وارد این اقیانوس نشد. این وضع تا ماه مه ۱۹۷۳ ادامه داشت. در این سال بود که تأسیسات مخابراتی دیاگوگارسیا شروع بکار کرد[۱۷]

این حوادث و رویدادها، تصمیمی را که در سال ۱۹۷۰ به منظور تجدیدنظر در بودجه تجهیز پایگاه دیاگوگارسیا اتخاذ شده بود، مورد تأئید قرار داد. ابتدا هدف این بود که جزیره از شکل یک پایگاه کوچک پشتیبانی به یک پایگاه مجهز مخابراتی تغییر و شکاف مخابراتی جهانی امریکا را پر کند. اعلام چنین هدفی بحثی را برنمی‌انگیخت.[۱۸] البته وزارت دفاع امریکا برنامه خود را برای تجهیز هر چه بیشتر دیاگوگارسیا دنبال می‌کرد. درخواست تامین بودجه تا شروع جنگ اکتبر از کنگره عنوان نگردید.

دولت نیکسون از طریق اتخاذ موضع آشتی جویانه‌تری نسبت به هند، درصدد بود تا شکست‌های سیاسی خود را در کنگره و در کشور هند ترمیم کند و آنچه را که از دست داده بود، باز پس بیاید. این مسئله که در قبال پاکستان چه روشی را باید پیش گرفت کماکان تغییرناپذیر باقی مانده بود. برنامه این بود که پاکستان عضو یک سازمان و تشکیلات منطقه‌ای که ضمناً هوادار غرب هم باشد، بود. برای حفظ امنیت پاکستان و جلوگیری از عواقب و اثرات منفی جنگ هندو پاکستان وجهت گیری روشن

سیاست آمریکا در اقیانوس هند اتخاذ چنین سیاستی ضروری بنظر می رسید.

شاه ایران آمادگی و علاقمندی خود را نسبت به حفظ تمامیت ارضی و امنیت پاکستان اعلام کرد. پاکستان به منظور نشان دادن هم‌آهنگی و توجیه هدفها و منافع مشترک با ایران برای اولین‌بار در مانور مشترک سالیانه سنتو که درماه نوامبر ۱۹۷۲ توسط امریکا و ایران برگزار گردید شرکت نمود.(۱۹)

جیمزنویس(*) (یک مقام امریکائی) در رابطه با این موضوع اظهار داشت:

«سه کشور (پاکستان، ترکیه، ایران) نگرانی و دید مشترکی نسبت به شوروی دارند. این نگرانی‌ها در حال حاضر با گذشته متفاوت است. میان ایران و شوروی همکاری گسترده‌ای حتی در زمینه آموزش نظامی، پرسنل نظامی ایران و صادرات صنایع سنگین در جریان است و این بدان معنی است که ایرانیان... در رابطه با حسن همجواری با ترکیه وپاکستان کوتاه آمده باشند. من فکر می‌کنم تا زمانی که این سه کشور به بقاء و اعتبار پیمان سنتو از نظر سیاسی و اقتصادی و تا حدی نظامی، اعتقاد دارند، باید نظر آنها را مورد توجه قرار دهیم.»(۲۲)

اظهارنظر این مقام امریکائی از یک جنبه قابل بحث و تفسیر است. با این نظر سنتو به طور روشن، یک پیمان قوی برای رویارویی با شوروی نبود، بلکه امریکا براین باور بود که تعدادی از قدرت های محلی که می توانستند حافظ منافع امریکا باشند نگرانی خود را به طور مشترک از تهدیدات احتمالی شوروی ابراز داشته اند. البته نوع این تهدید و نگرانی مشخص نبود و تعریف جامعی از آن نشده بود.

همزمان با این اظهارنظرها، ژوزف سیسکو مقام ارشد دیگر امریکائی در رابطه با تحولات و تغییراتی که در سیاست امریکا در اقیانوس هند رخ داده، به طور خلاصه در مقابل کنگره امریکا اعلام می دارد که اگر تنها از نقطه‌نظر اهمیت موضوع بخواهیم مناطق جهان را ارزیابی کنیم، جنوب آسیا ممکن است با مقایسه با دیگر نقاط جهان زیاد مهم نباشد، اما باید در نظر داشته باشیم این منطقه برای امریکا حائز اهمیت است. زیرا این منطقه به صورت پلی میان خلیج فارس که بیشترین منابع انرژی جهانی را در اختیار دارد. و آسیای جنوب‌شرقی، منطقه‌ای که تنها اخیراً از کشمکش ها و درگیری های یک نسل رهایی یافته و هنوز امید ثبات آن قطعی نیست

(*) James H. Nayes

می باشد.

بنابراین جهت‌ها و روشهایی که کشورهای بازیگر اصلی صحنه در جنوب آسیا اتخاذ می‌کنند نتایج مهمی برای منافع ما، دو منطقه همسایه (خلیج فارس و اقیانوس هند)، برای حفظ خطوط ارتباطی دریایی که این دو ناحیه و همچنین اروپا، آسیای شرقی یعنی آن سوی اقیانوس هند را به هم مربوط می سازد دارد.(۲۱)

تکیه سیسکو بر حفظ ارتباط خطوط دریائی، به وضوح نشان می دهد که سیاست امریکا در قبال اقیانوس هند، شکل ویژگی های منطقه ای به خود گرفته است. البته قبلاً نیز امریکا طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ چنین دیدی را داشت و هدف سد کردن نفوذ چین و شوروی از راه خشکی بود. اما هدف سیاست جدید حفظ خطوط ارتباطی بین کشورهای ساحلی منطقه به خصوص خلیج فارس بود که صدور بدون وقفه نفت ادامه یابد.

دیپلماسی امریکا در خلیج فارس ۱۹۷۳ــ ۱۹۷۱

عامل عمده تغییر سیاست امریکا و حضور نیروی دریائی آن کشور در منطقه تحول ودگرگونی اساسی درمناسبات بین آمریکاوایران به میزان کمتر با عربستان سعودی بود. ازسال ۱۹۷۱ به بعد این دوقدرت برای حفظ منافع امنیتی غرب در خلیج فارس بصورت ایفای نوعی نقش منطقه ای را به عهده ایران گذاشت. بدیهی است این نقش در اجرای دکترین نیکسون دائر بر واگذاری مسئولیت به قدرتهای محلی هوادار غرب بود.

در مقایسه بین مناسبات امریکا با ایران و این کشور با ژاپن و استرالیا تفاوتهای قابل ملاحظه ای وجود داشت. اولاً اینکه مناسبات امریکا و ایران در سالهای دهه ۱۹٦۰ کاهش یافته بود و برای ترمیم آن امریکا می بایست به ابتکار دست بزنند. به علاوه هیچیک از طرفین از دیدگاههای طرف دیگر پیرامون حفظ امنیت منطقه به طور کامل مطلع نبودند. ثانیاً، ایرانیها نقش جدیدی که به آنها محول شده بود برخلاف استرالیا، با طیب خاطر پذیرفتند.

اکراه «استرالیا برای ورود به پیمان دفاعی پنج قدرت و پافشاری ژاپن در

این نکته که روابط این کشور با کشورهای جنوب شرقی آسیا، ماهیت اقتصادی دارد نه نظامی، درست نقطه مقابل رابطه ایران و امریکا بود. ثالثاً خلیج‌فارس پس از خاتمه جنگ ویتنام، دیگر از مناطق کم اهمیت شمرده نمی‌شد. بنابراین، دولت نیکسون سیاست سپردن مسئولیت به قدرتهای محلی هوادار غرب را پیش گرفت.

این قدرت یعنی ایران، دارای جاه‌طلبی و دید امپریالیستی در یک منطقه بی‌ثبات بود. در ماه نوامبر ۱۹۷۲ شاه «حریم امنیتی» ایران را از خلیج‌فارس و دریای عمان فراتر برد. و به غرب اقیانوس هند رساند. برای نیل، به هدف، احداث پایگاه بزرگ دریائی و هوائی چاه‌بهار را در ساحل دریای عرب آغاز کرد. بودجه نیروی دریایی شاه از ۵/۵ میلیون دلار در سالهای ۶۸— ۱۹۶۳ به ۵۵ میلیون دلار در سالهای ۷۳— ۱۹۶۸ افزایش یافت. مبلغ این بودجه در برنامه پنجم که برای سالهای ۷۸— ۱۹۷۳ تهیه شده بود ۱۲۰۰ میلیون دلار پیش‌بینی شد.[۲۲]

صرفنظر از ویژگی های امپریالیستی در سیاست شاه، ایران حفظ خطوط دریائی را از تهدید گروههای رادیکال محلی نیز مدّنظر قرار داده بود.

هر چند امکان داشت این گروهها و جنبش ها از سوی شوروی پشتیبانی شوند و تداراکات و اسلحه خود را مستقیم یا غیر مستقیم از آن دولت دریافت دارند، اما بهرحال این رویدادهای احتمالی یک مسئله بومی و محلی بود و جنبه بین‌المللی پیدا نمی‌کرد. گرچه شاه مطمئن بود که سیاست ایجاد رابطه حسنه وی با شوروی طی سالهای دهه ۱۹۶۰ از تهدیدهای شوروی کاسته است، اما موجود سوءظنی که احتمالاً در سیاست جدید وی نیز نسبت به اهداف شوروی به چشم می‌خورد به این معنی بود که شاه از حمایت و پشتیبانی ایالات متحده امریکا، خرسند و سپاسگزار است.

مسئله عمده برای امریکا این بود که سیاست و اهداف شاه در خلیج‌فارس از نظر کشورهای غرب محافظه‌کار با نگرانی دنبال می‌شد. در سال ۱۹۷۰ شاه چندین جزیره درخلیج‌فارس رابه تصرف درآورد. (تنب کوچک وبزرگ وابوموسی) شاه درصدد برآمد سوءظن این کشورها را برطرف سازد، لذا به اعتراض خود نسبت به حضور امریکا در بحرین پایان داد. این امر بدان معنی بود که شاه مجدداً از ادعای مالکیت ایران بر بحرین صرفنظر کرده است و آن را مسجل ساخته است.[۲۳]

در اوائل سال ۱۹۷۳ شاه کمک های خود را به سلطان عمان به منظور سرکوب شورشیان در استان ظفار آغاز کرد. این اقدام شاه، نمودار روشنی از تمایل به همکاری با دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس و نیز تصمیم قاطع او برای جلوگیری از پیروزی و به قدرت رسیدن گروههای رادیکال در نقاط حیاتی خلیج فارس بود.(۲۴)

در پاسخ به این اقدامات، امریکا مناسبات خوبی توام با چشم پوشی از اعمال شاه را با ایران آغاز کرد. در ماه مه ۱۹۷۲ نیکسون طی دیداری از ایران به شاه اطلاع داد که امریکا آماده است هواپیماهای اف ۱۴ و اف ۱۵ را به ایران بفروشد. در ماه ژوئیه همان سال نیکسون به وزارت دفاع و وزارت امور خارجه ابلاغ کرد که دولت ایران انواع سلاحهای مورد نیاز را خود تعیین خواهد کرد.

در گذشته چنین نبود و دولت ایران نمی توانست هر سلاحی را که خود تعیین می‌کند، بدست آورد. در یکی از گزارش هایی که در کمیته روابط خارجی سنای امریکا مطرح گردید، آمده بود که: «تصمیم ریاست جمهوری مبنی بر فروش هر نوع سیستم اسلاح که ایران می خواهد، برای یک کشور غیر صنعتی تاکنون بی سابقه بوده است.» این تصمیم نه تنها راه را برای فروش مقادیر عظیم اسلحه به ایران گشود بلکه ایران را، از محدودیت های وزارت امور خارجه و وزارت دفاع دائر بر فروش اسلحه به کشورهای خارجی، استثنا کرد.(۲۵)

تصمیم نیکسون در واقع این واقعیت را القاء می‌کرد، که مقررات قانونی در رابطه با فروش اسلحه که باید، ملاحظات سیاسی و موقعیت های امنیتی کشورهای همسایه را رعایت کند لااقل در مورد ایران کاربردی ندارد.

همزمان با این تحولات، امریکا کمک های پنهانی مورد لزوم را برای مساعدت به گروه ها و دسته هائی که علیه رژیم های مخالف سیاست امریکا و شاه، قیام کرده بودند، در اختیار دولت ایران گذاشت. بنابر توصیه و اطلاع کیسینجر که ابتدا مشاور امنیت ملی بود و بعدها وزیر امور خارجه گردید، سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) از طریق ایران به کردهای شورشی که علیه عراق، کشوری که با ایران روابط خصمانه ای داشت، می‌جنگیدند، کمک های موثری می‌کرد.(۲۶)

با فرا رسیدن سال ۱۹۷۳ خلیج فارس به صورت کانون سیاست خارجی امریکا در قبال اقیانوس هند درآمد. نظریات دولت نیکسون راجع به استقرار نیروهای

امریکائی در منطقه تابع سیاست کلی آن کشور دائر بر حفظ وضع موجود یا به عبارت دیگر مهار کردن ناآرامی ها و تحولات منطقه بود. چنین سیاستی به طور ضمنی و تلویحی زیربنای دکترین نیکسون به شمار می رفت. به منظور تقویت و بالا بردن قابلیت رزمی نیروهای امریکا، برای ورود سریع به صحنه عملیات گام هائی برداشته شد و در سال ۱۹۷۲ قسمت عمده آبهای اقیانوس هند در حوزه مسئولیت سرفرماندهی نیروهای امریکائی مستقر در اقیانوس آرام (فرماندهی عالی پاسیفیک) قرار گرفت. این اقدام، اعتبار نیروهای مستقر در اقیانوس آرام را که در جنگهای ویتنام با ناکامی روبرو شده بودند افزایش داد. در همان سال نیروی امریکائی مستقر در بحرین که اهمیت چندانی نداشت با پیوستن واحدهای جنگی بیشتر، تقویت گردید.

پایگاه دیاگو گارسیا موجب گسترش و تسریع مخابرات دریائی در منطقه گردید. مع الوصف نظر دولت نیکسون بیشتر این بود که نیروهای امریکائی بهنگام ضرورت راهی اقیانوس هند گردند و برای مواقع عادی لزومی برای حضور و استقرار نیروی ایالات متحده و حتی بازدیدهای منظم نمی دید. وزیر دفاع امریکا در دولت نیکسون از جمله کسانی بود که برای گسترش و تجهیز پایگاه دیاگو گارسیا تلاش می‌کرد. باوجود این، وی در اوائل سال ۱۹۷۲ اظهار عقیده می‌کرد که:

> **«قدرت و توانائی ما در اقیانوس هند به علت برخورداری از یک نیروی عظیم مستقر در آن منطقه نیست... بلکه قدرت و توانائی ما در این است که به هنگام لزوم و شرایط خاص و آنجا که وضعیت و منافع حکم می‌کند، بتوانیم آزادانه و بدون دردسر نیروهای خود را به اقیانوس هند اعزام داریم و یا از آن خارج سازیم.»**

تأثیرات فوری جنگ اکتبر و تحریم نفتی اعراب:

جنگ اکتبر صحت نظرات و سیاست دولت امریکا را در قبال اقیانوس هند به اثبات رساند و بر دامنه آن افزود و ابعاد جدیدی به سیاست آن دولت در منطقه داد.

یکی از ابعاد این اثرات آن بود که امریکا متقاعد شد برای دفاع از منافع خود به طور یک جانبه و بدون اتکاء به دیگران به ظرفیت و توانائی نیروهای خود در منطقه بیفزاید. ضرورت عملی ساختن این نظریه بلافاصله پس از خاتمه جنگ احساس گردید.

در حالیکه مناسبات امریکا با کشورهای ساحلی اقیانوس هند شکل تازه‌ای به خود می‌گرفت. سیاست های سابق دولت نیکسون و فورد در قبال اقیانوس هند به کنار گذاشته شد. تمایل به حضور دریائی جهت برقراری و ایجاد مناسبات با متحدین امریکا و رویارویی با حضور شوروی در منطقه قوت می‌گرفت. اما این تمایل در دو دولت یاد شده کماکان به صورت غیرمستقیم عملی می‌گردید.

یکی از اثرات فوری جنگ اکتبر، سرخوردگی امریکا از متحدین خود در داخل و خارج از منطقه بود. اتخاذ روش های مغایر با سیاست دولت امریکا به وسیله کشورهای اروپائی و ژاپن، اظهارنظر اکینز را تأئید می‌کرد. وی گفته بود امکان دارد در بعضی موارد منافع امریکا و متحدین آن کشور از همسوئی لازم برخوردار نباشد و حتی گاهی در مقابل هم قرار گیرند. راجر پ. دیویس(*) مدیرکل وزارت امور خارجه وقت امریکا در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا در ماه دسامبر ۱۹۷۳ اظهار عقیده کرد که تحریم نفتی و افزایش قیمت نفت موجب شده است تا توجه قابل ملاحظه و تلاش های سختی به منظور جلوگیری از تحت تاثیر قرارگرفتن مناسبات امریکا با کشورهای حوزه خلیج فارس ضرورت پیدا کند.[۲۸] هم‌زمان شدن تحریم نفتی به وسیله اعراب و افزایش قیمت نفت به مفهوم آن بود که سیاست ایران به اندازه روشها و سیاست های کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نگران کننده است. در بحبوحه این وضع نابسامان و در هم، امریکا خود را تنها و بدون متحد و یا مشوقی حس می‌کرد. با توجه به این تحولات کیسنجر و جمیز شلزینگر وزیر دفاع جدید تصمیم گرفتند ناوگانی مرکب از یک نیروی عملیاتی ویژه در اقیانوس هند مستقر سازند. در اول ماه دسامبر ۱۹۷۳ وزیر دفاع اعلام داشت چنین نیرویی عازم اقیانوس هند شده است و از این پس ناوهای هواپیما بر امریکا به طور منظم در اقیانوس هند، حضور خواهند داشت.[۲۹] حضور این نیروها در دریای عرب متعاقب آتش بس در جنگ اعراب و اسرائیل، در حالی که هنوز تحریم نفتی ادامه داشت، نشانه کوشش امریکا برای اعمال نفوذ بر سیاستها و خط مشی کشورهای حوزه خلیج فارس بود. نیروی ویژه تا ماه آوریل ۱۹۷٤ در اقیانوس هند مستقر بود و پس از لغو تحریم نفتی،

(*) Rodger P. Davies

منطقه را ترک کرد. مقامات رسمی اعتقاد داشتند که حضور این نیروها در منطقه سودمند بوده است.

سمیور وایز(*) سر پرست دفتر امور سیاسی، نظامی چنین نتیجه گیری کرد که حضور نیروهای ویژه برای به ثمر رساندن تلاشهای کیسنجر به منظور وادار ساختن طرفهای درگیر در جنگ به مذاکره بوده است. البته این نیرو علاوه بر انجام وظیفه نظامی خود به عنوان اهرم دیپلماسی امریکا نیز بکار گرفته شده است.(۳۰)

حضور این نیروی ویژه، بنابر خصوصیات خود، نمایانگر کاربرد آنها در زمان عادی و معمولی نبود، بلکه نشانگر اهمیت و ارزشی بود که امریکا برای وادار کردن همه گروههای درگیر برای آغاز مذاکره، بکار گرفته است(۳۱)

بحث پیرامون این اظهارنظر که حضور نیروهای ویژه در منطقه بر خط مشی و سیاست های کشورهای حوزه خلیج فارس موثر بوده یا نه و آیا تغییراتی در روش های آنان ایجاد کرده دشوار است. هنگامی که تحریم نفتی منتفی شد، مقامات امریکائی این تصمیم اعراب را ناشی از تلاش های کیسنجر برای جلب اطمینان اعراب محافظه کار و متقاعد ساختن آنها برای مذاکره، دانستند. تنها تاثیر بارز حضور نظامی امریکا در منطقه برانگیخته شدن خصومت حکومت های منطقه نسبت به آن دولت بود.(۳۲)

حضور نظامی امریکا در منطقه مانند شرایط جنگ هند و پاکستان برای نیروی دریائی شوروی فرصتی پیش آورد تا فعالیت خود را در اقیانوس هند بیشتر نموده و خود را حامی نهضت های آزادی بخش و کشورهای ساحلی حوزه اقیانوس هند قلمداد کند.

بدون توجه به اثرات مثبت یا منفی حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند، دولت امریکا در تجهیز پایگاه دیاگو گارسیا بیش از پیش تلاش می‌کرد و آن را از یک پایگاه ساده مخابراتی به یک پایگاه عظیم با امکانات وسیع مبدل ساخت به طوریکه هواپیماهای عظیم حمل و نقل و گشتی و عملیاتی دور پرواز به راحتی از آن استفاده می‌کردند. به علاوه انبارهای سوخت، تجهیزات و وسایل و ادوات نظامی و پشتیبانی

(*) Seymour Weiss

در حد بالا دائر گردید، به طوریکه توانائی نیروهای امریکائی را برای انجام هر گونه عملیات در هر منطقه از اقیانوس هند، افزایش داد. بدیهی است چنانچه جنگ در منطقه دیگری مانند جنگ اکتبر آغاز گردد که مداخله امریکا را ضروری سازد، کلیه ساز و برگ و تجهیزات نظامی از این پایگاه تامین خواهد شد و دیگر نیازی به راههای آبی از طریق دریای مدیترانه و کانال سوئز نخواهد بود. با ایجاد پل هوائی، تجهیزات لازم به هر نقطه از خاورمیانه منتقل خواهد گردید.[۳۳] البته تجهیز این پایگاه به آسانی صورت نگرفت. از سال ۱۹۷٤ پیشنهادهای مقامات مسئول برای تخصیص بودجه دفاعی منطقه با مخالفت شدید سناتورها به خصوص، سناتور ادوار کندی، جان کالور و مایک مانسفیلد و دیگران مواجه گردید.

مخالفین استدلال می‌کردند، توسعه و گسترش دیاگو گارسیا انگیزه‌ای برای اقدام متقابل شوروی بوجود خواهد آورد و موجب آغاز مسابقات تسلیحاتی غیر ضروری می‌گردد. علاوه براین اقدام به چنین عملی، از سوی امریکا، به اعتبار این کشور، نزد کشورهای ساحلی اقیانوس هند که متعهد شده‌اند خود را از رقابت قدرتهای بزرگ دور نگهدارند لطمه وارد می سازد و با این اقدام دکترین نیکسون نیز که هدفش بازدارندگی غیر مستقیم رقیب است خدشه‌دار می‌گردد. در واقع چنین مباحثه در سطوح مختلف موجب گردید که مسائل مربوط به اقیانوس هند در کانون گفت‌وگوها وتبادل نظرههای عمومی قرار گیرد.

دلایل و منطق دگرگونی سیاست امریکا در اقیانوس هند:

دولت های نیکسون و فورد برای دگرگونی سیاست امریکا در اقیانوس هند دو دلیل ارائه می‌کردند. نخست اینکه دیپلماسی امریکا همراه با حضور نظامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد و در روابط امریکا با کشورهای ساحلی اقیانوس هند اثر بسیار می‌گذارد و امریکا می تواند در اعمال سیاست های خود توفیق بیشتری بدست آورد. با فراموشی خاطرات تحریم نفتی، موضوعات اقتصادی و فروش اسلحه به کشورهای ساحل شمال غربی در سیاست خارجی امریکا جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داد. دلیل دوم ایجاد توازن و تعادل در قبال حضور نظامی شوروی در منطقه بود که اهمیت بیشتری در رابطه با مناسبات امریکا و کشورهای منطقه داشت.

درباره حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند و ارزش آن برای ایالات متحده جامع‌ترین اظهارنظر به وسیله سیمور وایز ارائه گردید. وی استدلال می‌کرد که حضور نظامی امریکا موجب شده که ایالات متحده به عنوان یک قدرت فائقه منطقه‌ای درآید و قادر باشد در اتخاذ سیاست‌های کشورهای منطقه اعمال نفوذ و حتی دخالت کند و بر آن تاثیر بگذارد. وی می‌گوید:

«ما باید به توانیم یک نقش اساسی و حیاتی را عهده‌دار شویم، درست به خاطر اینکه ما یک قدرت منطقه‌ای هستیم. ما باید بتوانیم با گشودن باب مذاکرات و ادامه آن پیرامون امور سیاسی اقتصادی و امنیتی، با بسیای از گروههای درگیر، اقدام کنیم.»[۳۴]

مقامات رسمی امریکا، در توجیه عمل خود، می‌گفتند حضور نظامی امریکا سبب می‌شود که این کشور بتواند با هر گونه تهدیدی که از طریق نظامی متوجه منافع ایالات متحده امریکا می‌شود، مقابله کند به علاوه این امر بر اعتبار امریکا در منطقه نیز می افزاید. از طرفی امریکا قادر است با مهم جلوه دادن و تاکید بر منافع خود، دولتهای هوادار خود را متوجه عواقب اعمال آنها که احیاناً ممکن است به ضرر امریکا باشد بکند.

از نظر مقامات ایالات متحده امریکا حضور نظامی، در زمان صلح نشانه حسن نیت به شمار می آمد و در زمان جنگ و بحرانی، قدرت های محلی را به رعایت نقطه‌نظرهای امریکا وادار می ساخت.

بنابراین حضور نیروهای امریکائی در منطقه با تهدیدهایی که گهگاه کسینجر و شلزینگر می‌کردند رابطه مستقیم داشت. این دو مقام امریکائی بارها گفته بودند هرگاه منافع امریکا به خطر بیفتد و جریان صدور نفت قطع شود، امریکا از نیروهای نظامی خود بدون درنگ استفاده خواهد کرد. بدیهی است یکی از این راهها، حمله به خلیج‌فارس و اشغال چاههای نفت می تواند باشد، در یکی از گزارش های کمیته روابط امور خارجی این راه‌حل‌ها بررسی و ارزیابی گردید در این راستا برنامه‌ای به منظور اشغال حوزه‌های نفتی عربستان سعودی و حوزه‌های نفتی شیخ‌نشینهای خلیج‌فارس و حتی استخراج نفت فلات قاره ایران تنظیم گردید که احتمال توفیق اجرای آن را بسیار زیاد می دانستند.[۳۵]

تولیدات نفت در این نواحی به تنهائی می تواند نیازمندیهای امریکا و متحدان

وی را برآورده سازد. اقدامات بازدارنده نیروهای شوروی در اقیانوس هند، بیش از دریای مدیترانه قابل کنترل است. زیرا، آنها خیلی سریع تر و آسان تر می توانند نیروهای خود را راهی مدیترانه کنند.[۳۶] در یک گزارش مربوط به برنامه ریزی، که برای پیش گیری از حوادث در پنتاگون تهیه شده، آمده است که رفت و آمد وديد و بازدیدهای مستمر و بی سر و صدای ناوگان جنگی امریکا، در اقیانوس هند، جدی بودن نیات امریکا را نمایان می سازد و به مخالفین نیز هشدار و فرصت می دهد که مراقب اعمال خود باشند.[۳۷] برخلاف اطمینان خاطر وزیر دفاع امریکا مبنی بر اینکه امکان اقدام نظامی و توسل به زور علیه کشورهای حوزه خلیج فارس میسر است،[۳۸] از نظر نظامی و سیاسی دست یازیدن به چنین اقداماتی آسان به نظر نمی رسید. حتی وزیر امور خارجه امریکا اعتراف می‌کرد، در صورت توسل به زور، عکس العمل شوروی را هم باید در نظر گرفت.[۳۹] به علاوه نیروهای شکست خورده اعراب به احتمال زیاد، به خرابکاری در حوزه نفتی می پرداختند و زمان لازم برای مرمت چاههای نفت ممکن بود، خیلی بیشتر از مذاکره به منظور حصول توافق بین طرفین باشد. نیروهای امریکائی به فرض متصرف شدن حوزه های نفتی با حملات انتقامی ملیون عرب مواجه می شدند. از عکس العمل اروپائیان در مقابل تحریم نفتی در گذشته، واضح بود که امریکا می بایست به تنهائی دست به کار می شد و حتی ممکن بود با مخالفت دوستان ثابت قدم خود نیز روبرو گردد. البته این نمی توانست امر مطلوبی باشد، بعید نبود که این اقدام به جنگ عمومی منجر گردد.

با توجه به اعتراض های قابل ملاحظه نسبت به مداخله نظامی یک جانبه امریکا، دوباره مطرح کردن این تهدید را می توان نتیجه سردرگمی سیاست مداران و برنامه ریزان سیاسی امریکا پس از جنگ اکتبر دانست.[۴۰]

در سال ۱۹۷۶، اکینز، که دو سال قبل از جنگ سفیر امریکا در عربستان سعودی بود طی گفتگوئی پیرامون بحران انرژی، به وضع روانی امریکائیان اشاره کرد و اظهار داشت، اگر تحریم نفتی ۶ ماه دیگر هم ادامه می یافت، بازهم تردید داشتم که مسئله انرژی جدی تر از امروز مطرح می شد، اما دستوراتی که از واشنگتن به من می رسید با هیستری، مرز مشترکی داشت.[۴۱]

به هنگام بحران، نظر به اینکه امریکا احساس می‌کرد در انزوا قرار گرفته،

اقدامات یک جانبه خود را افزایش داد. در واقع تمایل به مداخله نظامی و حضور در منطقه به منظور حفظ منافع حیاتی، بدون مشورت و توجه به نظریات متحدان نتیجه تجربیاتی بود که امریکا، طی بحران کسب و درک کرد که در بعضی مواقع نباید زیاد روی متحدان خود حساب کند. پس از رفع گرفتاری از ویتنام این بار دوم بود که امریکا احساس انزوا می‌کرد. مقامات امریکائی عقیده داشتند که تنها از امریکا می توان انتظار داشت که منافع غرب را در اقیانوس هند حفظ کند. دریادار توماس مورر(*) پیشنهادهایی مبنی بر حضور نظامی ناتو در اقیانوس هند را رد کرد. وی گفت که:

> «کشورهای عضو ناتوپیمان مذکور را مربوط به محدوده جغرافیایی خاص می‌دانند و این محدوده شامل اقیانوس هند نمی‌گردد... منافعی که فرد فرد کشورهای اروپای غربی، فرانسه، بریتانیا وژاپن ممکن است در اقیانوس هند، مانند امریکا داشته باشند، ارتباط نزدیکی با مسائل اقیانوس هند دارد. مع‌الوصف آنها علاقه‌ای به شرکت در اقدامات امریکا ندارند.» (۴۲)

تهدید امریکا به اقدام نظامی علیه کشورهای واقع در شمال غرب اقیانوس هند، مبین این نکته است که آن کشورها متوجه باشند که اقدامات آنها، ایالات متحده را عمیقاً نگران کرده است. آنها باید بدانند تحریم نفتی متقابلاً برای خود آنها نیز اثرات منفی دارد و باید منتظر پی آمدهای آن باشند.

این تهدیدها و اقدامات همچنین هشدار غیر مستقیمی به متحدان غربی امریکا بود که متوجه خطرهای فاجعه‌آمیز ناگهانی منجمله تحریم نفتی در آینده باشند، و بدانند که در صورت عدم آمادگی و فاصله گرفتن از سیاست امریکا بروخامت اوضاع افزوده خواهد شد. در زمانی که موضوع تهدید امریکا، به طور علنی، مورد گفتگو کیسنجر و شلزینگر بود، ایالات متحده، با متحدین خود پیرامون اقداماتی که باید برای ذخیره‌سازی نفت، اعتبارات نفتی، تاکتیک چانه‌زدن با تولیدکنندگان نفت صورت گیرد مشغول بحث و مذاکره و مشاجرات سختی بود. (۴۳)

این تهدیدات و اقدامات موجب کنجکاوی افکار عمومی در قبال سیاست امریکا در خلیج فارس شده بود.

(*) Thomas Aoorer

همزمان با این تحولات، کیسنجر با عربستان سعودی و ایران، پیرامون تشکیل کمیسیونهای مشترک به منظور گسترش همکاریهای اقتصادی و نظامی با کشورهای خلیج فارس بود. مجموع این اقدامات سوءظن کشورهای منطقه را از نیات امریکا برانگیخته بود. در نتیجه این دولتها نسبت به ابتکارات امریکا با نظر بدبینی و احتیاط نگاه می‌کردند.

سران کشورهای عضو اوپک، در ماه مارس ۱۹۵۷ ضمن حمایت از این کشورها، آمادگی خود را برای مقابله با تهدیدات امریکا و همچنین اتخاذ موضع واحد، در هر زمان که ایجاب کند، به خصوص هنگام مداخله نظامی اعلام داشتند.

در نتیجه، استدلال نیکسون در رابطه با این تحولات در کنگره با استقبال روبرو نگردید. کنگره علاقمند بود اختیارات جنگی رئیس جمهور محدود شود.

اعضاء کنگره معتقد بودند که امریکا در سیاست خارجی خود باید جانب حزم و احتیاط را از دست ندهد و خویشتن‌داری را پیشه کند.(٤٤)

سناتور استورات سمینگتن (*) در مجلس سنا اظهار داشت:

«اگر ما برای نیروی دریائی خود وضعیتی رابه وجود آوریم که به موجب آن هر جا که می‌خواهد برود و هر کار که می‌خواهد بکند، در اینصورت برای دولت امریکا این وضعیت را بوجود آورده‌ایم که همیشه در جائی حضور داشته باشیم و به کاری هم دست بزنیم.»(٤٥)

در نتیجه این مباحثات و مشاجرات،، دولت نیکسون مجبور شد، علاوه بر مجموعه دلایل قبلی در توجیه حضور نظامی در اقیانوس هند، دلیل دیگری که ظاهراً متناقص با دلایل قبلی بود ارائه دهد. دولت نیکسون براساس این دلیل اظهار داشت حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند، موجب گسترش مناسبات حسنه میان کشورهای ساحلی خواهد شد.

ویلیام کلمنتس(**) قائم مقام وزیر دفاع امریکا در تأئید این نظریه اظهار داشت، کشورهایی نظیر پاکستان، ایران، عربستان سعودی، کویت واتیوپی با حضور نظامی ما احساس امنیت بیشتری خواهند کرد.(٤٦) در ماه نوامبر ۱۹۷٤ ناو هواپیمابر

(*) Stuart Symington

(**) William Clements

امریکا وابسته به نیروی ویژه در اقیانوس هند در مانور پیمان سنتو موسوم به «میدلینگ ۷۴» (*) در دریای عرب شرکت کرد. این بزرگترین مانور پیمان مذکور در دریای عرب بود که تا آن زمان برگزار شده بود.

شرکت امریکا در مانور مذکور اهداف گوناگون را دنبال می‌کرد. آینده نیروی خاورمیانه مستقر در بحرین زیر سئوال قرار داشت، شرکت در این مانور می توانست نیاز به این نیروها و توانایی و مفید بودن و پذیرش آن از سوی دولتهای منطقه را به نمایش گذارد.

دیگر اینکه، این مانور حاصل پیامی برای شوروی و حتی متحدین امریکا بود، مبنی بر اینکه ارتباط و مناسبات امریکا با قدرت های عمده منطقه با وجود تمام اختلافات، همچنان پا برجا مانده است. نتیجه دیگرمانور یاد شده آن بود که نیروهای شرکت کننده در مانور، که در مرحله ای از زمان، حالت خصمانه ای در مقابل کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به خود گرفته بودند، تحت پرچم یک پیمان رسمی منطقه‌ای گرد آمده بودند. این موضع ممکن بود اعتراض آن کشورها را، در آینده نسبت به حضور نظامی امریکا کاهش دهد.[۴۷]

اهمیت حضور نظامی امریکا، از سال ۱۹۷٤ به عنوان پشتوانه و بخشی از دیپلماسی این کشور در کشورهای ساحلی شمال غربی اقیانوس هند، کاهش یافت. اما این حضور نظامی کماکان، به صورت رابطه و حلقه اتصالی میان شرکت گسترده امریکا در برنامه های دفاعی ایران و عربستان سعودی و نیز شیخ نشینهای خلیج فارس، خودنمایی می‌کرد. میزان این امر، به حدی بود که هر نمود دیگر از دیپلماسی امریکا در اقیانوس هند را، از رشد و گسترش بازداشت.

· آمار و ارقام فروش اسلحه امریکا به کشورهای حوزه خلیج فارس، نشان دهنده میزان افزایش زیاد دخالت امریکا در منطقه بعد از جنگ اکتبر بوده است. میزان سفارش اسلحه از سوی کشورهای حوزه خلیج فارس در سال ۱۹۷۰ بالغ بر ۱۲۸ میلیون دلار بود. این مبلغ در سال ۱۹۷۱ به ٤۹۲ میلیون دلار، در سال ۱۹۷۲ به ۸۷۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳ به ۲/۱۹۳ میلیون دلار، در سال ۱۹۷٤ به ٤/٤۰۰ میلیون دلار و

(*) Midlink 74

در سال ۱۹۷۵ به ٤/٤۹۲ میلیون دلار بالغ گردید.(٤٨)

در اوائل سال ۱۹۷٤، امریکا نسبت به معاملات «اسلحه در مقابل نفت»، که کشورهای اروپائی آن را دنبال می‌کردند، نظر انتقادی داشت. اما در پایان سال به وضوح پیدا بود که امریکا موضع محتاطانه خود را ترک کرده است. در تائید این مطلب باید متذکر شویم که در یک کنفرانس مطبوعاتی از شلزینگر سوال شد که بنظر می رسد میان سیاست امریکا که خواهان بالا بردن توان این کشور جهت مداخله نظامی در خلیج فارس است و خط مشی دیگر ایالات متحده که کشورهای خلیج فارس را مسلح می‌کند و به آنها اسلحه به مقادیر زیاد می فروشد ناسازگاری وجود دارد. وی اظهار داشت این موضوع مورد بحث و مشاجرات فراوان بود اما امریکا فعلاً سیاست فروش اسلحه را در اولویت قرار داده است، زیرا فروش اسلحه به بهبود مناسبات کمک می‌کند.(٤٩)

بدین ترتیب ایالات متحده، با فروش اسلحه به نحو اجتناب ناپذیری درگیر مسائل منطقه ای شد.

مناسبات امریکا با عربستان سعودی، ایجاب می‌کرد که تجدید نظر اساسی نسبت به امکانات دفاعی عربستان سعودی بعمل آید. گارد ملی عربستان که برای حفظ نظم و مهار کردن عناصر مخالف دولت در میان قبایل مختلف این کشور فعالیت می‌کرد، همچنین برای سایر اهداف این کشور تا سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ کافی بنظر می رسید.

مع الوصف ایالات متحده در اساس تشکیلات نیروی هوائی و دریائی عربستان تجدیدنظر کرد و آن را تجدید سازمان داد. مقامات رسمی امریکا از جمله ژوزف سیسکواظهار کردند که نیروی دریائی سعودیها در خارج از آبهای ساحلی خود قابلیت دفاعی و رزمی چندانی ندارد. این نیرو باید به حدی تقویت گردد که بتواند، در حفظ و حراست خطوط دریائی در خلیج فارس و دریای سرخ نقشی عهده‌دار گردد.(٥٠)

این برنامه ها نشانگر این بود که به نقش امنیتی عربستان به میزان قابل توجهی افزوده شده است. ایران کماکان به صورت کانون سیاست امریکا در میان کشورهای ساحلی واقع در شمال غربی اقیانوس هند بود. فروش هر نوع و هر سیستم

تسلیحاتی که شاه درخواست می‌کرد به ایران بلامانع بود. در میان سلاحها و تجهیزات و وسائل دفاعی که ایران از سالهای ۱۹۷٤ و ۱۹۷٦ سفارش داد شش فروند ناوشکن اسپورانس (که بعدها به چهار فروند کاهش یافت)، سه فروند زیردریائی با موتور دیزل بود. همه این کشتی های جنگی و زیردریائی ها که سفارش آن داده شده بود تا قبل از اوائل سالهای دهه ۱۹۸۰ وارد خدمت نمی شد. هدف شاه از خرید این تجهیزات دریائی این بود که توانائی ایران را در شمال اقیانوس هند افزایش دهد.[۵۱]

معامله سلاحهای دریائی میان امریکا و ایران، تنها بخش کوچکی از همکاری بسیار گسترده دو کشور در زمینه های دفاعی بوده است. امریکا ایستگاه بسیار پیشرفته الکترونیکی برای جمع آوری اطلاعات از شوروی، در ایران احداث و از آنها برای اهداف خود استفاده کرد و همچنان به فروش تسلیحات پیشرفته ادامه داد.

نکته ای که درباره حضور نظامی امریکا در منطقه باید متذکر شویم، این است که پس از جنگ اکتبر فروش اسلحه به مقادیر زیاد به کشورهای خلیج فارس و به همراه آن دخالت در برنامه ریزی امنیت این کشورها را باید دو جلوه پر اهمیت سیاست خارجی امریکا در قبال اقیانوس هند دانست. این سیاست به علت ترس از تهدیدات نسبت به خطوط دریائی یا ترس از افزایش فعالیت های سیاسی شوروی نبود، بلکه بیشتر پاسخ به تهدیدات دولتهای محلی دائر بر تحریم نفت و یا کم کردن تولید وهمچنین اهمیت پیدا کردن منطقه در اقتصاد بین المللی بوده است. ارزش حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند به نظر آن دولت در حمایت از کشورهای منطقه بوده و امریکا این نوع همکاریها را مفید دانسته است.

اعضای دولت نیکسون بر این باور بودند چنانچه کشورهای منطقه از امریکا مجدداً فاصله بگیرند حضور این نیروها می تواند مفهوم خاص خود را داشته باشد.

بدیهی است این فرضیه اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم حضور دریایی شوروی در منطقه و فعالیت های دیپلماسی این دولت، در تعیین سیاست خارجی امریکا در اقیانوس هند و حضور نظامی آن دولت در منطقه بی تأثیر بوده است.[۵۲]

پس از جنگ اکتبر برای مقابله با شوروی، دولت نیکسون و فورد دست به کار تجهیز دیاگو گارسیا شدند و شلزینگر در واکنش نسبت به استفاده شوروی از

تأسیسات بند بربره سومالی عقیده داشت:

«گر چه ما ترجیح می‌دهیم که حضور نظامی شوروی در منطقه افزایش نیابد، اما بنظر می‌رسد که شوروی در صدد چنین افزایشی است. از آنجا که ایجاد توازن موثر در زمینه نظامی برای حفظ ثبات وامنیت منطقه در این ناحیه از جهان که از اهمیت بسیار زیادی برای بهبود اقتصاد دنیای صنعتی برخوردار است، اساسی و کلیدی می‌باشد، احساس می‌کنیم که نیازمند به ایجاد پایگاه و تاسیسات لوژستیکی هستیم که به ما امکان می‌دهد حضور خود را حفظ وتقویت کنیم. به نظر ما در این دوره که مرحله انتقالی برای ایجاد روابط بین قدرتها است، در بین کشورهای غربی تنها امریکا است که نیرو وتوانائی چنین اقدامی را دارد و می‌تواند تعادل و توازن را در منطقه محفوظ نگهدارد.»[۵۳]

مقامات رسمی دولت نیکسون و فورد در اثبات این موضوع که حتی حضور اندک شوروی هم برای خطوط ارتباطی تهدید کننده است، تلاش نمی‌کردند، هر چند وزیر دفاع امریکا قبلاً گفته بود که ۸۵ درصد فعالیت دریائی شوروی در اقیانوس هند در خلیج عدن نزدیک به خطوط دریائی که نفت کش ها از آن عبور می‌کنند متمرکز است. نامبرده ضمناً گفته بود از مانور اوکین(*) چنین برمی آید که فعالیت نیروی دریائی شوروی در دریای عرب برای تمرین ایجاد ممانعت جهت حرکت کشتیها است.

مع الوصف باید گفت که با توجه به تعداد واحدهای دریایی شوروی در اقیانوس هند و تاسیسات ساحلی که برای تامین سوخت و سایر تجهیزات و حفظ پشتیبانی که در اختیار آن دولت بود، چنین برداشتی درست بنظر نمی رسید.

وزیر دفاع امریکا ارزیابی کرده بود در یک جنگ دریائی احتمالی، ممکن است شوروی عقب‌نشینی از اقیانوس هند را مطلوب بداند.[۵۴]

به طوریکه از اظهارات مقامات امریکایی برمی آمد، دولت فورد علاقمند بود با محروم کردن شوروی از این امتیاز، از اعتبار آن دولت بکاهد.

محروم ساختن شوروی از این امتیاز را می توان، هم از طریق خروج طرفین از اقیانوس هند و یا از راه ایجاد تعادل و توازن نظامی حفظ کرد. اما امریکا برای دسترسی به اهداف دیگر مایل نبود به حضور نظامی خود در اقیانوس هند پایان دهد.

(*) Okean

نتیجه:

از سال ۱۹۷۵ تا کنون میان تحلیل گران متخصص در امور اقیانوس هند تاکید بیشتر به رقابت بین دو ابرقدرت در منطقه بوده است. فعالیت های شوروی در افریقا از سوی دولت فورد به عنوان دلیلی علیه ادامه گفت و گوهای کنترل تسلیحات دریائی تلقی گردید. کارتر، با اینکه پیشنهاد ادامه گفتگوها را کرده بود به علت دخالت شوروی در شاخ افریقا در سال ۱۹۷۸، آن را به حالت تعلیق درآورد.

با تمام بیم و هراسی که نسبت به نیات و اهداف شوروی در دریای سرخ، افغانستان و سایر نقاط منطقه در امریکا وجود داشت، اما تشکیلات و تعداد واحدهای نیروی دریائی امریکا، بیش از آنچه در جریان جنگ اکتبر وجود داشت، توسعه نیافت.

آنچه موجب گسترش نیروی دریائی امریکا در اقیانوس هند که سرانجام منجر به ایجاد ناوگان مستقل اقیانوس هند گردید حضور و تهدید شوروی نبود، بلکه به دنبال شرایط و مسائلی بود که در خلیج فارس بوجود آمد. علاقه اصلی امریکا به حضور در اقیانوس هند، همان تضمین صدور بلاوقفه نفت ازخاورمیانه و مقابله با تهدیدهای احتمالی دولتهای منطقه می باشد. تاثیر حضور دریائی شوروی، در گسترش حضور نظامی امریکا در منطقه از اهمیت کمی برخوردار بوده است.

1. See, for example, K. C. Beazley and I. Clark, *Politics of Intrusion: The Super Powers and the Indian Ocean* (Sydney: Alternatives Publishing Cooperative, Ltd., 1979), Chapters 1–3.

2. *Department of State Bulletin* (hereafter referred to as *DSB*) 64 (March 22, 1971):384.

3. *DSB* 66 (March 13, 1972):380.

4. Quoted in statement by Sen. Clairborne Pell in U.S. Congress, Senate, Subcommittee on Military Construction of the Committee on Armed Services, *Military Construction Authorization FY 1975, Hearings*, 93rd Cong., 2d sess., July 10, 11, 12, and 18, 1974, p. 493.

5. J. M. McNaughton, "Agnew Hints US Might Fill Void in South Pacific Left by the UK Pullout," *International Herald Tribune*, January 11, 1970.

6. *DSB* 64 (March 22, 1971):380.

7. Philip Darby, *British Defence Policy East of Suez 1947–1968* (London: Oxford University Press, 1973), p. 325.

8. An example can be found in the navy's share of total defense spending. In fiscal year 1968 the navy received 27.5 percent; in FY 1970, 29.6 percent; in FY 1973, 31.6 percent; and in FY 1975, 31.9 percent (Australia, Parliament, Legislative Research Service, *The Strategic Position in the Indian Ocean*, September 23, 1974, p. 1).

9. *DSB* 65 (August 23, 1971):201–202.

10. U.S., Congress, House, Subcommittee on Foreign Policy and Economic Affairs of the Committee on Foreign Affairs, *Foreign Policy Implications of the Oil Crisis, Hearings*, 93rd Cong., 1st sess., May 1973, pp. 152–154.

11. U.S., Congress, House, Committee on Foreign Affairs, Subcommittee on the Near East and South Asia, *US Interests in and Policy Toward the Persian Gulf, Hearings*, 92nd Cong., 2nd sess., February and August 1972, p. 146.

12. Ibid., p. 23.

13. R. J. Levine, "Armed Force and Scarce Materials," *Wall Street Journal*, July 17, 1974.

14. See, for example, J. M. McConnell and A. M. Kelly, *Superpower Naval Diplomacy in the Indo-Pakistani Crisis*, Professional Paper no. 108 (Arlington, Va.: Center for Naval Analysis, February 1973).

15. Spier's successor as director of the Bureau of Political-Military Affairs, Seymour Weiss, was pleased to suggest some years later that the

اقدامات یک جانبه خود را افزایش داد. در واقع تمایل به مداخله نظامی و حضور در منطقه به منظور حفظ منافع حیاتی، بدون مشورت و توجه به نظریات متحدان نتیجه تجربیاتی بود که امریکا، طی بحران کسب و درک کرد که در بعضی مواقع نباید زیاد روی متحدان خود حساب کند. پس از رفع گرفتاری از ویتنام این بار دوم بود که امریکا احساس انزوا می‌کرد. مقامات امریکائی عقیده داشتند که تنها از امریکا می توان انتظار داشت که منافع غرب را در اقیانوس هند حفظ کند. دریادار توماس مورر(*) پیشنهادهایی مبنی بر حضور نظامی ناتو در اقیانوس هند را رد کرد. وی گفت که:

«کشورهای عضو ناتوپیمان مذکور را مربوط به محدوده جغرافیایی خاص می‌دانند و این محدوده شامل اقیانوس هند نمی‌گردد... منافعی که فرد فرد کشورهای اروپای غربی، فرانسه، بریتانیا وژاپن ممکن است در اقیانوس هند، مانند امریکا داشته باشند، ارتباط نزدیکی با مسائل اقیانوس هند دارد. مع‌الوصف آنها علاقه‌ای به شرکت در اقدامات امریکا ندارند.» [۴۲]

تهدید امریکا به اقدام نظامی علیه کشورهای واقع در شمال غرب اقیانوس هند، مبین این نکته است که آن کشورها متوجه باشند که اقدامات آنها، ایالات متحده را عمیقاً نگران کرده است. آنها باید بدانند تحریم نفتی متقابلاً برای خود آنها نیز اثرات منفی دارد و باید منتظر پی آمدهای آن باشند.

این تهدیدها و اقدامات همچنین هشدار غیر مستقیمی به متحدان غربی امریکا بود که متوجه خطرهای فاجعه‌آمیز ناگهانی منجمله تحریم نفتی در آینده باشند، و بدانند که در صورت عدم آمادگی و فاصله گرفتن از سیاست امریکا بروخامت اوضاع افزوده خواهد شد. در زمانی که موضوع تهدید امریکا، به طور علنی، مورد گفتگو کیسنجر و شلزینگر بود، ایالات متحده، با متحدین خود پیرامون اقداماتی که باید برای ذخیره‌سازی نفت، اعتبارات نفتی، تاکتیک چانه‌زدن با تولیدکنندگان نفت صورت گیرد مشغول بحث و مذاکره و مشاجرات سختی بود. [۴۳]

این تهدیدات و اقدامات موجب کنجکاوی افکار عمومی در قبال سیاست امریکا در خلیج فارس شده بود.

(*) Thomas Aoorer

همزمان با این تحولات، کیسنجر با عربستان سعودی و ایران، پیرامون تشکیل کمیسیونهای مشترک به منظور گسترش همکاریهای اقتصادی و نظامی با کشورهای خلیج فارس بود. مجموع این اقدامات سوءظن کشورهای منطقه را از نیات امریکا برانگیخته بود. در نتیجه این دولتها نسبت به ابتکارات امریکا با نظر بدبینی و احتیاط نگاه می‌کردند.

سران کشورهای عضو اوپک، در ماه مارس ۱۹۵۷ ضمن حمایت از این کشورها، آمادگی خود را برای مقابله با تهدیدات امریکا و همچنین اتخاذ موضع واحد، در هر زمان که ایجاب کند، به خصوص هنگام مداخله نظامی اعلام داشتند.

در نتیجه، استدلال نیکسون در رابطه با این تحولات در کنگره با استقبال روبرو نگردید. کنگره علاقمند بود اختیارات جنگی رئیس جمهور محدود شود.

اعضاء کنگره معتقد بودند که امریکا در سیاست خارجی خود باید جانب حزم و احتیاط را از دست ندهد و خویشتن‌داری را پیشه کند.(٤٤)

سناتور استورات سمینگتن (*) در مجلس سنا اظهار داشت:

> «اگر ما برای نیروی دریائی خود وضعیتی رابه وجود آوریم که به موجب آن هر جا که می‌خواهد برود و هر کار که می‌خواهد بکند، در اینصورت برای دولت امریکا این وضعیت را بوجود آورده‌ایم که همیشه در جائی حضور داشته باشیم و به کاری هم دست بزنیم.»(٤٥)

در نتیجه این مباحثات و مشاجرات،، دولت نیکسون مجبور شد، علاوه بر مجموعه دلایل قبلی در توجیه حضور نظامی در اقیانوس هند، دلیل دیگری که ظاهراً متناقص با دلایل قبلی بود ارائه دهد. دولت نیکسون براساس این دلیل اظهار داشت حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند، موجب گسترش مناسبات حسنه میان کشورهای ساحلی خواهد شد.

ویلیام کلمنتس(**) قائم مقام وزیر دفاع امریکا در تأئید این نظریه اظهار داشت، کشورهایی نظیر پاکستان، ایران، عربستان سعودی، کویت واتیوپی با حضور نظامی ما احساس امنیت بیشتری خواهند کرد.(٤٦) در ماه نوامبر ۱۹۷٤ ناو هواپیمابر

(*) Stuart Symington

(**) William Clements

امریکا وابسته به نیروی ویژه در اقیانوس هند در مانور پیمان سنتو موسوم به «میدلینگ ۷۴» (*) در دریای عرب شرکت کرد. این بزرگترین مانور پیمان مذکور در دریای عرب بود که تا آن زمان برگزار شده بود.

شرکت امریکا در مانور مذکور اهداف گوناگون را دنبال می‌کرد. آینده نیروی خاورمیانه مستقر در بحرین زیر سئوال قرار داشت، شرکت در این مانور می توانست نیاز به این نیروها و توانایی و مفید بودن و پذیرش آن از سوی دولتهای منطقه را به نمایش گذارد.

دیگر اینکه، این مانور حاصل پیامی برای شوروی و حتی متحدین امریکا بود، مبنی بر اینکه ارتباط و مناسبات امریکا با قدرت های عمده منطقه با وجود تمام اختلافات، همچنان پا برجا مانده است. نتیجه دیگرمانور یاد شده آن بود که نیروهای شرکت کننده در مانور، که در مرحله ای از زمان، حالت خصمانه ای در مقابل کشورهای عربی حوزه خلیج‌فارس به خود گرفته بودند، تحت پرچم یک پیمان رسمی منطقه‌ای گرد آمده بودند. این موضع ممکن بود اعتراض آن کشورها را، در آینده نسبت به حضور نظامی امریکا کاهش دهد.[۴۷]

اهمیت حضور نظامی امریکا، از سال ۱۹۷٤ به عنوان پشتوانه و بخشی از دیپلماسی این کشور در کشورهای ساحلی شمال غربی اقیانوس هند، کاهش یافت. اما این حضور نظامی کماکان، به صورت رابطه و حلقه اتصالی میان شرکت گسترده امریکا در برنامه های دفاعی ایران و عربستان سعودی و نیز شیخ نشینهای خلیج‌فارس، خودنمایی می‌کرد. میزان این امر، به حدی بود که هر نمود دیگر از دیپلماسی امریکا در اقیانوس هند را، از رشد و گسترش بازداشت.

· آمار و ارقام فروش اسلحه امریکا به کشورهای حوزه خلیج‌فارس، نشان دهنده میزان افزایش زیاد دخالت امریکا در منطقه بعد از جنگ اکتبر بوده است. میزان سفارش اسلحه از سوی کشورهای حوزه خلیج‌فارس در سال ۱۹۷۰ بالغ بر ۱۲۸ میلیون دلار بود. این مبلغ در سال ۱۹۷۱ به ٤۹۲ میلیون دلار، در سال ۱۹۷۲ به ۸۷۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳ به ۲/۱۹۳ میلیون دلار، در سال ۱۹۷٤ به ٤/٤۰۰ میلیون دلار و

(*) Midlink 74

در سال ۱۹۷۵ به ٤/٤۹۲ میلیون دلار بالغ گردید.[٤٨]

در اوائل سال ۱۹۷٤، امریکا نسبت به معاملات «اسلحه در مقابل نفت»، که کشورهای اروپائی آن را دنبال می‌کردند، نظر انتقادی داشت. اما در پایان سال به وضوح پیدا بود که امریکا موضع محتاطانه خود را ترک کرده است. در تائید این مطلب باید متذکر شویم که در یک کنفرانس مطبوعاتی از شلزینگر سوال شد که بنظر می رسد میان سیاست امریکا که خواهان بالا بردن توان این کشور جهت مداخله نظامی در خلیج فارس است و خط مشی دیگر ایالات متحده که کشورهای خلیج فارس را مسلح می‌کند و به آنها اسلحه به مقادیر زیاد می فروشد ناسازگاری وجود دارد. وی اظهار داشت این موضوع مورد بحث و مشاجرات فراوان بود اما امریکا فعلاً سیاست فروش اسلحه را در اولویت قرار داده است، زیرا فروش اسلحه به بهبود مناسبات کمک می‌کند.[٤٩]

بدین ترتیب ایالات متحده، با فروش اسلحه به نحو اجتناب ناپذیری درگیر مسائل منطقه ای شد.

مناسبات امریکا با عربستان سعودی، ایجاب می‌کرد که تجدید نظر اساسی نسبت به امکانات دفاعی عربستان سعودی بعمل آید. گارد ملی عربستان که برای حفظ نظم و مهار کردن عناصر مخالف دولت در میان قبایل مختلف این کشور فعالیت می‌کرد، همچنین برای سایر اهداف این کشور تا سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ کافی بنظر می رسید.

مع الوصف ایالات متحده در اساس تشکیلات نیروی هوائی و دریائی عربستان تجدیدنظر کرد و آن را تجدید سازمان داد. مقامات رسمی امریکا از جمله ژوزف سیسکواظهار کردند که نیروی دریائی سعودیها در خارج از آبهای ساحلی خود قابلیت دفاعی و رزمی چندانی ندارد. این نیرو باید به حدی تقویت گردد که بتواند، در حفظ و حراست خطوط دریائی در خلیج فارس و دریای سرخ نقشی عهده‌دار گردد.[۵۰]

این برنامه ها نشانگر این بود که به نقش امنیتی عربستان به میزان قابل توجهی افزوده شده است. ایران کماکان به صورت کانون سیاست امریکا در میان کشورهای ساحلی واقع در شمال غربی اقیانوس هند بود. فروش هر نوع و هر سیستم

تسلیحاتی که شاه درخواست می‌کرد به ایران بلامانع بود. در میان سلاحها و تجهیزات و وسائل دفاعی که ایران از سالهای ۱۹۷٤ و ۱۹۷٦ سفارش داد شش فروند ناوشکن اسپورانس (که بعدها به چهار فروند کاهش یافت)، سه فروند زیردریائی با موتور دیزل بود. همه این کشتی‌های جنگی و زیردریائی ها که سفارش آن داده شده بود تا قبل از اوائل سالهای دهه ۱۹۸۰ وارد خدمت نمی‌شد. هدف شاه از خرید این تجهیزات دریائی این بود که توانائی ایران را در شمال اقیانوس هند افزایش دهد.[٥١]

معامله سلاحهای دریائی میان امریکا و ایران، تنها بخش کوچکی از همکاری بسیار گسترده دو کشور در زمینه‌های دفاعی بوده است. امریکا ایستگاه بسیار پیشرفته الکترونیکی برای جمع‌آوری اطلاعات از شوروی، در ایران احداث و از آنها برای اهداف خود استفاده کرد و همچنان به فروش تسلیحات پیشرفته ادامه داد.

نکته‌ای که درباره حضور نظامی امریکا در منطقه باید متذکر شویم، این است که پس از جنگ اکتبر فروش اسلحه به مقادیر زیاد به کشورهای خلیج‌فارس و به همراه آن دخالت در برنامه‌ریزی امنیت این کشورها را باید دو جلوه پر اهمیت سیاست خارجی امریکا در قبال اقیانوس هند دانست. این سیاست به علت ترس از تهدیدات نسبت به خطوط دریائی یا ترس از افزایش فعالیت‌های سیاسی شوروی نبود، بلکه بیشتر پاسخ به تهدیدات دولتهای محلی دائر بر تحریم نفت و یا کم کردن تولید وهمچنین اهمیت پیدا کردن منطقه در اقتصاد بین‌المللی بوده است. ارزش حضور نظامی امریکا در اقیانوس هند به نظر آن دولت در حمایت از کشورهای منطقه بوده و امریکا این نوع همکاریها را مفید دانسته است.

اعضای دولت نیکسون بر این باور بودند چنانچه کشورهای منطقه از امریکا مجدداً فاصله بگیرند حضور این نیروها می‌تواند مفهوم خاص خود را داشته باشد.

بدیهی است این فرضیه اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم حضور دریایی شوروی در منطقه و فعالیت‌های دیپلماسی این دولت، در تعیین سیاست خارجی امریکا در اقیانوس هند و حضور نظامی آن دولت در منطقه بی تأثیر بوده است.[٥٢]

پس از جنگ اکتبر برای مقابله با شوروی، دولت نیکسون و فورد دست به کار تجهیز دیاگو گارسیا شدند و شلزینگر در واکنش نسبت به استفاده شوروی از

تأسیسات بند بربره سومالی عقیده داشت:

«گر چه ما ترجیح می‌دهیم که حضور نظامی شوروی در منطقه افزایش نیابد، اما بنظر می‌رسد که شوروی در صدد چنین افزایشی است. از آنجا که ایجاد توازن موثر در زمینه نظامی برای حفظ ثبات وامنیت منطقه در این ناحیه از جهان که از اهمیت بسیار زیادی برای بهبود اقتصاد دنیای صنعتی برخوردار است، اساسی و کلیدی می‌باشد، احساس می‌کنیم که نیازمند به ایجاد پایگاه و تاسیسات لوژستیکی هستیم که به ما امکان می‌دهد حضور خود را حفظ وتقویت کنیم. به نظر ما در این دوره که مرحله انتقالی برای ایجاد روابط بین قدرتها است، در بین کشورهای غربی تنها امریکا است که نیرو وتوانائی چنین اقدامی را دارد و می‌تواند تعادل وتوازن را در منطقه محفوظ نگهدارد.»(۵۳)

مقامات رسمی دولت نیکسون و فورد در اثبات این موضوع که حتی حضور اندک شوروی هم برای خطوط ارتباطی تهدید کننده است، تلاش نمی‌کردند، هر چند وزیر دفاع امریکا قبلاً گفته بود که ۸۵ درصد فعالیت دریائی شوروی در اقیانوس هند در خلیج عدن نزدیک به خطوط دریائی که نفت کش ها از آن عبور می‌کنند متمرکز است. نامبرده ضمناً گفته بود از مانور اوکین(*) چنین برمی آید که فعالیت نیروی دریائی شوروی در دریای عرب برای تمرین ایجاد ممانعت جهت حرکت کشتیها است.

مع الوصف باید گفت که با توجه به تعداد واحدهای دریایی شوروی در اقیانوس هند و تاسیسات ساحلی که برای تامین سوخت و سایر تجهیزات و حفظ پشتیبانی که در اختیار آن دولت بود، چنین برداشتی درست بنظر نمی رسید.

وزیر دفاع امریکا ارزیابی کرده بود در یک جنگ دریائی احتمالی، ممکن است شوروی عقب‌نشینی از اقیانوس هند را مطلوب بداند.(۵٤)

به طوریکه از اظهارات مقامات امریکایی برمی آمد، دولت فورد علاقمند بود با محروم کردن شوروی از این امتیاز، از اعتبار آن دولت بکاهد.

محروم ساختن شوروی از این امتیاز را می توان، هم از طریق خروج طرفین از اقیانوس هند و یا از راه ایجاد تعادل و توازن نظامی حفظ کرد. اما امریکا برای دسترسی به اهداف دیگر مایل نبود به حضور نظامی خود در اقیانوس هند پایان دهد.

(*) Okean

نتیجه:

از سال ۱۹۷۵ تا کنون میان تحلیل گران متخصص در امور اقیانوس هند تاکید بیشتر به رقابت بین دو ابرقدرت در منطقه بوده است. فعالیت های شوروی در افریقا از سوی دولت فورد به عنوان دلیلی علیه ادامه گفت و گوهای کنترل تسلیحات دریائی تلقی گردید. کارتر، با اینکه پیشنهاد ادامه گفتگوها را کرده بود به علت دخالت شوروی در شاخ افریقا در سال ۱۹۷۸، آن را به حالت تعلیق درآورد.

با تمام بیم و هراسی که نسبت به نیات و اهداف شوروی در دریای سرخ، افغانستان و سایر نقاط منطقه در امریکا وجود داشت، اما تشکیلات و تعداد واحدهای نیروی دریائی امریکا، بیش از آنچه در جریان جنگ اکتبر وجود داشت، توسعه نیافت.

آنچه موجب گسترش نیروی دریائی امریکا در اقیانوس هند که سرانجام منجر به ایجاد ناوگان مستقل اقیانوس هند گردید حضور و تهدید شوروی نبود، بلکه به دنبال شرایط و مسائلی بود که در خلیج فارس بوجود آمد. علاقه اصلی امریکا به حضور در اقیانوس هند، همان تضمین صدور بلاوقفه نفت ازخاورمیانه و مقابله با تهدیدهای احتمالی دولتهای منطقه می باشد. تاثیر حضور دریائی شوروی، در گسترش حضور نظامی امریکا در منطقه از اهمیت کمی برخوردار بوده است.

1. See, for example, K. C. Beazley and I. Clark, *Politics of Intrusion: The Super Powers and the Indian Ocean* (Sydney: Alternatives Publishing Cooperative, Ltd., 1979), Chapters 1–3.

2. *Department of State Bulletin* (hereafter referred to as *DSB*) 64 (March 22, 1971):384.

3. *DSB* 66 (March 13, 1972):380.

4. Quoted in statement by Sen. Clairborne Pell in U.S. Congress, Senate, Subcommittee on Military Construction of the Committee on Armed Services, *Military Construction Authorization FY 1975, Hearings,* 93rd Cong., 2d sess., July 10, 11, 12, and 18, 1974, p. 493.

5. J. M. McNaughton, "Agnew Hints US Might Fill Void in South Pacific Left by the UK Pullout," *International Herald Tribune,* January 11, 1970.

6. *DSB* 64 (March 22, 1971):380.

7. Philip Darby, *British Defence Policy East of Suez 1947–1968* (London: Oxford University Press, 1973), p. 325.

8. An example can be found in the navy's share of total defense spending. In fiscal year 1968 the navy received 27.5 percent; in FY 1970, 29.6 percent; in FY 1973, 31.6 percent; and in FY 1975, 31.9 percent (Australia, Parliament, Legislative Research Service, *The Strategic Position in the Indian Ocean,* September 23, 1974, p. 1).

9. *DSB* 65 (August 23, 1971):201–202.

10. U.S., Congress, House, Subcommittee on Foreign Policy and Economic Affairs of the Committee on Foreign Affairs, *Foreign Policy Implications of the Oil Crisis, Hearings,* 93rd Cong., 1st sess., May 1973, pp. 152–154.

11. U.S., Congress, House, Committee on Foreign Affairs, Subcommittee on the Near East and South Asia, *US Interests in and Policy Toward the Persian Gulf, Hearings,* 92nd Cong., 2nd sess., February and August 1972, p. 146.

12. Ibid., p. 23.

13. R. J. Levine, "Armed Force and Scarce Materials," *Wall Street Journal,* July 17, 1974.

14. See, for example, J. M. McConnell and A. M. Kelly, *Superpower Naval Diplomacy in the Indo-Pakistani Crisis,* Professional Paper no. 108 (Arlington, Va.: Center for Naval Analysis, February 1973).

15. Spier's successor as director of the Bureau of Political-Military Affairs, Seymour Weiss, was pleased to suggest some years later that the

"People's Republic of China applauded US involvement in the area" (U.S., Congress, House, Subcommittee on the Near East and South Asia of the Committee on Foreign Affairs, *Proposed Expansion of US Military Facilities in the Indian Ocean*, 93rd Cong., 2nd sess., February/March 1974, p. 45).

16. *DSB* 66 (March 13, 1972):388.

17. *Declaration of the Indian Ocean as a Zone of Peace*, Report of the Secretary-General to Ad Hoc Committee on the Indian Ocean, A/AC 159/1, May 3, 1974, p. 8.

18. M. Bezboruah, *U.S. Strategy in the Indian Ocean: The International Response* (New York: Praeger, 1977), p. 66.

19. *New York Times*, July 26, 1973.

20. U.S., Congress, House, Subcommittee on the Near East and South Asia of the Committee on Foreign Affairs, *U.S. Interests in and Policies Toward South Asia*, 93rd Cong., 1st sess., March 1973, pp. 112–113.

21. Ibid., p. 164.

22. R. K. Ramazani, "Emerging Patterns of Regional Relations in Iranian Foreign Policy," *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975):1061.

23. U.S., Congress, Senate, Subcommittee on Foreign Assistance of the Committee on Foreign Relations, *US Military Sales to Iran*, Staff Report (Washington, D.C.: Government Printing Office, July, 1976), p. 20.

24. A. Taheri, "Politics of Iran in the Persian Gulf Region," in A. Amirie, ed., *The Persian Gulf and Indian Ocean in International Politics* (Teheran: Institute for International Political and Economic Studies, 1975), p. 145.

25. U.S., Congress, Senate, *US Military Sales to Iran*, p. 41.

26. W. Shawcross, "Banned Report Says America Left Kurds in the Lurch," *Sunday Times* (London), February 15, 1976.

27. U.S., Congress, Senate, *Military Construction Authorization FY 75*, p. 493.

28. *DSB* 69 (December 17, 1973):725.

29. U.S., Congress, House, *Proposed Expansion of US Military Facilities in the Indian Ocean*, p. 35.

30. Ibid., p. 24.

31. See statement by Alfred L. Atherton, *DSB* 71 (December 2, 1974).

32. *Christian Science Monitor*, October 3, 1974.

33. Beazley and Clark, *Politics of Intrusion*, pp. 31–33.

34. U.S., Congress, House, *Proposed Expansion of US Military Facilities in the Indian Ocean*, p. 24.

35. See, for example, *DSB* 72 (January 27, 1975):101, and *Time*, February 10, 1975.

36. *Oil Fields as Military Objectives*, Feasibility study prepared for the Committee on International Relations by the Congressional Research Service (Washington, D.C.: Government Printing Office, August 21, 1975), pp. 41–85.

37. *Time*, February 10, 1975.

38. News conference with Schlesinger at the Pentagon, January 14, 1975.

39. *DSB* 72 (January 27, 1975):101.

40. *Strategic Survey 1974* (London: International Institute for Strategic Studies, 1975), pp. 30–32.

41. Hearings before a Subcommittee of the Senate Commerce Committee, May 1976, p. 439.

42. U.S., Congress, Senate, Committee on Armed Services, *Military Procurement Supplemental–Fiscal Year 1974, Hearings on S-2999*, 93rd Cong., 2nd sess., March 1974, p. 55.

43. These views were expressed to the writer in an interview with a senior British Ministry of Defence official in London in October 1975. For further discussion see Beazley and Clark, *Politics of Intrusion*, pp. 34, 39.

44. U.S., Congress, *Oil Fields as Military Objectives*, p. 16.

45. U.S., Congress, Senate, Committee on Armed Services, *Disapprove Construction Projects on the Island of Diego Garcia, Hearing*, 94th Cong., 1st sess., June 1975, p. 38.

46. U.S., Congress, Senate, *Military Procurement Supplemental–Fiscal Year 1974*, p. 47.

47. E. Sagar, "CENTO Naval Exercises," *Hindu*, November 20, 1974.

48. U.S., Congress, House, Special Subcommittee on Investigations of the Committee on International Relations, *The Persian Gulf, 1975: The Continuing Debate on Arms Sales, Hearings*, 94th Cong., 1st sess., June-July 1975, p. 19. The figures also illustrate a point made earlier in the chapter on the increasing U.S. interest in the Gulf between 1970–73.

49. News conference with Schlesinger at the Pentagon, January 14, 1975, cited in U.S., Congress, House, Special Subcommittee on Investigations of the Committee on International Relations, *Oil Fields as Military Objectives, A Feasibility Study*, Prepared by the Congressional Research Service (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1975), p. 81.

50. U.S., Congress, House, *Persian Gulf, 1975*, p. 31.

51. U.S., Congress, Senate, *US Military Sales to Iran*, pp. 22–23.

52. U.S., Congress, Senate, *Disapprove Construction Projects on the Island of Diego Garcia*, p. 11.

53. Ibid., pp. 8, 12.
54. Ibid., p. 59.

۷ــ دیپلماسی کارتر و منطقه اقیانوس هند:
آشوک کاپور

تشریح و توضیح دیپلماسی جیمی کارتر، چندان کار آسانی نیست. گرچه بعضی از جنبه های آن مشخص و معین و از اهمیت خاصی برخوردار است، اما جوّ سیاسی دز واشنگتن و طرز رفتار و کردار پرزیدنت کارتر بما اجازه نمی دهد، میان حالات مختلف دیپلماسی وی هم‌آهنگی بیابیم. از این دوره، مسائل و موضوعات حل نشده فراوانی پیرامون امنیت بین‌المللی امریکا باقی مانده است:

آینده تنش‌زدائی (دتانت)، سالت ۲، سالت ۳، مناسبات اقتصادی و نظامی میان ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین، صلح خاورمیانه، مناسبات دو ابر قدرت در آفریقا، مسائل مربوط به سلاحهای هسته‌ای و غیر هسته‌ای، روابط امریکا و هند و غیره از جمله این موارد است.

به هنگام نوشتن این مطلب (اکتبر ۱۹۷۹) وضع عمومی سیاسی در واشنگتن این بود که با دست یازیدن به کاغذ بازی و شگردهای سیاسی وضع موجود را ادامه دهند و بگویند: همه چیز به خوبی می‌گذرد. به جای مذاکره با دوستان و دشمنان و حل و فصل مسائل تنها به گوش کردن صحبت ها اکتفا شود.

در چارچوب این سیاست مطالعه سیاست کارتر در اقیانوس هند، به خصوص مواردی چون پیشنهاد محدود ساختن نیروی دریائی یا گفتگو پیرامون ایجاد ثبات در آن منطقه، به موضوعاتی ارتباط پیدا می‌کند که کهنه شده و دیگر کاربردی ندارد. امروز مباحث مربوط به کنترل تسلیحات در اقیانوس هند از تب و تاب افتاده است.

البته اگر این تب و تاب را به دگرگونی امنیت یا احتمال آن در اوضاع و احوالی که در منطقه اقیانوس هند حکمفرما بود تعبیر کنیم، ظاهر و منطق چنین نشان می دهد که دولتها با توجه به موقعیت بین المللی ومعادلات موجود، در زمانهای خاص تصمیمات خود را گرفته و به مرحله اجرا درمی آورند. به علل تصمیم گیری های ارگانها و مجریان داخلی گاهی اوقات، دولت ها حتی اظهارنظرهای شخصیت های سیاسی را نیز که عوامل اصلی حکومت هستند، نادیده می‌گیرند.[1] بنابراین رفتار و کردار و سیاست دولتها مستقیم یا غیر مستقیم، تابع رفتار و کردار دول دیگر— دوست یا دشمن— در قبال آن دولت در صحنه بین المللی است. البته، مقام و موقعیت هر دولت، در سیستم حکومت های جهانی و سلسله مراتب در این امر تاثیر کلی دارد. وجود، سیستم بین المللی و تحولاتی که در آن صورت می‌گیرد و هر زمان در منطقه و یا ناحیه و یا موضوع خاصی متمرکز می‌گردد، موجب می شود که بر روند کنش و واکنش میان دولتها، اثر بگذارد. این امر سبب می‌گردد، عوامل مختلف داخلی، در روند تصمیم گیری در سیاست خارجی دولت های خود، به عنوان عوامل اصلی، اثر چندانی نداشته باشند.

برخلاف آنچه در نظریه فوق گفته شد، در این بخش، دیدگاه دیگری را بررسی می‌کنیم. در اینجا می خواهیم بگوئیم که جریانات و تحولات دو سیستم بین المللی و مقام و اهمیت هر دولت درآن، تنها بخش کوچکی از اتخاذ سیاست دولتها را، تشکیل می دهد. بیشتر عمل و عکس العملها در سیاست خارجی معلول عوامل مختلف داخلی، سیاست انتخابات ووعده هائی که در جریان انتخابات به مردم می دهند و مسایل نظیر آن باشد. در اینجا می خواهیم تائید کنیم که سیاستهای دولت امریکا و شوروی و حضور آنان در منطقه اقیانوس هند به قانون عمل و عکس العمل در میان دو دولت کمتر بستگی دارد، بلکه بیشتر به عوامل موثر داخلی آن دو کشور ارتباط پیدا می‌کند. برای رسیدن به این نتیجه باید ویژگی های رقابت دو ابرقدرت را بررسی کنیم.

از اواسط دهه ۱۹۵۰ ابرقدرتها، در خاورمیانه، افریقا و در جنوب آسیا و آسیای جنوب شرقی با یکدیگر به مقابله پرداختند. خواه در آنگولا، شاخ آفریقا، جنوب آفریقا، یا اقیانوس هند، برنامه ریزان سیاسی امریکا، از فعالیت ها، تحرکات و

اقدامات شوروی همواره نگرانی خود را ابراز داشته‌اند.[۲]

صف آرائی نیروهای دریائی دو ابرقدرت در برابر هم، در اقیانوس هند، از سال ۱۹۶۸ به این سو، در واقع ادامه و گسترش رقابت در دریای مدیترانه، اقیانوس آرام و سایر مناطق ساحلی جهان می باشد.

این تفسیر و نظریه از رقابت دو ابرقدرت در اقیانوس هند صحیح است ولی جامع نیست. بر اساس یک نظریه دیگر رقابت بین دو ابرقدرت دارای طبیعتی محدود است همانطور که جرج لیشتهایم(*) اشاره کرده است از کنفرانس یالتا(**) تاکنون نوعی حسن تفاهم هم میان دو کشور، وجود داشته است و اظهارات مقامات دو کشور، در مجامع عمومی و بین مردم عادی رانباید ملاک عمل قرار داد و به قول معروف زبان دیپلماسی زبان دیگری است که مفاهیم خاص خود را دارد.[۳] ادامه این وضع بدین علت است که رقابت دو ابرقدرت تحت کنترل بوده است و وضعی پیش نیامده که منافع اساسی آنها را به مخاطره بیندازد. در واقع هر دو ابرقدرت نسبت به این نظریه که امنیت بین المللی به برتری دو کشور بازیگر اصلی در صحنه سیاست جهانی، بستگی دارد، اعتقاد دارند و از آن حمایت می‌کنند. بدیهی است یک مسابقه تسلیحاتی، برای فروش تسلیحات نظامی، در سطح جهانی بین آنها وجود دارد که تاکنون تحت کنترل بوده است. البته در اقیانوس هند مسابقه تسلیحاتی وجود ندارد.

تجدید سازمان و مدرنیزه کردن تجهیزات دریائی و ناوگان جنگی و هواپیماها، بنا بر اقتضای زمان و یا بهتر بگوئیم به علت پیشرفت تکنولوژی و جبر حاصل از آن است و در مناسبات بین آنها تغییرات چندانی ایجاد نکرده است.

هر دو ابرقدرت، برای اعمال نفوذ در جهان، دارای منافع یکسانی هستند و هیچکدام در موقعیتی نیست که دیگری را از منافع شناخته شده محروم سازد.

این بازی که ابرقدرت ها، بدان مشغول هستند، ضدیت و رقابت با همدیگر

(*) Georqe Lichtheim

(**) در کنفرانس یالتا که با شرکت روزولت، چرچیل، استالین منعقد گردید دولتهای شرکت کننده بطور رسمی، ضمنی، محرمانه، کتبی وحتی شفاهی مناطق مختلف جهان را برای بعد از جنگ به حوزه‌نفوذ خود تقسیم کردند. با تمام تحولاتی که در دنیا رخ داده بنظر میرسد که این تقسیم‌بندی تقریباً بهمان نحو باقی مانده است.

نیست بلکه نوعی همسوئی و همگامی به شمار می آید. این بازی، عاملی است که موجب می شود، آن بخش از مناسبات دو ابرقدرت که در آن توافق دارند و حافظ مشترک آنها است حفظ گردد و حتی گسترش یابد.

علت همسوئی و هم آهنگی غیر رسمی میان ابرقدرت ها که جانشین موافقت نامه های حاصل از مذاکرات رسمی شده این است که موافقت نامه ها باید به طور علنی مورد قبول قرار گرفته و در مجامع قانونی دو ابرقدرت تصویب گردد. لازمه چنین کاری، پیمودن مراحل دشوار اداری، چانه زدنها و بده و بستانهای جنجال برانگیز می باشد. چنین موافقت نامه هائی در ارگانهای مختلف حکومتی هر دو ابرقدرت باید بررسی گردد. گاه ارگانها نیز اختلاف نظر شدیدی باهم دارند. در دموکراسی های غربی، به خصوص امریکا تصویب موافقت نامه های رسمی مراحل دشواری را باید طی کند و چه بسا تغییراتی که در آن داده می شود، نقض غرض باشد.

در کشورهای تک حزبی، مانند شوروی که در اینجا مورد بحث ما است طی مراحل، آسانتر بدست می آید. رویهمرفته دولت ها ترجیح می دهند به جای مذاکرات و توافق های رسمی، به توافق های پنهانی و غیررسمی و احتمالاً مبهم که نظر آنان را هم تامین سازد، بسنده کنند، مگر اینکه در آن نظام ها عوامل با نفوذی وجود داشته باشند که بدون نظر آنها نتوان کاری کرد. در اینصورت باید مدیر و یا رهبر مقتدر و با کفایتی وجود داشته باشد که جدال و درگیری بین جناحها را کاهش داده و منظور خود را عملی سازد.

از سوی دیگر وجود منافع یکسان، رقابت های علنی میان دولت مردان رقیب در هر یک از دو کشور را نفی نمی‌کند و از لحاظ عرف دیپلماسی این دو موضوع ضد ونقیض نمی باشند. این رقابت ها، حتی فوائد مخصوص به خود را نیز دارد. چنانچه تلاش برای آماده کردن پیش نویس یک موافقت نامه میان دو ابرقدرت موجب تشدید تضاد علنی میان ارگانهای حکومتی گردد تا بدان حدّ که نظام متعهد به توجه به مواضع آنها می شود. در نتیجه رقابت، دولتمردان دو ابرقدرت با مطالبی که عنوان می‌کنند، سبب می‌گردد که اختلاف بین ارگانهای داخلی فروکش کند و نظر تامین گردد البته این نیز صادق است که برخی از مقامات اداری در قبال سمت هائی که

احراز کرده‌اند خود را به اصول و عقایدی متعهد بدانند. امعان نظر در این مسئله برای رهبران سیاسی که در صدد اداره امور و ایجاد هم‌آهنگی بین ارگانها هستند بسیار حائز اهمیت خواهند بود.

از بررسی سیاست ابرقدرتها و چگونگی برداشت آنان از تحولات چنین نتیجه‌گیری می‌شود که امکان دارد، حضور دریائی آنها در اقیانوس هند، خود، روشی برای دامن زدن به شایعه وجود رقابت بین آنها باشد، تا از این رهگذر دولتمردان دو ابرقدرت بتوانند ارگانهای داخلی و حتی بین‌المللی را بیشتر زیر نظر و کنترل خود داشته باشند.

به روشنی دیده شده مثلاً هنگامی که رئیس جمهور امریکا در برابر شوروی روش سخت‌گیرانه‌ای در پیش گرفته محبوبیت وی در بین گروههای محافظه‌کار افزایش یافته است. همانگونه که کارتر در رابطه با حضور مستشاران شوروی در کوبا چنین روشی را در پیش گرفت. قبل از وی کندی نیز در مقابل شوروی در کوبا چنین کاری را کرده و نتیجه هم گرفته بود.

در تائید این مطلب یکی از مقامات امریکا بنام تام وایکر(*) گفته بود سیاست کارتر در مقابل روسها تنها برای هموار کردن راه جهت پیروزی وی در انتخابات آینده بوده است.(٤)

علاوه بر این اتخاذ چنین روشهائی از سوی روسای جمهور امریکا برای کشورهای تحت نفوذ یا هم پیمان امریکا نیز دلگرم کننده خواهد بود، زیرا، آنها به جدی بودن امریکا در پشتیبانی از آن دولتها به هنگام ضرورت تردیدی نخواهند داشت.

بنظر می‌رسد، چنین برداشتی، از دیدگاههای قبلی که حاکی از وجود رقابت بین ابرقدرت‌ها در اقیانوس هند، به علت منافع مشترک آنها باشد قابل قبولتر است.

هر دو قدرت تلاش دارند از طریق اعمال نفوذ و مداخله، کشمکش های منطقه‌ای را تحت کنترل درآورند و از گسترش آن جلوگیری کنند، هر دو ابرقدرت

(*) Tom Wicker

خواهان عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای هستند، آنهم در شرایطی که دست کم چهار قدرت یعنی هند، پاکستان، افریقای جنوبی و اسرائیل بالقوه می توانند چنین سلاحی را تولید کنند. هر دو ابرقدرت در رابطه با مقررات و قوانین دریانوردی خواهان حفظ آزادی کشتیرانی و باز نگهداشتن آبراهها هستند.

هر دو دولت علاقمندند جنبشهای انقلابی را که احتمالاً بر منافع و علائق آنها اثر منفی می‌گذارد، مهار کنند.

این موضوع به خصوص در مورد شوروی صادق است، زیرا انقلاب هائی که در خاورمیانه رخ می دهد (مانند ایران) می توانند روی بخش مسلمان‌نشین شوروی در آسیای مرکزی تاثیر بگذارد و آن مناطق را نیز به آشوب بکشد. هر دو ابرقدرت ظهور یک قدرت سوم در سیاست جهانی را با نگرانی دنبال می‌کنند هر چند در حرف وعمل مطلب دیگری بگویند.

همه این مثالها نشان می دهد، در ماوراء تصورات رقابت دریایی دو ابرقدرت در اقیانوس هند و سایر مناطق ساحلی، میان آنها، یک نوع همسوئی برای حفظ منافع مشترک، حکمفرما است.

مبالغه نیست اگر بگوئیم، بنظر می رسد این صحنه‌سازیها، یعنی وجود رقابت، بیشتر برای حفظ ظاهر و به منظور راضی نگاه داشتن عوامل با نفوذ داخلی و هم‌پیمانان در عرصه بین‌المللی می باشد. تاکنون مشاهده کرده‌ایم که این رقابت ها از حد معین تجاوز نکرده و مسئله‌ای ایجاد نشده و کنترل نیز گردیده است.

منافع امریکا در اقیانوس هند:

امریکا در اقیانوس هند دارای منافع و علائق اعلام شده زیادی است.(۵) یکی از مهمترین این منافع آنستکه این دولت می خواهد اطمینان حاصل کند که خطوط دریائی و مواصلاتی و به خصوص آبراهها، تنگه ها و گلوگاههای واقع در این حوزه که نیمی ازنفت تولیدی‌جهان از آنها عبور می‌کند، برای امریکا و متحدان وی باز باشد و اختلالی در رفت و آمد کشتی ها ایجاد نگردد.

بطور عام باید بگوئیم، برای رسیدن به این هدف داشتن قدرت کافی برای «کنترل دریا» یا «محروم کردن دیگران ازدریا» ضروری است. هر چند در حال

حاضر، اگر هدف حصول اطمینان ازجریان بلاوقفه نفت باشد،تلاش برای حضور و کنترل تمام آبهای اقیانوس هند لازم بنظر نمی رسد.

برای امریکا و متحدان آن، مکان واقعی وقوع خطر در خلیج فارس و حوزه های نفتی آن منطقه است نه سراسر اقیانوس هند، زیرا سعی امریکا و متحدان آن باید جلوگیری از عملیات احتمالی دشمن برای انسداد و یا اختلال در امر نفت رسانی از حوزه های نفتی باشد. روشن است که محافظت از گلوگاههای مهم، چون تنگه هرمز و آبهای خلیج فارس، دریای عمان و دریای عرب و غیره از اهمیت بیشتری باید برخوردار باشند.

برای اطمینان خاطر، از جریان بی وقفه نفت به کشورهای مصرف کننده، سه راه بنظر می رسد. نخست اینکه با کشورهای تولید کننده نفت مناسباتی سیاسی قابل ملاحظه و موثر و حسنه ای برقرار گردد. چنانچه اختلافات عقیدتی، امریکا و کشورهای تولید کننده نفت را از هم جدا نسازد، اگر مناسبات سیاسی میان امریکا و کشورهای مذکور به دور از کشمکش و درگیری باشد، پس دیگر نیازی به استفاده ازنیروی نظامی وجود نخواهد داشت. با تاسف باید گفت پذیرفتن و استفاده از این روش برای امریکائیها با تردید همراه بوده است. یکی به این علت که آنها در قبال اسرائیل تعهدات سنگینی دارند، دیگر اینکه ایالات متحده امریکا توسل به ابتکارهای سیاسی و کاربردی آن را زیربنای مناسبی برای مناسبات بین المللی نمی داند.

روش دوم یافتن همکار نزدیک و مطمئن در منطقه بود. نظیر شاه ایران که تجهیزات نظامی و دستورالعمل های امریکا را دریافت و از منافع آن کشور در منطقه پاسداری می‌کرد. بکار گرفتن این روش هم خود مسئله آفرین بود. گر چه برقراری چنین روابط و بده و بستان، در امور بین المللی در دوره معاصر، امکان‌پذیر است، اما باید در نظر داشت متحدان امریکا در منطقه، نظیر شاه ایران، خود پایه های لرزانی داشتند و بر یک دستگاه دولتی بی ثبات حکومت می‌کردند و ناتوانی آنها برای اداره کشور در داخل بر توانائی آنها برای اعمال قدرت و نفوذ در خارج می چربید.

کارشناسان امریکائی، خیلی زود یعنی در سال ۱۹۷۶ نسبت به توانائی شاه جهت پاسداری از خلیج فارس ابراز تردید کردند تا چه رسد به اقیانوس هند، بنابراین

ناتوانی ایران باعث شد که امریکا با حضور نظامی در خلیج‌فارس تعهداتی را به عهده بگیرد. نتیجه مهمی که از این تحولات عمده می‌توان گرفت این بود که همکاری امریکا، با یک متحد منطقه‌ای ضعیف و بی‌ثبات، خود موجب افزایش تعهدات آن کشور گردید.

ایالات متحده، نه تنها می‌بایست نیروهای خود را برای حفظ منافع غرب در زمینه صدور نفت آماده نگهدارد بلکه لازم می‌بود اطمینان حاصل کند که وضع موجود حفظ خواهد شد. لذا شیوه دیگری باید مد نظر قرار می‌گرفت.

سومین روش، شیوه «انجام دادن کار به تنهائی» است. ایالات متحده در سال ۱۹٤۸ نیروی محدودی بنام نیروی دریائی خاورمیانه را ایجاد کرد. مرکز این نیرو در بحرین بود و به فعالیت خود ادامه می‌داد، سپس، ایالات متحده امریکا، در زمانهای مناسب، تاسیسات مخابراتی و ازتباطی را در اتیوپی، ایران و استرالیا به صورت بخشی از زنجیره ارتباطی و مخابراتی آن کشور، در جهان دائر کرد. بعدها این زنجیره ارتباطی به دیاگو گارسیا و احتمالاً به افریقای جنوبی مرتبط گردید. متعاقب جنگ هند و چین در سال ۱۹۶۲— ناوگان امریکا مستقر در اقیانوس آرام به گهگاه از بنادر اقیانوس هند بازدید می‌کرد. بعداً ناوگانهای ایالات متحده مستقر در اقیانوس آرام و جنوب اقیانوس اطلس در اقیانوس هند حوزه‌های عملیاتی را که برای آنها تعیین شد، زیر پوشش قرار دادند. ابتدا موضوع دیاگو گارسیا در این رابطه مطرح نبود. تاسیسات مستقر در آن جزیره به تدریج تکمیل گردید و تکمیل تدریجی آن نشانه افزایش حضور نظامی ایالات متحده امریکا بود. تجهیز پایگاه دیاگو گارسیا بدان معنی بود که از آن پس حضور دائمی امریکا در جزیره‌ای در اقیانوس هند که تقریباً هزار میل از مناطق بحرانی در حاشیه ساحلی اقیانوس بدور است به حضور غیر دائمی ناوگانهای ایالات متحده‌مستقر در اقیانوس آرام و جنوب اقیانوس اطلس افزوده شده است. ادامه سیاست: «خودت کارت را انجام بده» توسط امریکا متداعی این مطلب بود که اعتماد و توکل به کاربرد سیاست به عنوان تحکیم پایه‌های قدرت و ادامه نفوذ امریکا در منطقه اقیانوس هند، در نظر گرفته نشده است.

تقویت تدریجی و آرام و بدون سرو صدای امریکا تلویحاً به مفهوم آن بود که میان تهدیدهای موجود در زمانهای مختلف، نسبت به منافع امریکا و قدرت نظامی آن

کشور توازن بوجود آمده است.

از نقطه نظر تاریخی لازم به یادآوری است که گسترش تدریجی حضور دریائی امریکا در اقیانوس هند ناشی از یک عکس العمل خاص نبود. بلکه ملاحظات متفاوتی در زمانهای مختلف وجود داشت. سیاست شوروی در اواخر دهه ۱۹۴۰ بهانه به دست امریکا داد که حضور نظامی خود در خاورمیانه را توجیه کند. پس از اینکه نیروی دریایی شوروی در دهه ۱۹۶۰ به تدریج و به ترتیب در دریای مدیترانه و اقیانوس هند حضور یافت، امریکا بیشتر حضور خود را موجه جلوه می داد. ورود ناوگان امریکا برای اولین بار از اقیانوس آرام به اقیانوس هند، پس از وقوع جنگ هند و چین و در سال ۱۹۶۲ صورت گرفت. در آن هنگام جو ضد چینی در امریکا، دلیل این اقدام دانسته شد. در سالهای ۱۹۶۷، ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، ایالات متحده استقرار نیروی دریایی خود را در اقیانوس هند به عنوان پاسخ به تهدیدات شوروی و نیز پشتیبانی از متحدان خود قلمداد کرد.

توسعه قدرت دریائی امریکا را در اقیانوس هند طی بحران جنوب آسیا در سال ۱۹۷۱، به عنوان تلاشی از سوی آن دولت جهت محدود کردن تعهدات شوروی نسبت به هند، جلوگیری از تهدیدات هند به پاکستان غربی و نشان دادن توانائی خود به حریف که در مقابل بازی هر مهره، مهره مناسبی در مقابل آن قرار خواهد گرفت، تلقی گردید.

در آن زمان، رقابت دو ابرقدرت، در اقیانوس هند، به معنای وادار کردن حریف به تقویت روند تشنج زدایی در عرصه بین المللی بود. در حال حاضر، وظایف و ماموریت، نیروهای دریائی امریکا را در اقیانوس هند ممکن است بشرح زیر خلاصه کرد:

۱ــ حفظ امنیت خطوط ارتباطی حمل ونقل نفت که پیوسته تردید و نگرانیهایی درباره آن وجود داشته است.

۲ــ تلاش در زمینه تثبیت قیمت نفت و مناسب بودن بهای آن که البته این نیز برای کشورهای مصرف کننده موجب نگرانی است.

۳ــ نشان دادن آمادگی این کشور به متحدان و هواداران خود که در حوالی

منطقه واقع شده‌اند.

٤ــ امکان استفاده سریع از نیروهای مستقر در این منطقه به هنگام بروز بحران،

سرانجام بنظر می رسد، هدف نهائی ایالات متحده از استقرار این نیروها اعزام زیر دریائیهای حامل موشکهای قاره‌پیما و مستقر ساختن آنها در اقیانوس هند است. بدیهی است منظور از استقرار چنین موشک هائی در خلیج بنگال و دریای عرب نشانه‌روی به سوی اهداف مستقر در خاک شوروی و چین بوده است. به طور کلی اهداف و انگیزه‌های امریکا را در استقرار نیروی دریائی خود دراقیانوس هند می توان دست کم به چهار انگیزه تقسیم کرد:

ــ نخست اینکه، رقابت بین این دو بنا بر قاعده عمل و عکس العمل استوار است. حضور یکی، حضور دیگری را به دنبال دارد.

ــ دوم که کمتر آشکار است همانطور که در پیش گفته شد، و اهمیت بیشتری هم دارد این است که هر دو ابرقدرت منافع هم‌سو و مشترکی دارند که در طول زمان این امر به اثبات رسیده است.

ــ سوم دو ابرقدرت با نشان دادن توانائی های خود درنظر دارند طرف دیگر را به مذاکره و انعقاد یک پیمان رسمی کشانده و مناسبات خود را در منطقه با قول و قرارهای قطعی تعیین و مشخص سازند. هر دو طرف گامهائی در این راه برداشته اند.

ــ چهارم رویارویی فزاینده دو ابرقدرت به مناسبات بین آنها و قدرت های منطقه‌ای ارتباط نزدیک دارد.

این انگیزه موجب عمیق‌تر شدن شکاف میان خواست ها و سیاستهای قدرتهای منطقه و ابرقدرتها گردیده است. موضوع های مختلفی در این رابطه مانند جدال شمال و جنوب، تدوین قوانین دریائی مناسب زمان، حذف یا گسترش سلاحهای هسته‌ای، ایجاد منطقه صلح در اقیانوس هند و صلح خاورمیانه و غیره وجود دارد که باید حل و فصل گردد. این چهار انگیزه به صورت عوامل موثر در مناسبات خارجی، در اقیانوس هند، هنوز هم وجود دارد و در آینده نیز موجود خواهد بود.

هرگاه تمایل به پاسخگوئی به تهدیدات خارجی انگیزه اصلی سیاست خارجی امریکا در اقیانوس هند باشد، در اینصورت افزایش تهدیدات در

اقیانوس مذکور به زعم ایالات متحده امریکا، به طور منطقی باید موجب افزایش دخالت و اعمال نفوذ این کشور در سیاست های کشورهای ساحلی اقیانوس هند گشته باشد. در مقابل نتیجه منطقی این اصل، ما با مقایسه دولت نیکسون— فورد و وزیر خارجه آنها کیسنجر و دولت کارتر و ونس وزیر خارجه و برژینسکی مشاور امنیت ملی وی در می یابیم میان اظهارات رسمی مقامات مذکور (پیرامون خطرهای فزاینده حضور نظامی شوروی و کوبا) و سیاست هائی را که عملاً این مقامات پیش گرفته اند شکافی روزافزون وجود داشته است. به عبارت دیگر حرف و هیاهو بسیار و عمل اندک بوده است.

اولین ارزیابی که پیرامون این شیوه دیپلماسی می توان کرد این است که سیاست سر و صدا دار توام بالفاظی امریکا، به شیوه سیاست های کیسنجر و کارتر سر پوشی برای سیاست عدم مداخله این کشور در اموری است که تاثیری بر منافع حیاتی امریکا ندارد. در بیشتر مواقع، امریکا در حقیقت منافع حائز اهمیتی در منطقه دارد، اما این منافع به استثناء نفت چندان حیاتی نیست. در واقع سیاست کارتر ادامه دکترین نیکسون محسوب میگردید.

از اوائل دهه ۱۹۷۰ دولت امریکا به این عقیده بود که رقابت منطقه ای جای خود را به ایجاد مراکز قدرت منطقه ای بدهد. در این مورد، دو ابرقدرت توافق ضمنی داشتند. بنابراین برای محافظت از منابع (اعم از نفت وغیره) ایجاد پل هائی بین امریکا وکشورهای اقمار و هواخواه وی که در مرکز قدرت منطقه ای قرار دارند، بسنده بود. در این صورت دیگر، اخراج نیروهای امریکا و یا برچیدن پایگاه آنها به هنگام اختلاف چندان خطری متوجه منافع امریکا نمیکرد و در مواقع عادی وجود روابط سیاسی و حضور نیروهای دریائی اندک، در منطقه کافی بود. به طوریکه حضور دریایی امریکا در اقیانوس هند ابتدا چنین بود. این ناوگان کوچک تنها وظیفه کسب اطلاعات و مخابراتی را داشت. با توجه به این ملاحظات است که تهدیدهای غیرمستقیم زبانی، برای منظورهای جانبی و اهداف غیر اصلی صورت میگیرد.

هدف های اولیه دیپلماسی ایالات متحده تلاش برای گسترش نفوذ در مناطقی بوده است که از لحاظ مواد اولیه و منابع و معادن غنی بوده اندو منظور آنها برقراری صلح در آن نواحی نبوده است.

ارزیابی دوم، با ارزیابی اول اختلاف دارد. این برداشت حاکی از این است که موضع گیری های امریکا در رابطه با عدم مداخله در اقیانوس هند که گاهی عنوان گردیده نتیجه یک سیاست منسجم نیست بلکه نتیجه مجادلات و مباحثه های بی نتیجه‌ای بوده که در امریکا بین مقامات مختلف طبقه حکم ضعیف این کشور جریان داشته است.

ضعف و دو دلی هیئت حاکم امریکا ناشی از ویژگی های اخلاقی و شخصی و رفتار و کردار کارتر بوده است. به علاوه مجادلات و اختلافهای سایروس ونس وزیر امور خارجه و برژینسکی مشاور امنیت ملی، تلاش کنگره برای اعمال نفوذ در سیاست خارجی نیز مزید بر علت شده بود. تلاش کنگره امریکا نشانه یک دگرگونی اساسی در روند اتخاذ تصمیمات سیاسی بود که فقدان اجماع و توافق عمومی بین اعضای دولت کارتر به آن تحرک بیشتری داد. این بعد قضیه البته در زمان کارتر به ظهور نرسید بلکه پس از سقوط نیکسون آغاز گردید و به هنگام اجرای سیاست آفریقایی دولت فورد/ کیسنجر آشکار شد.

دیدگاههای متفاوت مقامات امریکا:

همانطور که گفتیم، میان گفتار و کردار مقامات امریکائی، به خصوص در دوران ریاست جمهوری کارتر تفاوت عمده وجود داشت. بخشی از اختلاف نظرها و مجادلات در نتیجه جستجو برای یافتن بهترین نحوه مقابله و عکس العمل در قبال جو متغیر بین المللی از جمله اقیانوس هند به وجود می آمد. برخی دیگر از مجادلات نیز معلول جنگ قدرت بین نخبگان و بلندپایگان رده بالای امریکا بود که در نتیجه این مجادلات، با سیاست خارجی امریکا ارتباط پیدا می‌کرد. این رویارویی داخلی در زمانی که کسینجر در مسند قدرت بود (۷۶— ۱۹۶۹) بارز وهویدا بود— همانطور که کرال بل (*) یک مقام آمریکائی گفته است:

«در واقع پس از مرگ دالس در اوایل سال ۱۹۵۹ تا ارتقاء مقام دکتر کسینجر در ماه سپتامبر ۱۹۷۳، هیچ چهره مقتدری به وزارت خارجه منصوب نگردید. روی کارآمدن

(*) Carol Bell

وزرای خارجه، یکی پس از دیگری که همچون سلاطین ضعیفی بودند، موجب گشت که رقبای آنان در بخش برنامه‌ریزی سیاسی به شدت تقویت شوند. در حقیقت وزرای خارجه تابع این گروه بودند نه این گروه تابع وزیرخارجه در واقع رئیس جمهور تابع اطرافیان و وابستگان خود بود، به خصوص در دوران نیکسون، بوروکراسی عظیم پنتاگون، به ویژه در زمانی که مک نامارا وزیر دفاع بود، مراکز اطلاعاتی گسترده و پراکنده خصوصاً سازمان سیا، ستاد مشترک و روسای ستاد نیروهای سه گانه، رهبران کنگره، کارچاق کنها، گروههای فشار همه و همه رقبائی بودند که از آن نام بردیم. اینان بودند که سیاست خارجی امریکا را جمع‌بندی و خط مشی‌ها را معین می‌کردند. روشن است که با این ترکیب، سرنوشت سیاست خارجی چه خواهد بود. برای مثال بیشتر اینان دیدگاههایی پیرامون تنش‌زدایی که باید مهمترین رکن سیاست دو ابر قدرت باشد— داشتند ولی بنظر نمی‌رسید که در اظهارنظرهای خود جدی و به آن اعتقاد داشته باشند.»[۶]

پس از دوران ریاست جمهوری نیکسون بر اثر ماجرای واترگیت، مسائل و مشکلات ویژه کسینجر (مانند بمباران کامبوج، طرح ویتنامی کردن جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۹ به بعد، اختلاف ترکیه و قبرس مسئله انگولا و غیره) به طور روشن و آشکار نمایان گشت.[۷]

به منظور ارزیابی نحوه برنامه‌ریزی سیاسی، دولت مردان امریکا، در آن سالها و پس از آن در دوران کارتر بجا خواهد بود، فرضیه دیگری از سلسله تحقیقات و مطالعات انجام شده در این باره را بازگو کنیم، ج. ال. نوجی[*] عقیده داشت: «هرگاه احتمال آن بود که یکی از دیدگاههای اقلیت در دستگاه عالی تصمیم گیری پذیرفته نشود، کشمکش که به دنبال این عدم پذیرش، حادث می‌شد، به گروههای وسیعی سرایت می‌کرد، به طوریکه گسترش دامنه آن امکان داشت نتیجه کار را تغییر دهد.»[۸] این ابراز عقیده را می‌توانیم به نحو دیگری هم بیان کنیم: هرگاه مجادله و اختلاف نظر بین واحدهای تصمیم گیرنده که یک رهبر قوی داشته باشند (مانند لنین، استالین، ترومن، کندی) در گیرد، و نتیجه کار به آن رهبر قوی ارجاع گردد، با تصمیم وی موضوع حل و فصل و غائله ختم می‌گردد. برعکس چنانچه رئیس جمهور یا رهبر ضعیف، و دیدگاههای رقبا با یکدیگر اختلاف داشته و یااینکه‌مبارزه‌برسر

(*) J.L. Nogee

قدرت در رده بالا در جریان باشد در نتیجه کشمکش و مجادله به رده های پائین‌تر، سیر می‌کند و گروههای دیگر را نیز در بر می‌گیرد.

در این مرحله است که به احتمال بسیار قوی اتخاذ سیاستهای مناسب و خط مشی های عاقلانه، به علت وجود مجادله و مباحثه های بیهوده اداری که خود نتیجه نداشتن انسجام اداری و ضعف مدیریت است، غیر ممکن می‌گردد و دستورات ضد و نقیض صادر می‌گردد. ما شاهد چنین وضع تماشائی در دوران ریاست جمهوری کارتر بودیم. باید گفت این نحوه تصمیم گیری از دوران نیکسون/ کیسنجر/ فورد آغاز شده بود. رقابت بین قوه مجریه و مقننه امریکا برای کنترل سیاست خارجی بخشی از این تحولات را توجیه می‌کند.

مع الوصف تنش افقی در جناههای حکومتی امریکا نمی تواند وجود مجادلات عمودی در قوه مجریه را، توجیه کند. در قوه مجریه وجود یا فقدان یک رئیس جمهور مقتدر می تواند یک عامل تعیین کننده باشد.

برای تعیین میزان موثر بودن سیاست های امریکا در قبال تحولات اقیانوس هند به اندکی توضیح نیاز داریم. سائول. بی. کهن.[*] به درستی منطقه اقیانوس هند را به عنوان سومین منطقه ژئواستراتژیکی امریکا در جهان یعنی بعد از اروپا و اقیانوس آرام می داند.[۹]

در حال حاضر مسائل اقیانوس هند بصورت معمای دشوار و گره کور جهان سوم درآمده است. کشورهای ساحلی این اقیانوس در زمره کشورهای عمده‌ای قرار دارند که به نظم موجود اقتصادی جهان اعتقادی ندارند و خواهان نظام اقتصادی جدید بین المللی هستند. به علاوه چهار قدرت در منطقه بالقوه می توانند سلاحهای هسته ای تولید کنند (هند، پاکستان، اسرائیل و آفریقای جنوبی).این کشورها همراه با برزیل و آرژانتین، شش کشوری را تشکیل می دهند که نیمه جنوبی کره زمین را با خطر سلاح هسته‌ای روبرو ساخته و از این رهگذر مشکلاتی ایجاد کرده‌اند. مجموع این تحولات حاکی از ظهور تدریجی قدرت های دست دوم، به غیر از دو ابرقدرت در منطقه می باشد. از این میان هند، استرالیا، افریقای جنوبی در زمینه سیاسی و نظامی

(*) Saul B. Cohen

موقعیت برتری را دارند.

توانائی هند برای حضور دریائی در پهنه اقیانوس هند و فراتر از آبهای ساحلی و کمی دورتر، در حال حاضر محدود است. اندیشمندان هندی از جمله ک. م. پانیکار (*)— پیوسته از اهمیت اقیانوس هند و دفاع از آن سخن می‌گفتند.[۱۰] تا همین دوران اخیر، تاسیسات دفاعی دریائی هند در اقیانوس مذکور بودجه محدودی داشت و سیاست‌مداران نیز در فکر تقویت آن نبودند. دولت هند، از لحاظ نظامی بیشتر متوجه مرزهای خود با چین و پاکستان بود. ولی بعداً نیروهای دریائی هند قوی‌تر و مجهزتر شد. هرگاه قوای انگلیس و فرانسه در اقیانوس هند حضور نداشته باشند، هند سومین قدرت دریائی منطقه است. با توجه به وضع مناسبات هند و امریکا، نیروی دریایی هند نیز در اقیانوس هند تابع این مناسبات خواهد بود.

از دیرباز توجه استرالیا معطوف به اقیانوس آرام بوده است. اما غرب استرالیا در ساحل اقیانوس هند قرار دارد و از لحاظ اقتصادی به سوی شکوفائی و گسترش پیش می رود لذا این دولت ناگزیر به مسائل این منطقه علاقمند و حتی درگیر شده و علائق اقتصادی و فرهنگی استرالیا در اقیانوس هند رو به تزاید است.

نمونه این علاقمندی را می توان از توجه شدید استرالیا نسبت به رویدادهای دریائی اقیانوس هند و شرکت در مباحثات مربوط به ایجاد منطقه صلح درک کرد.

درباره افریقای جنوبی باید متذکر شد که توانائی دریایی این کشور در اقیانوس هند در حال حاضر محدود است و فعالیت آن در همان محدوده آبهای ساحلی متمرکز می باشد. کارشناسان افریقای جنوبی سخت در تلاشند که وزارت دفاع امریکا را متوجه اهمیت خطوط مواصلاتی دماغه امید نیک برای امنیت غرب بکنند. با توجه به مسئله تبعیض نژادی، مشکل بنظر می رسد که امریکا به طور آشکار، با این کشور در امور دفاع دریائی همکاری کند ولی سازمان ملی هوانوردی و فضاپیمائی امریکا (ناسا) برای برنامه های فضائی خود با افریقای جنوبی همکاری نزدیکی دارد.[۱۱] علاوه بر این شبکه مخابراتی سیلورماین (**) که در افریقای

(*) K.M. Panikkar
(**) Silver mine

جنوبی قرار دارد تا خلیج بنگال را زیر پوشش دارد.[۱۲] بنابراین علاقه افریقای جنوبی به منطقه اقیانوس هند آشکار است.

تحولات عمده‌ای که در میان کشورهای منطقه اقیانوس هند بوجود آمده، آینده پرتلاطمی را برای حضور نظامی امریکا ترسیم کرده است. با رشد ناسیونالیسم و وقوع انقلاب های محلی، خواسته امریکا برای «برقراری نظم به میل خود» را با ناکامی مواجه ساخته است. زیرا نیروهای بومی با داشتن سنت های قوی فرهنگی و تاریخی به سادگی چنین نظم تحمیلی را قبول نمی‌کنند کارتر و روسای جمهور بعد از او بر دولتی حکومت می‌کنند که سلطه بی چون و چرای آنها با اشکال روبرو گردیده است.

از لحاظ تاریخی واطلاع سیر جریان باید بدانیم، این دگرگونی با حوادث سالهای دهه ۱۹۷۰ شروع نشده است. در واقع ریشه های این تحولات را باید در گذشته جستجو کرد. از اواسط قرن ۱۹ به این سو، روابط بین المللی پیوسته در حال گسترش بوده و بر حجم مبادلات بین المللی به نحو چشم گیری افزوده شده است، و تعداد بازیگران صحنه هم زیادتر شده اند.

تهدید واقعی منافع جهانی امریکا از سوی موج ضد استعماری دهه ۱۹۵۰ صورت نگرفت در آن زمان امریکا به عنوان نیروی محرکه عمران و توسعه جهان سوم و نیز منبع انتقال تکنولوژی پیشرفته و متوسط شناخته می شد. امریکا نیازی نمی دید که از استقلال کشورهای مستعمره و جهان سوم بیمناک باشد. زیرا، کمک های اقتصادی و سیاست های بازرگانی این کشور، وی را قادر ساخته بود بدون زحمت و دردسر به زیربنای صنعتی و اقتصادی کشورهای جهان سوم رخنه کند. بدین ترتیب نیاز این کشورها به امریکا در آینده هم تضمین می شد.

ولی امروز اوضاع مانند گذشته نیست. در حال حاضر زیربنای اقتصادی و فرهنگی کشورهای منطقه قوی‌تر شده است و کشورهای جهان سوم در معامله با خارجی ها با تجربه‌تر و کار کشته‌تر شده اند. این کشورها به عنوان یک نیروی سوم، توانائی آن را یافته اند که از شرکت و یا قبول موافقت‌نامه های ابرقدرتها سرباز زنند. درست است که ابرقدرتها همچنان از توانائی برای بسیج نیروی نظامی و اقتصادی برخوردارند لیکن به طور قاطع مانند گذشته قدرت تحمیل اراده خود را ندارند و

نمی توانند رژیم دلخواه خود را پابرجا نگهدارند.

بیشتر کشورهای خارج از حوزه کشورهای صنعتی غرب و عضو پیمان اتلانتیک شمالی که از مساعدت امریکا سود جسته اند (مانند ژاپن، هند، پاکستان، ایران(*)) تکنولوژی امریکا را پذیرفته اند، اما فرهنگ سیاسی آن را مردود شمرده اند. زمانی که تکنولوژی به سوی این کشورها سرازیر شد، ناسیونالیسم فرهنگی و سیاسی و سنت های اجتماعی تاریخی هم برای مقابله، سر برآوردند. امروز یک مقابله و شاید هم مقاومت بین تکنولوژی وارداتی غرب وانتقال مواد خام از کشورهای مذکور آشکارا به چشم می خورد. (ژاپن از این قاعده مستثنی است). همچنین مقابله و تنش ها و تضادهائی فرهنگی و ملی در مقابل تکنولوژی غرب به وضوح دیده می شود. به منظور دستیابی به منابع و جلوگیری از رشد ناسیونالیسم فرهنگی در اقیانوس هند باید از قوه محرکه دیپلماسی مدد گرفت. معمولاً جمهوری خلق چین را عامل مهم و مشوق رشد فرهنگی و ناسیونالیسم جهان سوم قلمداد می‌کردند. هر چند در حال حاضر چین عملاً به بازسازی درونی خود بیشتر توجه دارد وتوانائی آن نیز برای کمک به جهان سوم محدود است. البته چین مدعی بوده و هست که جهان به نیروی سومی نیاز دارد. نیت چین در این ادعا آشکار نیست هرگز روشن نشده که چین مایل است خود را به عنوان نیروی سومی بشناساند یا اینکه کشورهای دیگر جهان سوم را هم مد نظر داشته است.

از یک سو چین خواستار بدست آوردن کرسی قدرت هموزن ابرقدرتها است و از سوی دیگر مایل است رهبری جهان سوم را در دست گیرد.

بنابراین دلایل و نظریات، دو ابرقدرت، تنش زدائی (دتانت) را ضروری می دانند. آنها خود را دو قدرت سنتی می دانند نه انقلابی. لذا علاقمند هستند تغییرات عمده در نظام کنونی جهان صورت پذیرد. مفهوم دتانت از نظر ابرقدرت ها این است که از انقلاباتی که نظم کنونی و معادلات فعلی جهان رابهم می زند جلوگیری کنند هر چند در گفتار مخالف این مفهوم باشند.

با اینکه ازسال ۱۹۷۲ چین، در سیاست خارجی خود، به طور سنتی عمل

(*) منظور نویسنده ایران قبل از انقلاب است.

کرده، در حال حاضر نتوانسته است رهبری جهان سوم را به خود اختصاص دهد. به علاوه تاکنون چین قادر نبوده یک موقعیت ممتاز اقتصادی سیاسی، نظامی و حتی فرهنگی در جنوب و جنوب شرقی آسیا کسب کند. بنابراین ملاحظات جای تردید است که چین بتواند به عنوان یک نیروی اصلی در روابط بین المللی در اقیانوس هند صاحب نفوذ و اعتبار باشد.

بنابر جبهه گیری ومقابله با اتحاد شوروی بنظر می رسد، چین موفق شده عضو افتخاری ناتو باشد. امکان شکست و سرخوردگی چین در عرصه بین المللی وجود دارد. هرگاه، چین بیش از حد به امریکا نزدیک گردد و چنانچه امریکا در عرصه سیاست جهانی با ناکامی مواجه شود، در آن صورت به اعتبار جهانی چین لطمه‌ای شدید وارد خواهد شد.

باید توجه داشته باشیم که قدرت اوپک برای ضربه‌زدن به طرز تفکر ابرقدرتها بیش از چین است و صحت ادعای این مطلب درتحریم‌نفتی آشکار گردید. هرگاه کشورهای جهان سوم دستجمعی مبادرت به اقدامی کنند، آنگاه نیروی سوم به معنی واقعی خودنمایی خواهد کرد. بهرحال تحولات در آسیای جنوب شرقی، جنوب آسیا، خاورمیانه، آفریقا نشان این است که جهان سوم به ابراز وجود پرداخته و این دگرگونی موجب نگرانی دو ابرقدرت شده است.

هیچیک از دو ابرقدرت عملاً جنبش عدم تعهد را به عنوان یک نیروی سوم به بازی نگرفته اند و هر دو کماکان بر این عقیده‌اند که مسئول امنیت بین المللی آنها هستند. این نظریه شاید در روابط دوجانبه نظامی آن دو، در اروپا و شمال شرق آسیا مصداق داشته باشد اما نخبگان حکومتی منطقه اقیانوس هند، دو ابرقدرت را عامل تعیین کننده در سیاست های خود نمی دانند. این طرز فکر نتایج چندی ببار آورده است. تعداد بازیگران صحنه سیاست که در توازن قدرت، در سطح محلی و منطقه‌ای موثر هستند طی دهه ۱۹۷۰ افزایش و بهمان نسبت اعتماد بنفس و احساس اطمینان به توانائی آنها برای رویارویی با منافع و علاقه ابرقدرت ها فزونی یافته است. برای مثال، ایران، هند، ویتنام در مواقع مختلف بدون اینکه به تهدیدهای ابرقدرت ها وقعی بگذارند، تصمیمات خود را عملی ساخته اند.

میزان آگاهی و قدرت نظامی و اقتصادی جهان سوم بالا رفته و اکنون،

کم کم این نظریه قوت می‌گیرد که ابرقدرتها نیز نیازمند به جهان سوم هستند و حتی در مقابل اقدامات آنها آسیب پذیرند. بدیهی است با تکوین جنبش عدم تعهد و شکل گیری کشورهای جهان سوم به تعداد مراجع تصمیم گیری در جهان افزوده شده و در حال حاضر ابرقدرتها ناگزیرند که نظریات و منافع و علائق جهان سوم را تا حدودی در نظر بگیرند.

رویهمرفته تصویر آینده در اقیانوس هند، آنطور که برخی از مفسران می اندیشند بنظر ما با توجه به عملکرد دوابرقدرت تیره نیست..

البته بعضی از مفسران مانند ما فکر نمی‌کنند. فی المثل نشریه پکینگ ریویو(*) نوشته بود:

«دو ابرقدرت، نیروی نظامی خود را در اقیانوس هند به شدت تقویت کرده‌اند. وضعیت نامشخص موجود، میان امریکا و شوروی در منطقه مذکور در آینده نزدیک حادتر خواهد شد.»

در سالنامه انسیتو تحقیقات صلح بین المللی استکهلم در سال ۱۹۷۶ چنین آمده بود:

«تغییر یافتن دیاگو گارسیا از حالت یک جزیره ساده به یک پایگاه مجهز دریائی و هوائی تمام عیار امریکائی، وضعیت حاد منطقه را پیچیده‌تر خواهد ساخت. چنانچه این طرح به مرحله اجرا درآید، درآنصورت یک ابرقدرت، یک پایگاه بزرگ دریائی و استراتژیکی عمده را در اختیار خواهد داشت که از آن جا می تواند زیردریائی های حامل موشکهای هسته‌ای خود را به هر نقطه از آبهای اقیانوس هند با کمترین هزینه و مدت گسیل دارد. تقریباً با اطمینان می توان گفت که ابرقدرت دیگر بیکار نخواهد نشست و در جستجوی پایگاهی مشابه در منطقه خواهد بود و بدین ترتیب یک مسابقه تسلیحاتی و استراتژیکی جدید آغاز خواهد شد.»[۱۴]

هر دو این ادعا ممکن است موجّه باشند اما کاملاً دقیق نیستند. دیدگاههای جمهوری خلق چین زمانی متقاعد کننده است که منازعه و مقابله دو ابرقدرت دائمی باشد و بیم وقوع جنگ جهانی دیگری برود.

نظریه «انستیتو تحقیقات بین المللی استکهلم در زمینه صلح» نیز زمانی قابل

(*) Peking Review

ملاحظه است که فرض بر این قرار گیرد، صرفاً ایجاد یک پایگاه جدید «دیاگو گارسیا» کافی باشد، که مسابقه تسلیحات دیگری ایجاد گردد. البته این فرضیه ها قابل تامل و بحث می باشند. میان «به شدت تقویت کردن» و «رقابت شدیدتر ابرقدرت ها» رابطه منطقی وجود ندارد. تصور رقابت شدیدتر فاقد مفهوم است زیرا گفت گوی ابرقدرت ها در رابطه با اقیانوس هند معمولاً شدید و آتشین بوده است. شکی هم نیست که توسعه دیاگو گارسیا و تبدیل آن به یک پایگاه مجدد دائمی به منزله تقویت حضور نظامی امریکا در منطقه است ولی می توان درباره آن گفت وگو کرد. به طوریکه لئونید برژنف به طور علنی بر ضرورت وجود چانه زنی یابده و بستان «منصفانه و صریح» میان ابرقدرتها تاکید ورزیده بود، کارتر رئیس جمهور امریکا نیز خواهان مذاکره به منظور ایجاد ثبات و در نهایت غیر نظامی کردن اقیانوس هند بود. علاقه به مذاکره در هر دو طرف نشانه ای بر این است که «تقویت شدید» به معنای افزایش رقابت آنطور که چینیها ادعا میکردند، نیست.

تصمیم کارتر به آغاز مذاکرات پیرامون تجدید تسلیحات در اقیانوس هند یک اقدام دلیرانه بود.(۱۵) این موضع گیری کارتر در سال ۱۹۷۷ انگیزه های متعددی داشت اول اینکه اقدام و حربه تبلیغاتی شوروی را کند کرد. زیرا شوروی پیوسته از خلع سلاح دم می زد و این امر در جهان سوم جاذبه ای ایجاد کرده بود. پیشنهاد گفت وگو یک متاع ارزان قیمت بود، صحبت کردن پیرامون غیر نظامی کردن اقیانوس چیزی را از دست کسی نمیگرفت. دوم مطرح کردن موضوع به صورت دو جانبه، درخواست سازمان ملل برای ایجاد منطقه صلح را منتفی می نمود و یا به تعویق می انداخت. سوم اینکه تنش زدائی (دتانت) را تقویت میکرد، زیرا حاکی از علائق مشترک دو طرف جهت پرهیز از مسابقات تسلیحاتی دریایی در منطقه بود. چهارم مذاکرات رسمی، ایالات متحده را قادر می ساخت تا سیاست و نیات و مقاصد شوروی را در منطقه بهتر و یا بیشتر درک کند. براساس گفته روزنامه نگاران، دو ابرقدرت در ژوئن ۱۹۷۷ موافقت کرده بودند که مذاکرات آنها دو جانبه و محرمانه باشد. دیگر اینکه هر دو طرف منافع و علائق استراتژیکی قابل ملاحظه ای در اقیانوس هند دارند و همچنین ثبات و آرامش اقیانوس هند را قبل از توافق در مورد کاهش تسلیحات مد نظر قرار دهند. همچنین پیرامون نوع سلاحهائی که باید درباره

آن مذاکره شود، توافق کرده بودند. در زمینه تعریف پایگاه توفیقی حاصل نگردید. اتحاد شوروی مایل بود منافع و علائق دو کشور به طور محدود تعبیر و تفسیر گردد و دلیل نداشت از حد تعیین شده فراتر رود و آن را به امور دیگر گسترش دهد.[۱۶] بر اساس گزارش نشریه «بررسی استراتژیکی»، شوروی در ژانویه ۱۹۷۸ خواستار شده بود که از ایجاد پایگاه جدید صرفنظر و از گسترش پایگاههای موجود خودداری شود.[۱۷]

پنجم اینکه گفت‌وگوهای دو جانبه پیرامون اقیانوس هند به مثابه یک شمشیر دو لبه بود زیرا کشورهای جهان سوم دیگر نمی‌توانستند سازمان ملل متحد را برای ایجاد منطقه صلح در اقیانوس هند زیر فشار بگذارند و از طرفی مقامات نظامی کشورهای جهان سوم دلیلی برای مدرنیزه کردن و تجدید سازمان دادن نیروی دریایی خود در دست نداشتند. چون ابرقدرتها ظاهراً دست اندرکار غیر نظامی کردن منطقه بودند.[۱۸]

آغاز گفتگوهای محدود ساختن تسلیحات در دور جدید به مسکو نشان داد که امریکا به ادامه گفتگوها پیرامون امنیت بین‌المللی در منطقه‌ای که برای موازنه کلی قوا اهمیت کمتری دارد علاقمند است. مذاکرات به طور جدی تا فوریه ۱۹۷۸ جریان داشت. در آخرین دور مذاکرات طرفین برای حصول توافق شش ماه وقت تعیین کردند.

هدف این بود که ابتدا یک موافقت‌نامه برای حفظ وضع موجود منعقد گردد. ضمناً در آخرین دور مذاکرات محدوده منطقه‌ای که باید درباره آن مذاکره شود تعیین گردید. موضوع دیاگو گارسیا در دستور مذاکرات نبود. عامل عمده انگیزه توافق شوروی درباره آغاز و ادامه مذاکره، جلوگیری از استقرار موشکهای بالستیکی و استراتژیکی امریکا و یا محدود ساختن آنها در اقیانوس هند بود. این موشک بوسیله زیردریایی حمل می‌شد. علاقه امریکا نیز به انعقاد این پیمان از آن جهت بود که بیم داشت شوروی پایگاه دریائی در ویتنام دائر سازد. چنین تحولی میزان توانائی و عملیاتی نیروهای شوروی را در اقیانوس هند افزایش می‌داد. به علاوه این امر موجب می‌شد که میدان عملیاتی نیروی دریائی امریکا از اقیانوس آرام به اقیانوس هند، گسترش یابد. چون طرحی برای استقرار یک ناوگان مستقل (ناوگان پنجم) در

اقیانوس هند در دست اجرا نبود، در نتیجه بر نگرانی امریکا می افزود. بدین ترتیب عواملی که دو ابرقدرت را بپای میز مذاکراه کشانده متعدد بودند اما اشتراکی نداشتند. به طور کلی نگرانی شوروی استقرار موشکهای قاره پیمای اس. اس. بی. ان. (*) و بیم امریکا کسب پایگاه به وسیله شوروی از ویتنام بود. هر دو این نگرانی کم کم رنگ باختند. ویتنام تمایلی نداشت که خود را به طور دائمی به شوروی وابسته نماید و امریکا نیز استقرار موشکهای مورد نظر را به تاخیر انداخت.

گفتگوها در فوریه ۱۹۷۸ متوقف شد. هیچیک از دو طرف حاضر نبود وضع نظامی خود را در منطقه در حد سال ۱۹۷۷ متوقف نماید و از طرفی علاقه‌ای هم نداشتند بر اساس وضع موجود به این مذاکرات ادامه دهند. اما هر دو طرف به روشنی مایل بودند که ثبات در منطقه از طریق توازن حفظ شود. البته هر دو ابرقدرت منافع و علایق همسوئی در منطقه داشتند، ولی این به معنی آن نبود که دو طرف به عمل و عکس العمل در مقابل یکدیگر بپردازند. حتی اگر یکی از دو حریف نیروی خود را از منطقه خارج می ساخت طرف دیگر چنین کاری نمی‌کرد. بنابراین هر دو طرف به این نتیجه رسیدند که انعقاد یک پیمان رسمی غیر ضروری و مسئله‌ساز است، زیرا وضعیت حوزه اقیانوس هند متغیر است. ساختار قدرتهای منطقه در حال تغییر بود. ابهام در وضعیت بنابراین یک عکس العمل مبهم از سوی ابرقدرتها را نسبت به وضعیت ایجاب می‌کرد. حالت ابهام و سردرگمی که ذکر شد نتایجی را در پی دارد که کاملاً مشخص نیست. به عنوان مثال یکی از مخاطراتی که آینده افریقا را تهدید می‌کند، درگیری سیاه‌پوستان و سفیدپوستان برای کسب تعیین حق سرنوشت خواهد بود. بنابراین امریکا باید به جانب‌داری از طرفی که احتمالا در نبرد برنده خواهد شد— سیاهپوستان بپردازد و حمایت خود را از سفیدپوستان متوقف کند که این خود پیامدهائی دارد که آینده آن معلوم نیست. البته این نظریه هم وجود دارد که توافق بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان امکان‌پذیر باشد. چه هنوز سیاهان نظر خود را راجع به سفید پوستان کاملاً مشخص بیان نکرده‌اند. بدیهی است انجام این مهم تدریجی خواهد بود. ابتدا باید به سیاهان مقام و جایگاه مناسب در حکومت داده شود و سپس

(*) SSBN

با تغییرات اساسی سیاسی و اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، تبعیض نژادی به اوراق تاریخ سپرده شود. در این مرحله نیز نقش ابرقدرت ها بی اهمیت نخواهد بود. شوروی تاکنون عملاً کاری به نفع سیاه‌پوستان انجام نداده است. اگر زمان برای حل مشکل افریقای جنوبی فرا رسد بدون شک شوروی نیز خواهان شرکت در چنین مذاکراتی خواهد بود. شوروی به مداخله خود در افریقا پایان نخواهد داد. نحوه اعمال نفوذ و مداخله این کشور بهمان شیوه نفوذ و مداخله در خاورمیانه خواهد بود. سیاه‌پوستان این مسائل را می دانند لذا تاکنون از درگیری مسلحانه با سفیدپوستان با کمک شوروی خودداری کرده‌اند. هنوز آنان که رویه اعتدال را می پسندند رهبری مردم را در دست دارند. نظریه دیگری هم وجود دارد و آن دیدگاه این است که حضور شوروی در افریقا به امریکا فرصت می دهد تا روسها را بدان سوسوق دهد که آنها گرفتار مسائلی شوند که شاید خود مشوق و محرک بوجود آمدن آن بوده‌اند.

نتیجه کلی که از این مباحث گرفته می شود این است که امریکا نباید نسبت به رخنه و نفوذ شوروی در افریقا (و حتی در خاورمیانه) از خود عکس‌العمل نشان دهد، زیرا چنین اعمال نفوذی خود موجبات شکست و عقب‌نشینی شوروی را موجب می شود. پیروزی در جنگ الزاماً به مفهوم پیروزی کامل در تحصیل صلح نیست.

با وجود جذاب بودن این دیدگاه، امریکائیان آن را مخاطره‌آمیز یافته‌اند. بی‌حالی و گاهی بی‌تفاوتی که از مقامات تصمیم گیرنده و مدیران امریکا دیده می شود، در کشورهای ساحلی اقیانوس هند این تصور را بوجود آورده که امریکا دچار ضعف شده است. آیت... (امام) خمینی در اظهارات خود رئیس جمهور امریکا را بی‌عرضه خوانده بود.[۱۹] این اظهارنظر برای مقامات امریکائی خیلی گران تمام شده بود. این ابراز عقیده بدین جهت در همه جا گسترش یافت که مغایر این توهم رایج که «بدون رهبری و شرکت امریکا نظم با ثبات در جهان بوجود نمی آید،» بود. بهمین جهت آن دسته از مقامات امریکائی که مسئول تدوین سیاست خارجی امریکا در دوران جنگ سرد بوده‌اند، به «جنگجویان جنگ سرد» ملقب شده‌اند. اینان بر موضوع اخلاقی امریکا و نیز مداخله نظامی این کشور در پاسخ به گسترش حضور نظامی نیروهای شوروی و کوبا در منطقه اقیانوس هند تأکید ورزیده‌اند.

چنانچه هر دو دیدگاه: «بی حالی و عدم تصمیم گیری» یا «مداخله نظامی» را در نظر بگیریم که هیچیک به طور کامل بیان کننده سیاست ابرقدرتها نیست، پس باید دیدگاه سومی هم وجود داشته باشد.

امروز هیچیک از ابرقدرتها در موقعیتی نیستند که بتوانند رهبری خود را در مناطق ساحل اقیانوس هند اعمال کنند. دیگر مانند گذشته، همسوئی و هم گامی ابرقدرتها در تقسیم منافع و منطقه نفوذ به سادگی امکان ندارد. از سوی دیگر ابرقدرت ها ناگزیرند، بنابر مصلحت جهانی، سیاست تنش زدائی را در اقیانوس آرام دنبال کنند. بدون شک ضرورویات منطقه مذکور در آینده با حال تفاوت کامل خواهد داشت. در آن زمان— چنانکه از هم اکنون هویدا است، یک دیپلماسی آرام دو جانبه بدون توسل به قدرت نظامی و درک منافع مشترک ملت ها، مورد نیاز خواهد بود. دیگر دیپلماسی متکی بزور و یک جانبه هم آنچه در نظام کنونی جهان وجود دارد و به وسیله ابرقدرت ها تحمیل شده، کاربردی ندارد.

وجود نگرش سوم، یعنی عدم کارائی، سیاست ابرقدرتها برای نفوذ در منطقه، گمان نمی رود دولت مردان امریکائی را بخود آورد تا تجدید نظر کلی در سیاست جهانی خود بعمل آورند. راه چاره به نظر ما این است که مقامات میانه رو امریکا با مقامات میانه رو سایر کشورهای جهان با شرایط مساوی به مذاکره بپردازند، و با تبادل نظر و سعه صدر مسائل جهانی را حل و فصل و سیاست مبارزه جوئی و سلطه طلبی را چه در داخل و چه در خارج ترک کنند.

1. Michael P. Sullivan, *International Relations: Theories and Evidence* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1976), p. 153.

2. Recently Marshall D. Shulman, a high-ranking U.S. expert on the Soviet Union, told the House of Representatives Subcommittee on Foreign Affairs that "the most serious potential problem" between the superpowers is the possibility of an escalating war in southern Africa. Cited in Tom Wicker, "Bad News for Zimbabwe," New York Times service, *Globe and Mail* (Toronto), October 23, 1979, p. 7.

3. George Lichtheim, *Imperialism* (New York: Praeger, 1972), pp. 146–147.

4. Tom Wicker, "Bad News for Zimbabwe."

5. See Library of Congress, Congressional Research Service, *The United States, India, and South Asia: Interests, Trends, and Issues for Congressional Concern*, Prepared at request of the Subcommittee on Asian and Pacific Affairs, House Committee on International Relations (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1978), pp. 11–14. For the historical background about U.S. Indian Ocean policy see Kim C. Beazley and Ian Clark, *Politics of Intrusion: The Super Powers and the Indian Ocean* (Sydney: Alternatives Publishing Cooperative, Ltd., 1979), particularly Chapter 1.

6. Coral Bell, *The Diplomacy of Detente* (New York: St. Martin's Press, 1977), p. 38.

7. Ibid., pp. 46–50.

8. J. L. Nogee, ed., *Man, State, and Society in the Soviet Union* (New York: Praeger, 1972), p. 229.

9. Saul B. Cohen, *Geography and Politics in a Divided World*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 1975), p. 66.

10. K. M. Panikkar, *India and the Indian Ocean: An Essay on the Influence of Sea Power on Indian History* (London: George Allen and Unwin Ltd., 1945), pp. 82, 93.

11. Mohd. A. El-Khawas and Barry Cohen, eds., *The Kissinger Study of Southern Africa*, National Security Study Memorandum, 39 (Westport, Conn.: Lawrence Hill and Co., 1976), Annex 8.

12. Republic of South Africa, *South Africa 1977 Official Yearbook*, 4th ed., p. 946.

13. *Peking Review*, January 12, 1972.

14. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI), *1975 Yearbook*, (Stockholm: Almqvist and Wiksell Förlag, 1976) pp. 81–82.

15. *Pravda*, June 12, 1971.

16. Jack Fuller, "Dateline Diego Garcia: Paved-Over Paradise," *Foreign Policy*, no. 28 (Fall 1977):175–186.

17. *Strategic Survey* (London: International Institute for Strategic Studies, 1977), p. 102.

18. For a discussion of the Indian Ocean peace zone concept, see SIPRI, *1975 Yearbook*, pp. 436–438.

19. *Globe and Mail* (Toronto), November 8, 1979, p. 1.

۸ــ سیاست دریائی شوروی در اقیانوس هند:
جفری یوکس

حضور نیروی دریائی شوروی در اقیانوس هند:

واحدهای نیروی دریائی شوروی قبل از سال ۱۹٦۸، گهگاه در اقیانوس هند، ظاهر می شدند. اما از آن زمان تا کنون شوروی تلاش وسیعی را برای حضور دائمی در اقیانوس هند آغاز کرده است تحرکهای قبلی واحدهای نیروی دریائی شوروی و پیش از آن نیروی دریایی روسیه تزاری بیشتر به منظور عبور صورت می‌گرفت و در حقیقت جنبه ترانزیتی داشت. این واحدهای دریائی بیشتر از کشتی های اکتشافی تشکیل می‌شدند. مانند همتای غربی خود نظیر کشتی های «کاپیتان کوک» که از آنها بیشتر به منظور اکتشافات دریائی استفاده می شد. برخی نیز متعلق به ناوگان روسیه در دریای بالتیک بودند که در سال ۵ــ ۱۹۰٤ فاجعه سوشیما را آفریدند.(*) تعدادی نیز کشتی هایی بودند که در کارخانه های کشتی سازی اروپا برای روسیه ساخته شده و جهت پیوستن به ناوگان آن کشور در اقیانوس آرام عازم آن منطقه بودند و یا اینکه برای تعمیرات اساسی از شرق رهسپار غرب بودند. اما از سال ۱۹٦۸ به بعد بود که نیروی دریائی شوروی به طور دائمی متوجه اقیانوس هند می شود اقدامی که تا آن زمان سابقه نداشته است. بنابراین اولین پرسشی که متبادر به ذهن می شود اینست که چرا شوروی چنین سیاستی را در پیش

(*) Tsushima جنگ دریایی ژاپن و روسیه تزاری که به شکست روسیه منجر شد.

گرفته است؟ برای پاسخ به این پرسش ما با دو مشکل عمده روبرو هستیم. یکی نبودن اطلاعات و دانش، از اوضاع داخلی شوروی در آن زمان، دیگر وسواسی که محافل غرب بعلت نداشتن آگاهی کافی از نیروی دریائی آن کشور از خود نشان می دهند.

زمانی شوروی به طور اساسی دارای نیروی زمینی قدرت‌مندی بود، بودجه واداره نیروی دریائی این کشور به وسیله نیروی زمینی تامین و سر پرستی می شد. اما اکنون این وضع سپری شده است.[1] با وجود این مقایسه نیات و اهداف شوروی با توجه به قدرت دریایی این کشور با کشورهائی که دارای نیروی دریایی بسیار قوی بودند، کاری خالی از اشتباه نخواهد بود.

قبل از اینکه فعالیت‌های شوروی را اقیانوس هند از نظر بگذرانیم، بی مناسبت نیست بررسی شود که چگونه نیروی دریایی به عنوان یکی از بخشهای کم اهمیت ارتش تبدیل به یک قدرت قوی در اقیانوس شده است.

تاریخچه نیروی دریائی شوروی:

همانطور که گفتیم ابتدا نیروی دریائی شوروی شاخه‌ای از نیروی زمینی بود و زیر نظر آن قرار داشت در اواخر سالهای دهه ۱۹۳۰ استالین در صدد ایجاد ناوگان جنگی برآمد این ناوگان شامل واحدهای سنگین از جمله رزمناو (*) نیز می شد. ساختمان این کشتی ها شروع شد. اما در سال ۱۹۴۰ بخش اعظم برنامه به طور ناگهانی متوقف گردید، چه معلوم شد که میزان فولاد تولیدی، همزمان برای ساختن ادوات زرهی و کشتی های جنگی کافی نیست. تولید تانک و سایر ادوات زرهی برای نیروی زمینی در اولویت قرار گرفت. این وقفه تا سال ۱۹۴۸ ادامه یافت. از این زمان به بعد شوروی در تدارک ساخت تعدادی زیردریائی با موتور دیزل، ناوچه، ناوشکن، رزمناو با ظرفیت های مختلف و با طرحهای کم و بیش ابتدائی، بود. در اثر جوی که در آن زمان در غرب حکمفرما بود، برنامه تجهیز نیروی دریائی،

(*) فرهنگستان ایران به هنگام ترجمه از منابع فرانسه کشتی های جنگی را بنا به ظرفیت و نوع خدمت به ترتیب ناوشکن، رزمناو و زیرناو نام گذاری کرده است.

که با غرب قابل مقایسه نبود، به یک اقدام تهاجمی تعبیر شد. ولی ویژگی های زیردریائی نوع W که به تعداد زیاد ساخته شده و سلاحهای ضد هوائی ضعیف که برای نصب بر روی کشتی ها تولید شده بود، مهمتر از همه نبودن ناو هواپیمابر و سرانجام مشاهده این واقعیت که بخش اعظم این نیروها در دریای سیاه و بالتیک مستقر گشتند، دال بر این بود که برنامه و اقدام شوروی جنبه تدافعی داشته است. وظیفه و ماموریت اولیه نیروی دریائی حراست و پاسداری از خطوط ساحلی و مرزهای دریائی این کشور در قبال تهاجمات احتمالی مهاجمان علیه این کشور بود. چون در آن هنگام جنگ سرد در اوج خود بود لذا چنین توهمی از سوی رهبران شوروی خیلی بی مورد نبود. ابعاد وسیع مالی برنامه مذکور موجب کاهش تولیدات سایر وسایل دفاعی شوروی گردید. پس از درگذشت استالین این برنامه مورد تجدید نظر قرار گرفت و در آن کاهش قابل ملاحظه ای بوجود آمد.

طی سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ ساختن تجهیزات دریائی تقریباً به حالت رکود کامل درآمد. البته تولید واحدهای دریائی کوچک ساحلی کماکان ادامه داشت. تنها بخش کوچکی از این واحدها، قادر به عرض اندام در آبهای آزاد بین المللی بودند.

در سالهای اواخر دهه ۱۹۵۰ در جریان مجادلات و مباحثاتی که پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ در کادر رهبری شوروی پیرامون اتخاذ مشی دفاعی کشور در جریان بود گفتگوهای زیادی هم در زمینه وضعیت نیروی دریائی این کشور صورت گرفت.[۲] سرانجام با ساخت کشتی های ساحلی، انواع زیردریایی ، هواپیماهای شناسائی، ضربتی دریایی، یعنی دو عنصر مهم در نیروی دریائی موافقت گردید. اما نسبت به نیاز شوروی به کشتی های بزرگ جنگی تردید شد.

با ازسرگیری فعالیت نیروی دریائی شوروی در سال ۱۹۶۱ طرح ها و برنامه های جدیدی تدوین گردید که با زمان استالین تفاوت بسیاری داشت. گرچه برنامه ساخت تعداد کشتی ها زیاد نبود اما نوآوری های زیادی در آن دیده می شد. به جای سلاح قدیمی و سنتی توپ، از موشک و سلاحهای متنوع زیردریائی استفاده بیشتری بعمل آمد. طی سالهای بعد، تغییرات زیادی در زمینه تولید سلاحهای موشکی در شوروی به وجود آمد.

تحول در ساخت و تولید موشکهای دوربرد زمین به زمین چشم گیر بود و موشکهای کوتاه‌برد جای خود رابه این موشکها دادند. اما شوروی کماکان برای تولید زیردریائی و تجهیزات و ادوات ضددریائی توجه خاص مبذول می داشت. این علاقه خاص ناشی از ترس و مقابله با نیروی های دریائی بسیار قوی و پیشرفته دول غربی بود که در محاسبات دفاعی شوروی در نظر گرفته شده بود. نوع این کشتی ها چندان با وضع موجود در اقیانوس هند مناسب نبود. سرانجام دولت شوروی ساخت ناو هواپیمابر از نوع کیف (*) را آغاز کرد.

آغاز موفقیت شوروی در اقیانوس هند:

توجه اساسی نیروی دریایی شوروی در اقیانوس هند، به احتمال زیاد نتیجه یک سلسله فرضیات دولتمردان این کشور در رابطه با نیات ایالات متحده امریکا در استقرار زیردریایی های حامل موشک، در منطقه بود.[۳] تا سال ۱۹٦٤ امریکا زیردریائی خود را حامل موشک های پولاریس از نوع آ— ۱ که برد آن ۱۲۰۰ مایل بود با نوع آ— ۲ با برد ۱۸۰۰ مایل و سپس با نوع آ— ۳ با برد تقریباً ۳۰۰۰ مایل جانشین ساخت.

موشک پولاریس آ— ۱ تنها قادر بود از پایگاههای نزدیک خاک شوروی، نقاط مورد نظر را هدف قرار دهد. همین مسئله بود که امریکا پیمانی با انگلستان منعقد ساخت که به موجب آن بتواند موشکهای پولاریس را در اسکاتلند مستقر سازد. زمانی که زیر دریائیهای حامل موشکهای پولاریس نوع آ— ۲ در سال ۱۹٦۲ وارد خدمت شدند، منطقه شرق مدیترانه برای استقرار آنها در نظر گرفته شده و دولت امریکا پیمانی هم در این زمینه، در سال ۱۹٦۳ با اسپانیا منعقد ساخت.

هنگامی که در سال ۱۹٦٤ زیردریائی های حامل موشکهای پولاریس نوع آ—۳، آماده کار شدند. برای هدف قرار دادن مسکو، شمال غربی اقیانوس هند، بسیار مناسب بود. پس برای مقامات دریایی شوروی کاملاً طبیعی بود که در انتظار کسب پایگاه جدید به وسیله امریکا از قدرت های محلی باشند. البته این گمان

(*) Kiev

درستی بود چون به زودی جزیره دیاگو گارسیا برای ایجاد پایگاه در اختیار امریکا قرار گرفت. نشانه دیگر ورود زیردریائی های امریکایی به منطقه مذاکرات امریکا و استرالیا پیرامون احداث یک ایستگاه مخابراتی در شمال غربی آن کشور در ناحیهٔ کیپ(*) بود. ایستگاه مخابراتی می توانست با زیردریائیها در پهنه اقیانوس هند که در اعماق آبها بودند ارتباط برقرار کند. البته بیهودگی چنین عملی بعداً آشکار شد زیرا، امریکا در دیاگو گارسیا پایگاه زیردریائی دایر نکرده بود. با وجود بر این منطقی بنظر می رسید که با استقرار موشکها در دو پایگاه زیردریائی اسکاتلند و اسپانیا، دولت شوروی به این نتیجه برسد که زیردریائیهای حامل موشک امریکا به زودی حداکثر تا دهه ۱۹۷۰ در اقیانوس هند مستقر گردد.

اکنون نیروی دریائی شوروی بعنوان دومین نیروی دریایی جهان درآمده بود. توجیه رهبران شوروی برای تجهیز چنین نیروی عظیم این بود که برای مقابله با قدرت زیاد غرب وجود آن لازم و ضروری بوده است. از سال ۱۹٦۱ به بعد امریکا با نصب موشکهای قاره‌پیما در زیردریائیهای هسته‌ای این توانائی را پیدا کرد، بدون اینکه به آبهای ساحلی شوروی نزدیک شود، هر یک از شهرهای شوروی را هدف قرار دهد. برای مقابله با چنین تحولی برای حریف دو راه وجود داشت. اول اینکه از مقابله پرهیز و ناتوانئی خود را اعلام کند دیگر اینکه، برای رویارویی بر تجهیزات و ادوات خود از نظر فنی بیفزاید و در کسب پایگاه تلاش کند. آشکار بود شوروی راه دوم را انتخاب می‌کرد. انتخاب راه دوم بدین معنی بود که شوروی باید در بدو امر نیروهای ضدزیردریائی خود را به‌آبهای مناطقی که بیم درگیری در آن بیشتر می رفت (مانند مدیترانه در سال ۱۹٦٤) اعزام دارد. در مرحله دوم به اعزام کشتی های تدارکاتی و پشتیبانی برای تقویت واحدهای ضد زیردریائی خود، مبادرت ورزد. این دو مرحله در سیاست دریایی شوروی از سال ۱۹٦۱ به روشنی مشاهده می‌گردید.(٤)

وضعیت در اقیانوس هند، با وضعیت در دریای نروژ، مدیترانه و دریای کارائیب تفاوت کلی داشت، زیرا نیروهای ضد زیردریایی و موشکی امریکا آنطور که قبلاً پیش بینی شده بود، در اقیانوس مذکور، حضور نداشتند. در نتیجه نیروی

(*) cape

دریایی شوروی، ابتدا به منظور شناسایی محل و اکتشافات دریایی به محل وارد شده بود. البته در ضمن انجام این ماموریت، اهداف دیگر را نیز که به آن محول شده بود دنبال می‌کرد.

برای توجیه این اقدامات و تحریکات نظامی در اقیانوس هند، که بدون توجه به مقتضیات منطقه و بین المللی صورت گرفته بود، دریاسالار سرگئی جی — گرشکوف سرفرمانده‌نیروی دریایی این کشورسلسله مقالا تی پیرامون نقش نیروی دریائی شوروی در زمان جنگ و صلح نوشت که بین فوریه ۱۹۷۲ و فوریه ۱۹۷۳ منتشر گشت. و سپس این مقالات با حک و اصلاح و شرح و بسط بیشتر به صورت کتابی راجع به نیروی دریایی شوروی درآمد که در سال ۱۹۷۶ منتشر گردید[۵]

زمانی که این مقالات انتشار یافت و در دسترس همگان قرار گرفت، مجادلات وسیعی میان تحلیل گران مسائل شوروی، در غرب، درگرفت. برخی از تحلیل گران بر این باور بودند که شوروی افزایش نقش نیروی دریایی خود را در زمان صلح توجیه و تبلیغ می‌کند.

برخی دیگر عقیده داشتند، این مقالات تنها اظهارنظر یک مقام بلندپایه نظامی در چارچوب سیاست شوروی است که نقش فزاینده نیروی دریایی را مطرح می سازد.

از آن سالهائی که نوشته دریاسالار گرشکوف انتشار یافته تا کنون نیروی دریایی شوروی از لحاظ کیفی تغییرات عمده‌ای را پشت سر گذاشته است. اما، از لحاظ کمی، تولید واحدهای جدیدی که تولید می‌گردد به اندازه‌ای نیست که جای واحدهای کهنه و فرسوده و از رده خارج شده را که بین سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۵۷ ساخته شده‌اند، بگیرد. این یکان ها، اکنون، از لحاظ نظامی، از حیز انتفاع افتاده اند و تنها برای نشان دادن پرچم و نمایش قدرت صوری مفید می باشند.

کشتی های جنگی شوروی در حد کمتری از امریکائیها از بنادر اقیانوس هند بازدید کرده‌اند و مدت زمان آنها هم کوتاه‌تر و این دیدارها هم از کشورهای کوچک و کم اهمیت بوده است.

معمولاً هدف بازدید کشتی های جنگی شوروی از بنادر اقیانوس هند به منظور ابراز حمایت و پشتیبانی از کشورهائی بوده که به نوعی با شوروی روابط

دوستانه داشته و ضمناً دچار بحران هم بوده‌اند. به طور مثال بازدید از بنادر هند در سال ۱۹۷۱، عراق در سال ۱۹۷۳ و اتیوپی در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸، از جمله این برنامه بوده است. این جریانات حاکی از این است که اظهارنظرهای دریاسالار گرشکوف آنطور که باید مورد توجه نگرفته است. مقایسه کمّی که میان نیروهای دریائی دو ابرقدرت صورت می‌گیرد به چند دلیل گمراه کننده است. در این مقایسه مقدار کشتی های شوروی بیش از امریکا است.

در این آمار کشتی های فرسوده و از رده خارج شده نیز بحساب آمده‌اند. این کشتی ها از لحاظ نظامی دیگر ارزشی ندارند. به علاوه برای مقابله با نیروی دریائی شوروی تنها نیروی دریایی امریکا وجود ندارد بلکه تمام نیروی دریایی غرب، که خود نیروی عظیمی است، باید در آمار منظورکرد. در مقایسه با زیردریائیها وضعیت کمی تفاوت دارد. درست است که تعداد زیر دریائیهای شوروی از امریکا افزون‌تر است اما، در میان این زیردریائیها هم واحدهای قدیمی وجود دارد که در جنگهای مدرن کاربردی ندارد. به همین لحاظ است که اصولاً نیروهای دریائی دول غرب نیازی به افزایش زیردریائی های خود نمی بینند وگرنه تاکنون برای حفظ موازنه اقدام کرده بودند. به علاوه هدفهای این دوقدرت باهم مغایرت دارد.

هر چند که ماموریت اصلی ناوگان جنگی شوروی در اقیانوس هند عملی نگردید، ولی فوائد دیگری برای شوروی دربرداشت. یکی از این بهره گیریها، آنست که بعد از شکست سیاست شوروی در سومالی و در پی آن اخراج نیروهای آن کشور از بندر بربره، نیروی دریایی مستقر در اقیانوس هند به کمک اتیوپی که گرفتار بحران و جنگهای داخلی شمال و جنوب بود، شتافت و دیگر اینکه، علاوه بر حضور دائمی، پس از جنگ ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان، به طور موقت در بنگلادش مستقر شدند و بندر چیتاکونگ را از کشتی های درهم شکسته و غرق شده پاکسازی کردند.

پس از جنگ اعراب و اسرائیل نیز قسمت جنوبی کانال سوئز، به وسیله نیروهای شوروی مستقر در اقیانوس هند، مین‌روبی گردید. نیروهای امریکا و انگلیس با کمک مصر قسمت شمالی کانال را از مین پاک کردند.

شوروی نیروهای ویژه‌ای مرکب از کاروان عظیم دریائی خود را دوبار به

اقیانوس هند اعزام داشت یکی در سال ۱۹۷۱ و دیگری در سال ۱۹۷۳.

هر دوبار، هدف شوروی از اعزام این نیروها، عکس العمل در مقابل امریکا و تحت الشعاع قرار دادن نیروهای دریائی ویژه امریکا بود، که قبلاً به منطقه اعزام شده بودند. بنابراین حضور دریائی شوروی در اقیانوس هند به منظور آشنائی و شناسائی محل تعیین مناطق مناسب برای استقرار واحدهای زیردریائی، کمک و پشتیبانی از دولت های محلی هوادار شوروی، عکس العمل در مقابل نیروی دریایی غرب، تحت الشعاع قرار دادن آنها، اظهار وجود و قدرت نمائی و سرانجام اعلام حضور که قدرت فائقه دیگری هم در جهان و منطقه وجود دارد، صورت پذیرفت. موضوعی که از حضور نظامی شوروی در اقیانوس هند دیده نشد و تاکنون هم دیده نشده نشانه و علائمی است که دلالت بر قصد اخلال در خطوط کشتیرانی اعم از تجاری و نفتکش و غیره نماید. آینده حضور نظامی شوروی، در اقیانوس علاوه بر تحولات جهانی، به دگرگونیهایی که در زمینه تکنولوژی پیشرفته زیردریائیهای موشک انداز صورت می‌گیرد، بستگی دارد. تاکنون برد موشکها عامل مهمی در استقرار زیردریائیها در محل های مشخص بوده است. این روند، نهایت و غایتی دارد. و سرانجام درجائی متوقف خواهد شد. هم اکنون دو حریف موشکهائی در اختیار دارند که می توانند بدون اینکه زیر دریائیهای خود را از مناطق ساحلی خود خارج سازند، هر نقطه از خاک طرف دیگر را هدف قرار دهند. نگهداری زیردریائیها در ساحل، بدون شک هزینه کمتری دارد و بهتر می توان آنها را از حملات رقیب محفوظ نگهداشت. به احتمال زیاد در دهه سالهای ۱۹۸۰، این مقصود عملی خواهد گردید. با خروج زیردریائیهای امریکا از شرق مدیترانه نیاز برای استقرار نیروهای ضد زیردریائی در آبهایی که فاصله طولانی با کشور، مستقر کننده زیردریایی دارد، کاهش عمده‌ای خواهد یافت. بدون شک نیروی دریایی شوروی در اقیانوس هند هم از این قاعده مستثنی نخواهد بود. احتمال زیاد وجود دارد که نیروهای مذکور حتی اهمیت خود را که در گذشته دارا بوده‌اند از دست بدهند. در این صورت حضور نیروهای شوروی در منطقه بیشتر جنبه سیاسی پیدا خواهد کرد نه نظامی. مسئله دیگری که مطرح گردیده این است که حضور نیروهای هریک از دو ابرقدرت در اقیانوس هند سران دو کشور را وادار می‌کند که برای حل اختلاف و مجادلات

بین المللی به مذاکرات سیاسی تن دردهند.

این را باید در نظر داشته باشیم که خروج کامل طرفین از اقیانوس مذکور و ایجاد منطقه صلح به طور کامل غیرقابل تصور است. زیرا خصومت ها و ضدیت ها و اختلافهایی که کشورهای این حوزه نه تنها با ابرقدرتها بلکه حتی میان خود دارند، ایجاد منطقه صلح را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. بیشتر اوقات دول غرب سعی کرده‌اند حضور نیروهای خود را در منطقه با تهدیدهای شوروی مربوط بدانند در حالیکه واقعاً چنین نیست. شاید تهدیدهای شوروی یک طرف سکه باشد، روی دیگر سکه که مهمتر است. این است که غرب برای حفظ منافع خود، اعمال نفوذ بر کشورهای منطقه، به خصوص تولیدکنندگان نفت و تفهیم این موضوع به آنها که به هر حال نفت برای دول غربی جنبه حیاتی دارد و همچنین حفظ منافع اقتصادی و سرمایه گذاری در حوزه اقیانوس هند و محافظت از آنها، به حضور نظامی در اقیانوس هند اقدام کرده و ادامه هم خواهد داد. این موضوع حتی، قبل از حضور شوروی در منطقه، وجود داشته و آثار آن کاملاً مشهود بوده است. اگر شوروی، که فرض آن بسیار غیر متحمل است، منطقه را ترک کند غرب چنین کاری نخواهد کرد.

اما وسعت و دامنه حضور نظامی دو طرف بستگی به تحولات آینده و مذاکرات و تفاهم آنها در همه زمینه ها دارد. شاید ملاحظات سیاسی و موقعیت جهانی در وضعی باشد، که حضور هر دو ابرقدرت به حداقل ممکن برسد.

بر اساس توجیهات امریکا، تعلیق مذاکرات دو طرف بنا بر فعالیت های شوروی در افریقا بوده است. حقیقت این است که نیروی دریایی شوروی نقش بسیار کوچکی را در تحولات آنگولا، موزامبیک و اتیوپی بعهده داشته است. افزایش حضور نظامی شوروی در اوائل سال ۱۹۷۸ در اتیوپی زمانی صورت گرفت که مذاکرات متوقف شده بود و نیروهای شوروی از سومالی هم خارج شده بودند. توجیه دیگری هم برای معوق گذاشتن مذاکرات موجود است. اصولاً تعابیری که از تنش زدایی در خارج از منطقه حساس (پیمان ناتو و ورشو) بدست می آید بیشتر جنبه تاکتیکی دارد. امکانات نظامی امریکا در دیاگو گارسیا که در جزیره‌ای دور افتاده که سکنه بومی ندارد و متعلق به یک کشور بسیار نزدیک و متحد به امریکا است، تقریباً جنبه دائمی دارد و بسیار غیر محتمل بنظر می رسد که انگلستان قرارداد اجاره

جزیره مذکور را فسخ کند. در حالیکه امکانات نظامی شوروی، در سومالی و در مصر به دلیل قرارداد حسن تفاهم و روابط حسنه‌ای که بین دولت‌های مذکور با شوروی وجود داشت، بوجود آمده بود. همینکه روابط این کشورها با شوروی تیره شد، عذر مهمانان را خواستند و آنها را از امکاناتی که در اختیار آن کشور گذاشته بودند بی بهره ساختند. امکاناتی که اکنون در عدن در اختیار شوروی قرار دارد، معلوم نیست همیشگی باشد.

با توجه به ملاحظات یاد شده و وضعیت اقیانوس هند، امریکا نیازی نمی‌بیند که با شتاب با شوروی وارد مذاکره شود. توافق در هر امری بده و بستان دارد. حفظ وضع موجود، برای امریکا زیانی ندارد، زیرا چیزی از دست نمی‌دهد. وانگهی، حضور نظای امریکا در منطقه، با شرایط سیاسی خاص خاورمیانه، وضع خلیج فارس و نیز پشتیبانی از کشورهای هوادار غرب در منطقه پس از پیروزی انقلاب ایران، ارتباط زیادی دارد. (*)

با توجه به خصلت ذاتی شوروی در پنهان نگهداشتن نیات و توانائی خود و استقرار بخشی از نیروهای‌عملیاتی که‌قادر به ایفای نقش در آبهای بین المللی هستند، پی بردن به اهداف آن دولت در شرایط بحرانی، غیر مقدور است. برای بررسی وضع تنها باید از حدس و گمان باتوجه به علایم و نشانه‌ها کمک گرفت.

موضوعی که بیم و وحشت کشورهای وارد کننده نفت از جمله ژاپن را برانگیخته، تصور مداخله شوروی در امر اختلال در جریان نفت است. این بیم از راههای مختلفی ممکن است انجام پذیرد. فی المثل شورری اقدام به تصرف حوزه‌های نفتی یا نفتکش‌ها کند یا آنها را غرق و یا تنگه هرمز را مسدود سازد.

باید در نظر داشته باشیم که برای مواجهه با خطرات احتمالی تمام راهها را باید در نظر گرفت و طرق مقابله آنها را نیز مطالعه کرد و هرچند هیچیک به وقوع نپیوندد.

گرچه اشغال ایران، عملاً برای شوروی امکان‌پذیر است، اما دست یازیدن

(*) این مقاله، قبل از شروع جنگ عراق با ایران و مداخله علنی و آشکار نیروی دریائی امریکا در خلیج فارس و فاجعه‌آفرینی های متعدد آن نوشته شده است.

به چنین اقدامی برای این کشور مستلزم تلاشها و فعالیت های بسیار می باشد. منابع نفتی ایران در استانهای جنوبی این کشور قرار دارد که با مرزهای جنوبی شوروی فاصله نسبتاً طولانی دارد. هرچند با امکانات فعلی نظامی، وجود این فاصله مهم نیست اما برای حفظ و نگهداری مناطق اشغال شده به قوای پشت جبهه و خدمات لوژستیکی احتیاج است.

البته لزومی ندارد که شوروی تنها به خاطر ممانعت از جریان نفت ایران را اشغال کند، زیرا طرق دیگری به مراتب سهل تر وجود دارد. اما مسئله چیز دیگری است.برخی استدلال می‌کنند که اثرات کمبود نفت در شوروی محسوس است و این کشور به منابع جدید نفتی نیازمند است، مشاهده همین نیاز وی را وادار به اشغال یک کشور نفت‌خیز می‌کند، اگر چنین طرحی واقعاً وجود داشته باشد، مسلماً ایران در اولویت خاص قرار دارد، زیرا مرز مشترک طولانی و سهل الوصول، اجرای این طرح فرضی و احتمالی را خیلی سریع میسر می سازد.

همانطور که گفتیم، توجیهات ما، بر فرضیه ها استوار است، اما وقوع این فرضیه هیچگاه غیر محتمل بنظر نرسیده است.

اینکه شوروی بزودی دچار کمبود نفت گردد جای تردید بسیار است. منابع نفتی شوروی غنی است. تنها مسئله ای که ممکن است وجود داشته باشد، بالا رفتن هزینه استخراج نفت است به حدی که دیگر مقرون به صرفه نباشد.

چاههای نفت نزدیک به مراکز صنعتی شوروی مانند هرچاه نفت دیگر، قهراًفروکش می‌کند و ذخیره آن به اتمام می رسد. ذخیره حوزه های نفتی هر منطقه هم محدود است. در نتیجه شوروی باید به مناطق سردسیر خود که از لحاظ اقلیمی شرایط بسیار دشواری را دارد روی آورد. اینکه مقدمات کار در برخی از مناطق سیبری مانند جمهوری یاکوتسک فراهم گردیده است عاقلانه نیست که اشغال سرزمین دیگران را به خاطر کمبود نفت موجه جلوه دهیم. بسیاری از کشورها نفت ندارند، اما خاک دیگران را نیز به تصرف در نمی آورند. اگر چنین منطقی را بپذیریم بدون شک، ژاپن، آلمان غربی، فرانسه و ... بیش از شوروی حق دست زدن به چنین عملی را دارند.

اگر چنین نیتی واقعاً وجود داشته باشد، که در آن تردید داریم، حاکی از

روح سلطه گری و غارتگری خواهد بود نه نیازمندی.

بهرحال تاکنون هیچ نشانه و مدرکی که حاکی از نیت شوروی در اشغال مناطقی که از لحاظ نفت و مواد خام مانند کائوچو غنی هستند، دردست نداریم.

از لحاظ اقتصادی هم این عمل مقرون به صرفه نخواهد بود. زیرا مخارج اشغال خاک دیگران به مراتب گران‌تر از خرید نفت، از کشورهای تولید کننده نفت خواهد بود. مهم‌تر از همه اینها دکترین سیاسی شوروی نیز چنین عملی را تجویز نمی‌کند.

هدف کم ضررتر و محدود شوروی می‌تواند این باشد که کشورهای غربی و ژاپن را از نفت کشورهای نفت‌خیز، از راه تحریم و یا راههای دیگر مشابه محروم سازد. این راهها نیز عملی نیست. زیرا بهمان اندازه که کشورهای مصرف کننده نفت، نیازمند این ماده حیاتی هستند، بهمان اندازه کشورهای تولید کننده به بهای آن احتیاج دارند. زیربنای اقتصادی این کشورها به فروش نفت متکی است. پس هیچگاه حاضر نخواهند بود تیشه به ریشه خود بزنند. به علاوه تحریم نفتی نه تنها موجب خشم کشورهای غربی را فراهم می‌سازد، بلکه گروه عظیم دیگر کشورهای جهان سوم را نیز ناراضی می‌کند. بدیهی است این عمل به نفع کشورهای صادرکننده نفت نخواهد بود.

اقدام شوروی به این عمل به منزله اعلان جنگ به رقیبان خود تلقی می‌گردد. کشورهای صنعتی غرب پیوسته برای مدتی نسبتاً زیاد نفت مصرفی خود را ذخیره دارند و فوراً دچار کمی سوخت نمی‌شوند. در این فرصت مناسب، اقدامات لازم را به منظور نشان دادن عکس‌العمل انجام خواهند داد. البته همه این نظریات مبنی بر فرضیات است. اما باید ببینیم اگر واقعاً شوروی چنین نیتی را داشته باشد، چه راهی را برمی‌گزینند. سهل‌ترین راه، برای شوروی انهدام کامل تاسیسات نفتی اعم از چاههای نفت خط لوله ها، پالایشگاهها، لنگرگاهها، پایانه ها است و این به وسیله موشک و هواپیما از پایگاههای ماوراءقفقاز، با توجه به فاصله کوتاهی که با منابع نفتی دارند (با توجه به سرعت و برد موشک و هواپیما) به سهولت انجام می‌گیرد. چون نیروی بازدارنده محلی در مقابل قدرت عظیم شوروی وجود ندارد، به علاوه شوروی دراین عمل، به پایگاه یا تأسیسات نظامی خارج از خاک خود نیازی ندارد، پس برای

شوروی عملاً امکان‌پذیر بوده است که در گذشته به چنین کاری دست یازد اما چنین نکرده است. با این استدلال معلوم می‌شود، برای به خطر انداختن صدور نفت نیازی به حضور در اقیانوس هند نبوده است. بدیهی است به هنگام وقوع چنین تحولاتی نیروهای مستقر در اقیانوس هند نیز بی‌کار نخواهند بود. اما این عملیات جزئی و جنبی است و در کل قضیه اثری نخواهد داشت.

بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که میان قطع صادرات نفت به کشورهای غربی و ژاپن و تصمیم رهبران شوروی برای حضور در اقیانوس هند و کاهش یا افزایش این نیروها چه در زمان حاضر و چه آینده ارتباط معنی داری قائل شویم.

برای اینکه حق مطلب را ادا کرده باشیم، ضرورت دارد، دو راه دیگر را که ممکن است در جریان صدور نفت اختلال ایجاد کند بررسی کنیم. همانطور که قبلاً اشاره کردیم یکی از این راهها غرق کشتی ها است. و راه دوم محاصره دریایی و جلوگیری از آمد و شد کشتی ها و بستن گلوگاهها که مهمترین آنها تنگه هرمز است.

فرضیه اول: گرچه غرق کشتیها از لحاظ نظامی امکان‌پذیر است، اما این به منزله اعلان جنگ عمومی است. در آن صورت واحدهای دریائی شوروی در پهنه اقیانوس‌هند هدف حملات‌رقیب‌که شاید دست برتری هم داشته باشد قرار می‌گیرند. روشن است دست یازیدن به چنین اقدامی برای مهاجم بسیار گران تمام خواهد شد. نظر به اینکه دول غرب برای مدتی ذخیره نفتی دارند، غرق کشتی ها اثر آنی و فوری ندارد. زیردریائیها می‌توانند خطرات بیشتری را متوجه حریف سازند، اما میزان مهماتی که حمل می‌کنند محدود است. البته پایگاه‌های این زیردریائیها نیز از هدف قرار گرفتن مصون نخواهند بود. پس باید فرض را بر این قرار دهیم که انجام عمل در خاک شوروی صورت گیرد. اما در مورد مسدود ساختن تنگه ها و آبراهها باید گفت هیچیک از تنگه‌های اقیانوس هند بجز کانال سوئز از چنان ویژگی هائی برخوردار نیستند که به آسانی بتوان آن‌ها را مسدود ساخت. به عنوان مثال عرض تنگه هرمز حداقل ۳۵ کیلومتر است. بیش از دوسوم عرض این تنگه دارای عمقی در حدود ٤٠ تا ۷۰ متر است. ممکن است غرق چند کشتی در فواصل نزدیک و محل عبور کشتی ها، عبور و مرور را در مخاطره افکند. اما غرق کردن چند کشتی به طور همزمان مستلزم برنامه‌ریزی قبلی و عملیات سازمان‌یافته هم‌آهنگ است. برای

انسداد کامل تنگه چیزی در حدود یکصد کشتی را باید در عرض تنگه غرق کرد و همین حدود کشتی را در خط موازی آن، در فاصله‌ای از خط اول به قعر دریا فرستاد. از موانع ایجاد شده نیز چندین ماه محافظت کرد تا نفت ذخیره شده در انبارهای غرب به اتمام برسد. روشن است که محافظت از چنین مانعی به سادگی امکان پذیر نیست، زیرا غرب با تمام قوا، مانع این کار خواهد شد. در توانائی شوروی برای دست زدن به چنین اقدامی جای تردید بسیار است. با این ترتیب برای باقیمانده نیروی دریایی شوروی انجام عملیات در پهنه اقیانوس‌ها و به خصوص اقیانوس هند دیگر مقدور نخواهد بود.

مطرح کردن فرضیه یاد شده بدان معنی نیست که در تردد نفت کش ها نمی‌توان بطور کلی اختلال ایجاد کرد، اما کشتی های مهاجم شوروی باید از تنگه ها و آبراههائی عبور کنند که تحت کنترل غرب است و البته به شدت آسیب‌پذیر خواهند بود. نکته دیگر اینکه ۸۰٪ ظرفیت نفتکشهای جهان متعلق به امریکا و متحدان این کشور است. اگر ظرفیت نفتکشهای شوروی و اروپای شرقی را از ۲۰٪ باقی مانده کم کنیم، ظرفیت اندکی می‌ماند که متعلق به کشورهای غیر امریکا و متحدان آن (از جمله ژاپن) می باشد. چون اختلال در کشتی های دول غرب برای شوروی متضمن تحمل خسارات سنگینی است، پس اگر شوروی بخواهد در این مقدار ظرفیت اختلالی ایجاد کند، بسیار کم اهمیت خواهد بود و اثری جدی در جریان حمل و نقل نفت نخواهد داشت.

با بررسی تمام فرضیه ها و جوانب و جنبه ها این پرسش مطرح می شود که از حضور نظامی شوروی در اقیانوس هند چه نتیجه‌ای حاصل می‌گردد؟ و انجام چه ماموریتی باقی می ماند؟ در پاسخ باید گفت زیادتر از کاری که اکنون انجام می دهند، چیز دیگری باقی نمی ماند(٦)

بدین ترتیب شوروی حضور نظامی خود را در اقیانوس هند به منظور اکتشاف دریایی و البته درعین کسب اطلاعات و نظارت بر کار رقیب، حفظ خواهد کرد.

اشکالی که نیروی دریایی شوروی با آن روبرو است این است که افراد این نیرو مانند سایر دسته ها در شوروی از سربازان وظیفه تشکیل می شوند. این سربازان پس از مدتی ناوگان خود را ترک می‌کنند و جزو افراد ذخیره در می آیند و

افراد تازه‌ای جای آنان را می‌گیرند. بدین ترتیب آموزش افراد تازه علاوه بر اینکه وقت می‌گیرد، حضور نظامی شوروی در آبهای اقیانوس ها از جمله اقیانوس هند ایجاب می‌کند تا این افراد آموزش های لازم بخصوص در مناطق گرم را کسب کنند.(۷)

مشکل دیگر شوروی در اقیانوس هند موضوع پایگاه و تاسیسات بندری است. از زمانی که شوروی بندر بربره در سومالی را در سال ۱۹۷۷ از دست داد، از بندر عدن استفاده می‌کند. در صورتیکه وضع اتیوپی اجازه دهد، امکان دارد از بندر «مساوا» نیز بهره‌برداری کند. محل و موقعیت پایگاه برای شوروی مطابق میل و سلیقه و انتخاب این کشور صورت نمی‌گیرد و این خود مشکل مهمی محسوب می‌گردد. تلاش شوروی برای نفوذ در سومالی و یمن جنوبی در سالهای دهه ۱۹۷۰ بیشتر به سبب جبران نفوذ از دست رفته اش در مناطق دیگر نظیر مصر و سودان و یمن شمالی، و از روی ناچاری واضطرار بوده است. در حال‌حاضر(*) چنین بنظر می رسد که شوروی به اتیوپی در سرکوب شورشهای جنوب این کشور که به وسیله سومالی حمایت می شود و نیز سرکوب اریتره که از پشتیبانی مصر، سودان و عربستان سعودی برخوردار است کمک و مساعدت می‌کند تا به دوستان و دشمنان خود ثابت کند که دوستی و دشمنی با شوروی بی اثر نیست.(۸)

در این مساعدت ها و کمک های شوروی نیروی آن کشور مستقر در اقیانوس هند نقش عمده‌ای را بازی نمی‌کند. وجود آنها، مانند حضور نیروهای امریکائی و انگلیسی و فرانسوی در برلین غربی، نیروی هوائی استرالیا در مالزی، نیروهای امریکائی در کره، نشانی از تعهد به عهد و پیمان می باشد.

مناسبات چین و شوروی در رابطه با اقیانوس هند:

عنصر دیگری که بر حضور نیروهای دریایی شوروی در اقیانوس هند اثر می‌گذارد، وجود و موضع گیری چین است. استقرار و بقای نیروهای شوروی در آبهای اقیانوس هند که فاصله بسیاری از خاک این کشور دارند، خود تجلی اعتبار شوروی به عنوان یک ابرقدرت به شمار می رود و تأکید بر این نکته است که باید مقام

(*) منظور در زمان ارائه مقاله است.

ابرقدرتی این کشور در مقیاس جهانی برسمیت شناخته شود. مسلماً با توجه به اختلاف مسلکی بین آن دو، رقابت دو کشور طبیعی بنظر می رسد.

اما اگر وارد جزئیات امر شویم احتمال دارد به ناوگان جنگی شوروی در اقیانوس هند دستور مقابله با چین هم، در صورت ضرروت داده شود. بنا بر فرض فعلاً محال، چنانچه جنگی بین شوروی و چین در بگیرد شوروی از سلاح اتمی استفاده نخواهد کرد. زیرا نیروی هسته‌ای شوروی از لحاظ کمی بر چین برتری دارد در حقیقت عامل بازدارنده محسوب می‌گردد. در این فرضیه احتمالی، ضعف عمده شوروی آسیب‌پذیری خطوط مواصلاتی زمینی آن کشور در مجاورت مرزهای طولانی با چین خواهد بود. زیرا راه‌آهن سراسری سیبری به مرزهای چین بسیار نزدیک است. هر چند شوروی اکنون مشغول ساختن راه‌آهن جدیدی بنام خط اصلی بایکال— آمور (آموی)(*) به موازات خط یکصد مایلی شمال خط آهن قبلی می باشد.

بهرحال شوروی برای اطمینان بیشتر باید به حمل ونقل دریائی متکی باشد. در زمان صلح ترابری میان شرق دور و سایر نقاط شوروی از طریق زمینی و هوایی انجام می‌گیرد اما بازرگانی قابل توجه شوروی با کشورهای آسیایی باعث گردیده که تعداد زیادی از کشتی های این کشور در اقیانوس آرام و هند در رفت و آمد باشند. در جنگ احتمالی و فرضی بین چین و شوروی این کشتی ها طعمه سهل الوصولی برای زیردریایی های چینی هستند که در اقیانوس آرام وهند در حال گشت‌زنی می باشند.

زیردریایی های چینی از پایگاههای موجود در کشورهای هوادار چین، که در اختیار این کشور قرار گرفته استفاده می‌کنند.

هر چند این فرضیه ها، ممکن است هیچگاه جامعه عمل نپوشند اما در محاسبات دفاعی کشورها منظور می‌گردند. در دنیای سیاست به آسانی ممکن است دوستان جای دشمنان را بگیرند و برعکس.

مناسبات شوروی و هند در رابطه با اقیانوس هند:

مناسبات شوروی با هند، مهمترین رابطه سیاسی این کشور، با یک دولت

(*) Baikal - Amur

واقع در حوزه اقیانوس هند است. با تمام گستردگی روابط این دو دولت در زمینه های گوناگون، همکاری دریایی دو کشور چندان گسترش نیافته است. از سال ۱۹٦۵ تاکنون تعدادی کشتی جنگی و زیردریایی ساخت شوروی، در اختیار هند قرار گرفته است. ارسال این تجهیزات دریائی از ویژگی خاصی برخوردار بوده، بدین معنی که هندیها پس از تحویل گرفتن کشتی ها و زیردریائیها، آنها را در اختیار کارکنان و خدمه آموزش دیده خود قرار می دهند و در حقیقت هویت کاملاً هندی پیدا می‌کنند.

کشتی های جنگی شوروی گهگاه از بنادر هند دیدن می‌کنند. اما تاکنون هیچ مانور مشترکی انجام نداده‌اند. برخلاف شایعات، دولت هند هیچگونه پایگاه و تسهیلا تی در اختیار شوروی قرار نداده است.

مناسبات دریائی عراق وشوروی در رابطه با اقیانوس هند:

در منطقه خیلج فارس شوروی برای تاسیس یک پایگاه دریائی در ام القصر کمک هایی در اختیار عراق گذاشته است. اما از تسهیلات بندری این پایگاه به جهات عدیده، استفاده نکرده و تنها کشتی های جنگی آن کشور به دیدارهای دوستانه معمولی خودِ اکتفا می‌کردند. بنظر می رسد مساعدت به عراق برای ایجاد پایگاه در ام القصر بیشتر جنبه اقتصادی داشته و به منظور توسعه و گسترش حوزه نفتی رومیله و بهره‌برداری از آن بوده است.(۹) چه پرداخت دیون عراق به شوروی از طریق فروش نفت از این حوزه صورت می‌گرفته است.

احداث پایگاه دریایی ام القصر موجب شد که دولت عراق از تهدیدهای ایران احساس آرامش بیشتری کند.

نیروی دریائی عراق پیش تر از این، در پایگاه دریایی بصره مستقر بود که در تیررس مستقیم نیروهای ایرانی قرار داشت. بنابراین تاسیس پایگاه ام القصر برای هر دو کشور سودمند بود.(۱۰) برای شوروی از لحاظ اقتصادی و برای عراق از لحاظ نظامی فوائدی دربرداشت.(۱۱)

1. For a detailed account, see R. W. Herrick, *Soviet Naval Strategy* (Annapolis, Md.: U.S. Naval Institute, 1967).

2. This general debate is discussed in Raymond L. Garthoff, *The Soviet Image of Future War* (Washington, D.C.: Public Affairs Press, 1959), and its naval aspects are considered in Herrick, *Soviet Naval Strategy*, Chapter 7. See also Michael MccGwire, "The Evolution of Soviet Naval Policy 1960–74," in M. MccGwire, K. Booth, and J. McDonnell, eds., *Soviet Naval Policy: Objectives and Constraints* (New York: Praeger, 1975).

3. For a more detailed discussion, see G. Jukes, "The Indian Ocean in Soviet Naval Policy," *Adelphi Paper*, no. 87 (London: International Institute for Strategic Studies, 1972).

4. *Morskoy Sbornik* [Naval anthology] (Moscow), all monthly issues between February 1972 and 1973 except July 1972 and January 1973.

5. S. G. Gorshkov, *Morskaya Moshch' Gosudarstva* [Sea power of the state] (Moscow: Voyennoye Izdatel'stvo Ministerstva Oborony SSSR, 1976).

6. The Law on Universal Military Service of October 1967 lays down a term of three years service in the navy or coastal elements of the frontier guards. There are no volunteer ratings and very few volunteer junior petty officers (see J. E. Moore, *The Soviet Navy Today* [London: MacDonald and Jane's, 1975], pp. 45–58).

7. The Soviet military training year begins on December 1, and ships usually rotate to and from the Indian Ocean around that time; some return home to discharge time-expired ratings, and they are replaced by other ships with a one-third complement of raw recruits.

8. The frequency of visits fell off sharply after 1973, from nineteen in the thirty months from July 1971 to December 1973 to seven from January 1974 to June 1976 (Australia, Parliament, Senate, Standing Committee on Foreign Affairs and Defence, *Australia and the Indian Ocean Region* [Canberra: Australian Government Publishing Service, 1976], pp. 211–226).

9. Ibid.; twelve of the twenty-six visits between July 1971 and June 1976 were by auxiliaries, six of them by tankers, suggesting that Iraqi oil was used to fuel Soviet Indian Ocean warships.

10. The Sverdlov-class cruisers were built in the 1950s and will probably be withdrawn in the 1980s. Only a few of them have been modernized; their main asset is their size, which makes space available for command staff and electronics (see G. Jukes, "Das Problem der Uberalterung der

Schiffe in der Sowjetischen Marine," *Marine Rundschau* [January 1977]:4–9).

11. In 1962 Admiral Gorshkov said that aircraft carriers "are irrevocably passing into oblivion" (*Pravda*, July 29, 1962), and Admiral Isakov called them "floating mortuaries" (*Nedeliia*, June 9, 1962). In 1967 Gorshkov spoke of their "inevitable decline" (*Morskoy Sbornik* [February 1967]). In the articles on navies in war and peace (*Morskoy Sbornik* [February 1972-February 1973]), he made no derogatory references to them; by then the *Kiev* was being built.

۹– صادرات اسلحه شوروی و دیپلماسی این کشور در اقیانوس هند: یان کلارک

در این بخش ما مسئله‌ای را که هم‌اکنون درمحافل مختلف موردبحث و مجادله است یعنی فروش اسلحه و درنتیجه وابستگی خریداران آن و تحت فشار سیاسی قرار گرفتن کشورها به وسیله فروشندگان را بررسی می‌کنیم و به پرسش مطرح شده درموضوع فروش اسلحه‌شوروی به کشورهایی‌که از این سلاحها استفاده می‌کنند و در حوزه اقیانوس هند قرار دارند پاسخ می‌گوئیم.[۱] قصد این نیست ثابت کنیم که انگیزه اصلی و اساسی رهبران شوروی از تامین اسلحه برای کشورهای خریدار اعمال نفوذ سیاسی در کشورهای مزبور است، در واقع امروز، روشن شده که ملاحظات اقتصادی در سیاست صادراتی اسلحه خیلی بیش از آنست که از موضوع غافل بمانیم.[۲] بهرحال تحولاتی که در حوزه اقیانوس هند صورت گرفته و صدور اسلحه‌به مقادیر فراوان به وسیله شوروی به کشورهای این منطقه درس های جالبی بما داده و موجب گردیده است ›، در ارزیابی سیاسی برنامه مذکور تجدید نظر کنیم. بدیهی است از این رهگذر مروری بر سیاست شوروی و طرز تفکر رهبران آن کشور نیز مدنظر خواهد بود.

صادرات اسلحه شوروی به کشورهای جهان سوم، به طور سنتی مهمترین و بارزترین ابزارها و اهرم دیپلماسی این کشور بوده است. کشورهای حوزه اقیانوس هند هم از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. باتوجه به اینکه کمک های اقتصادی شوروی به کشورهای منطقه محدود بوده و مناسبات تجاری نیز دامنه وسیعی نداشته و زمینه نفوذ

فرهنگی هم نامساعد بوده است لذا، نفوذ از طریق فروش اسلحه و آموزش نظامی جایگاه برتر و ویژه‌ای را در دیپلماسی شوروی در منطقه به خود اختصاص داده است. بنابراین، حتی اگرما این عقیده را قبول کنیم که فشار سیاسی تنها زمانی مفهوم پیدا می‌کند که در چارچوب کلی مناسبات دو کشور درنظر گرفته شود، باز هم صادرات اسلحه را باید به عنوان عامل بسیار مهمی در سیاست شوروی تلقی کنیم.

شاید قرار گرفتن اقیانوس هند در کانون توجهات شوروی نیاز به توجیه و تفسیرهای چندی داشته باشد تا از اینطریق این جنبه از سیاست خارجی شوروی مورد تجزیه وتحلیل قرار گیرد. این توجیهات را می توانم باتوجه به این حقیقت مطرح سازیم که تعداد مشخصی از کشورهای اصلی که تجهیزات نظامی قابل ملاحظه ای را از شوروی دریافت می‌کنند درسواحل اقیانوس هندقرار دارند. اهمیت همه جانبه صادرات تسلیحاتی شوروی به کشورهای واقع دراقیانوس هند به خاطرنحوه ارائه آمار وارقام مخفی مانده است. زیرا در این آمار و ارقام، تجارت تسلیحاتی شوروی بر اساس تک‌تک کشورها و مناطق محاسبه شده است. باوجود این ما می توانیم از ادغام این آمار و ارقام مربوط به تک‌تک کشورها، پی به میزان صادرات تسلیحاتی شوروی به منطقه اقیانوس هند ببریم. به عنوان مثال، در سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۷٤ اگر صادرات به سوریه و مصر را مستثنی نمائیم (که خود ٤۵ درصد مجموع کمکهای شوروی به کشورهای جهان سوم را تشکیل می دهد) نزدیک به ۹۰ درصد صادرات تسلحاتی شوروی متوجه کشورهای واقع در اقیانوس هند بوده است.[۳]

محاسبه مشابه‌ای برای دوره ۷۳— ۱۹٦۳ حاکی از آنست که براساس ارزش پولی صادرات، ۸۰ درصد صادرات تسلیحاتی شوروی مستقیماً به کشورهای حاشیه اقیانوس هند سرازیر شده است.[٤] نظیر چنین فرایندی در صادرات تسلیحاتی شوروی در سالهای اخیر به کشورهائی نظیر اتیوپی، جمهوری دموکراتیک خلق یمن و افغانستان کاملاً مشهود است. باید خاطرنشان ساخت که برخی از کشورهای جهان سوم که با شوروی نزدیک‌ترین مناسبات را دارند، به خصوص آن دسته از کشورهائی که مقادیر عظیمی از تجهیزات شوروی را دریافت می دارند طی دهه ۱۹۷۰ و از طریق قراردادهای صلح و دوستی با شوروی رابطه برقرار کرده‌اند بازهم بسیار قابل توجه است. بسیاری از کشورهائی که با شوروی قرارداد صلح و دوستی امضاء

کرده‌اند از کشورهای واقع در اقیانوس هند و یا کشورهای همسایه کشورهای ساحلی این اقیانوس بوده‌اند. این کشورها شامل موزامبیک، اتیوپی، عراق، افغانستان و هند می باشند. بنابراین در این فصل تحولات اخیر درمناسبات نظامی شوروی با هند، عراق و شاخ افریقا مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از وضعیت دیپلماسی صادرات تسلیحاتی شوروی در هریک از کشورهای اصلی منطقه اقیانوس هند تصویری مشخص ارائه شود.

مناسبات نظامی شوروی و هند:

به وجود آمدن پیوندهای دوستی و مودت میان شوروی و هند در اواسط دهه ۱۹۵۰ بلافاصله به صادرات تجهیزات نظامی از سوی شوروی به هند منفجر نشد. در حالیکه در مورد مصر اینطور نبود و شروع مناسبات شوروی با آن کشور همزمان با ارسال تجهیزات نظامی صورت گرفت. تجهیزات محدودی هم که قبل از سال ۱۹۶۲ از سوی شوروی به هند ارسال گشته بود و بیشترین اقلام آنرا هواپیماها و هلیکوپترهای حمل و نقل تشکیل می دادند، ارزش جنگی نداشتند، در سال ۱۹۶۲ بود که مناسبات نظامی شوروی و هند تحکیم شد و آن تحول منجر به انعقاد قراردادهای میان دو کشور در زمینه پروژه تولید میگ گردید که طی آن هند مجوز تولید جنگنده‌های مافوق صوت میگ ۲۱ را از شوروی کسب کرد. علی رغم مسایل زیادی که بر سر پروژه تولید میگ میان شوروی و هند بروز کرده این پروژه در سال ۱۹۶۲ تاکنون به صورت استخوان‌بندی پیوند نظامی میان هند و شوروی کماکان باقی مانده است.

پروژه تولید میگ طی چند مرحله دستخوش تحولات متعددی شده است. در سالهای اولیه، شرکت هوانوردی هندوستان با مسئولیت محدود (هال)(*) دستگاههای ارسال شده از شوروی را مونتاژ می‌کرد.[۵] در سال ۱۹۷۰ بود که نیروی هوائی هند اولین میگ ساخته شده داخلی را دریافت داشت. در سال ۱۹۷۲ موافقت‌نامه‌ای با هال منعقد شد که طی آن قرار شد شرکت مزبور نوع پیشرفته میگ

(*) HAL

۲۱ را بنام میگ ۲۱– ام بسازد، و این جنگنده در سال ۱۹۷٤ وارد خدمت گردید.[٦] نوع جدید میگ ۲۱ همچون نوع سابق آن در ۳ تاسیسات هال واقع در حیدرآباد، کراپوت، و ناسیک(*) تولید شد.[۷] بالاخره در سال ۱۹۷۸ پروتکلی برای پیشرفته‌تر ساختن میگ ۲۱– ام به امضاء رسید که قرار شد میگ های ۲۱– بی. آی. اس از موتور و دستگاههای هوانوردی برتری برخوردار شوند.[۸]

از نقطه نظر صادرات تجهیزات نظامی شوروی به هند، بنظر نمی رسد که امضای قرارداد صلح و دوستی در ماه اوت ۱۹۷۱ چندان تغییری در خط مشی شوروی ببار آورده باشد. کلیه سه شاخه نیروهای مسلح هند در سال ۱۹۷۱ از تجهیزات ساخت شوروی استفاده می‌کردند. این تجهیزات عبارت بودند از ٤٥۰ فروند تانک تی–٥٤،تی– ٥٥ و ١٥٠ فروند تانک پی.تی–٧٦، ٨ اسکادران میگ ٢١ و ٥ اسکادران سوخوی ٧(**) و انواع متنابهی از تجهیزات دریائی نظیر زیردریائی های نوع فوکس‌ترات ناوچه های نوع پتیا، قایق های گشتی نوع پولوچات و قایق های اژدرافکن نوع اوسا (***)[۹]

از سال ۱۹۷۱ تاکنون بنظر نمی رسد در واردات تسلیحاتی هند از شوروی از نظر حجم و تنوع تغییر عمده‌ای روی داده باشد. در واقع اطلاعات مربوط به گستردگی و ویژگی خریدهای تسلیحاتی هند از شوروی از سال ۱۹۷۱ به بعد را می توان از طریق منابع متعددی کسب کرد.

(*) Nasik

(**) SU - 7

(***) Foxtrot; Petya ; Poluchat; Osa.

جدول صادرات تسلیحاتی شوروی به هند: ۱۹۷۸ــ۱۹۷۱(*)

ردیف	نوع	تعداد
خودروهای زره‌پوش	تانک های تی ــ ۵۵ وتی ــ ۵٤	٤۵۰
هواپیما	میگ ۲۱ــام	اجازه تولید از ظرفیت ۱۵۰
	میگ ۲۱ (MIG-21 A=MAIMF)	تعداد کمی وارد شد تا کسری تولیدات داخلی جبران شود.
	آی ــ ال ــ ۳۸ (IL-38)	۷ فروند تحویل شده یا در مرحله سفارش بود.
	انواع هلیکوپتر	به تعداد مختلف
نیروی دریائی	زیردریائی ــ از نوع فوکس تروت (Foxtrot)	٤
	ناوچه پتیا (Petya)	۷
	ناوشکن کاشین (Kashin)	۲
	رزمناو توپدار نانوشکا (Nanushka)	۵ تا ۸ تا سفارش داده شده بود.
	قایق های اژدرافکن اوسا (Osa)	جمعاً ۱٦ تا سفارش شده بود که ۸ تا ۱۰ تا سال ۱۹۷۱ دریافت شده بود.

(*) Annual issue of the military balance, world armaments and disarmaments: The SIPRI Yearbook and Jane's Eighting ships.

همکاری نظامی شوروی و هند بدون اختلاف و درگیری میان طرفین و شایعات متعدد پیرامون ناخشنودی هند نبوده است، هر چند این مسئله میان شوروی و سایر کشورهای دریافت کننده صادرات نظامی آن نیز وجود دارد. تنها تفاوت در این است که شکایت های هند همچون شکایت های سایر کشورهای دریافت کننده تسلیحات شوروی به صورت علنی در نیامده است. با اینهمه، نشانه هائی قاطع دال بر وجود نارضائی هم چون آتش زیر خاکستر در مناسبات میان مسکو و دهلی نو حس می شود. بنظر می رسد که منبع اصلی شکایت های هند در رابطه با انتقال لوازم یدکی و تجهیزات از طرف هند به کشورهای ثالث عدم وجود لوازم یدکی کافی در شوروی، و شرایط و مفاد توافق نامه های فیمابین می باشد.

ما نشانه های موجود مبنی بر وجود مشکلات در مناسبات میان شوروی و هند را به طور مختصر از نظر میگذرانیم زیرا بنظر می رسد که عکس العمل هند در قبال آن مشکلات به ارزیابی، پیرامون میزان وابستگی هند به شوروی، به خاطر صادرات تسلیحاتی، بعد تازه ای می بخشد.

گر چه معلوم شده است که امریکا هم به طور اعم در رابطه با انتقال تکنولوژی و دانش فنی صادراتی خود از کشورهای گیرنده به کشورهای دیگر با مشکلاتی مواجه شده است ولی نظیر چنین مشکلات برای شوروی بسیار کمتر از امریکا مورد بررسی قرار گرفته است. در حال حاضر واضح است که شوروی برای اجرای کامل و دقیق مقررات و مفاد مندرج در قراردادهای خود با کشورهای وارد کننده تسلیحات کمتر از امریکا نگران نیست. شوروی می خواهد در رابطه با انتقال تکنولوژی و دانش فنی وارد شده از شوروی به کشورهای ثالث توسط کشوری که دانش فنی و تکنولوژی را دریافت کرده چه از لحاظ لوازم یدکی و چه از لحاظ ابزار آلات و تجهیزات— حاکمیت نهائی را داشته باشد. انتقال مجدد تکنولوژی از سوی کشور وارد کننده از شوروی به کشور ثالث اول بار، به صورت یک مسئله بالقوه، زمانی مطرح شد که مصر از هند درخواست لوازم یدکی برای میگ های خود را کرد. این واقعه متعاقب پایان یافتن صادرات تسلیحاتی شوروی به مصر صورت گرفت. به دنبال آن یک هیئت هندی در سال ۱۹۷۵ از قاهره دیدار و شرکت هواپیمائی هندوستان (هال) علاقمند به گسترش صادرات خود گردید[۱۰] مع الوصف قرارداد میان مصر و هند با دخالت شوروی بر هم زده شد. دولت هند بعداً بیانیه‌ای صادر و فسخ قرارداد با مصر راناشی از مشکلات اجرایی قرارداد قلمداد کرد.[۱۱] اما این واقعیت که قرارداد مذکور با مداخله شوروی برهم زده شد توسط انورسادات رئیس جمهور مصر مورد تائید قرار گرفت. سادات به پایان رسیدن قرارداد میان مصر و شوروی را دلیل اصلی برهم خوردن قرارداد مصر و هند شمرد[۱۲] البته بنظر نمی رسد که حادثه مزبور یک امر استثنائی بوده است. براساس گزارشهای واصله، تلاش هند برای صدور لوازم یدکی به اندونزی با وتوی مشابه شوروی روبرو شد.[۱۳]

موضوع صادرات تکنولوژی و دانش فنی وارد شده از شوروی توسط هند به کشور ثالث تنها علت ناراحتی های هند به شمار نمی رود اگر چه دلائل و نشانه های دیگر دال بر نگرانی هند بسیار کم است. بنظر می رسد که عدم عرضه لوازم یدکی مورد نیاز هند توسط شوروی علت نارضائی هندیها باشد. حال این عدم تحویل لوازم یدکی، خود نوعی فشار سیاسی یا در نتیجه محدود بودن امکانات تولیدی و دفاعی شوروی است کاملاً معلوم و مشخص نیست. بهر صورت یک اظهار نظر که متأسفانه

چندان مستند هم نیست ادعای زیر را مطرح ساخته است:

«مشکلات زمانی بوجود آمدند که شوروی‌ها متعاقب جنگ دسامبر از ارسال لوازم یدکی به هند خودداری کردند و بعد هم از ارسال تجهیزات پیشرفته سرباز زدند. لوازم یدکی برای هلیکوپترهای ام–آی– ٤(*)، لوله‌های توپ یدکی برای تانکهای تی– ۵۵ و تی– ٥٤، اژدرافکن برای زیردریائی‌های نوع فوکس ترات و مهمات برای توپهای ۱۳۰ میلیمتری به طور فزاینده‌ای رو به کاهش و توقف گذاشت. هیئت‌های نظامی که طی سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷٤ به مسکو رفتند همه با دست خالی مراجعت کردند و یا اگر چیزی هم بدست آورده بودند بخش بسیار کوچکی از درخواست‌هایشان بود.»[١٤]

موضوع عدم تولید و عدم عرضه تجهیزات پیشرفته توسط شوروی چندان بارز و روشن نیست. این واقعیت که در میان بسیاری ازکشورهای نزدیک به شوروی که ضمناً دریافت کننده تجهیزات نظامی از این کشورند تنها هند به هواپیماهای میگ ۲۳ موسوم به فلاگر(**) دسترسی نیافته اغلب اوقات بیانگر این است که اتحاد جماهیر شوروی درخواست‌های هند را برای این نوع هواپیماها رد کرده است. برای اثبات این مطلب باید گفت که موسسه تحقیقات صلح استکهلم (سیبری) گزارش داد که هند در سال ١٩٧٤ تعداد ۵۰ فروند از این هواپیماها را به شوروی سفارش داده بود، اما نیروی هوائی هند هرگز به این هواپیماها دسترسی پیدا نکرد.[١٥] با توجه به این موضوع ممکن است در انجام معامله جلوگیری کرده باشند. شق دیگر این قضیه آنست که ممکن است به دلیل اینکه پرسنل نیروی هوائی هند این نوع هواپیما را نمی‌خواستند. وقتی که در سال ۱۹۷۸ نیروی هوائی هند در صدد برآمد که یک هواپیمای ضربتی جدید و قادر به رخنه در اعماق سرزمین‌های دیگر را برای خود انتخاب کند، در مورد میگ‌های ۲۳ شوروی سئوالها وتردیدهای فراوانی ابراز شد. علت اصلی آن همانا محدود بودن برد پرواز این هواپیماها بوده است.

سرانجام هند در رابطه با نحوه پرداخت کالاهای خریداری شده از شوروی، با این کشور اختلاف نظر عمده دارد. به طور کلی در گذشته چنین استدلال می‌شد

(*) MI - 4
(**) Flogger

که دلیل عمده جاذبه و مطلوب بودن کالاهای صادراتی شوروی شرایط مناسب پرداخت بهای آن کالاها می باشد. بهای کالاهای صادراتی شوروی در مقایسه با اقلام مشابه از سوی کشورهای دیگر ارزان‌تر هستند وشوروی بهای اجناس صادراتی خود را به روپیه دریافت می دارد، مع الوصف، این تسهیلات باعث آن نگشته است که مشکلات مالی میان دو کشور بروز نکند. از یک سو در تمام سالهای ۱۹۷۰ نرخ مبادله روبل به روپیه به شدت رو به کاهش گذاشت که تاثیر آن در همه ابعاد بازرگانی میان شوروی و هند طی دهه ۱۹۷۰ دیده می شد و بدینجهت هند مصرانه دولت شوروی را مسئول بالا رفتن ارزش روبل در مقابل روپیه می دانست. این ناخشنودی هند از نحوه پرداخت بهای کالاهای شوروی به آن کشور، باعث شد که بخشی از محسنات و مزایای تجارت با شوروی و شرایط سخاوتمندانه آن کشور برای هند کاهش یابد. از سوی دیگر بنظر چنین می آید که تمایلات فزاینده شوروی به دریافت بهای تسلیحات صادراتی به صورت ارز از مشتریان خود، هند را نیز مصون نگذاشته است.[۱۶] به همین جهت بود که در سال ۱۹۷۲ گزارش شد که مقامات شوروی شرائطی را برای هند تعیین کرده‌اند که به موجب آن این کشور بهای هواپیماهای میگ را به دلار امریکا به شوروی بپردازد.[۱۷] البته باید خاطرنشان ساخت که هند برای خریدهای تسلیحاتی خود و پرداخت بهای آنها شرائط و مفادی را تعین کرده که سایر کشورهای فروشنده اسلحه به این کشور را — سوای شوروی — با مسائل و مشکلاتی مواجه ساخته است. هند با کشورهای زیادی نظیر انگلستان، کانادا، سوئد و غیره در رابطه با ایجاد شرایط و مفاد قابل قبول برای پرداخت بهای تسلیحات خریداری شده از آن کشورها بامشکلات و دشواریهای زیادی روبرو شده است.

این موارد به مفهوم آن نیست که خط مشی هند در زمینه متنوع کردن منابع خرید تسلیحاتی خود، یا خط مشی این کشور جهت نیل به خود اتکائی در تجهیزات نظامی منحصراً به خاطر وجود تشنج در مناسبات نظامی هند و شوروی بوجود آمده است. چنین تعبیری در حقیقت غلط جلوه دادن کامل حوادث و وقایع دهه گذشته می باشد. در واقع شرائط چندی موجب شده‌اند که اتکاء هند به صادرکنندگان خارجی اسلحه کاهش یابد و اتکای بیش از اندازه به یک کشور صادر کننده اسلحه

اجتناب شود. از جمله این شرائط، توانائی صنعتی هند و تجربیات ناخوش‌آیند این کشور با دیگر کشورهای صادر کننده اسلحه نظیر انگلستان و امریکا، خط مشی عدم تعهد این کشور، احساس آسیب‌پذیری مزمنی که این کشور در سال ۱۹۶۲ به بعد در زمینه نظامی پیدا کرد و غیره می باشند. علاوه بر این تجربه هند از روابط تسلیحاتی خود با شوروی موجب شد اعتقاد هند به عاقلانه بودن سیاست تسلیحاتی خودش (کاستن اتکا به صادرکنندگان اسلحه، اجتناب از متکی شدن به یک کشور صادرکننده اسلحه) تقویت گردد.

در نتیجه، هرگونه بررسی و مطالعه‌ای که در صدد است درجه و میزان وابستگی خریدار را نسبت به صادرات تجهیزات نظامی تعیین کند باید هم چنین درجه و میزان تنوع فروشندگان تسلیحاتی و نیز میزان تولیدات دفاعی داخلی را مد نظر قرار دهد. و هند در هر دو مورد فوق، خط مشی هائی را اتخاذ کرده است. هر چند این کشور به همه نتایجی که امیدوار بود بدان قائل شود، دست نیافته است.

این پندار که اتحاد شوروی در عمل صادر کننده منحصر به فرد تجهیزات نظامی به هند است به طور کامل گمراه کننده است. البته این موضوع هم صحیح نیست که بگوئیم هرگونه تغییر ریشه‌ای که در رابطه با متنوع ساختن فروشندگان اسلحه به هند در این کشور بوجود آمده منحصراً در نتیجه خط مشی های «عدم تعهد واقعی» حکومت جاناتا بوده است. نشانه هایی دال بر متنوع کردن منابع تسلیحاتی از خارج در هند تحت رهبری خانم گاندی به همان میزان وجود دارد که در کابینه جاناتا دیده می شد. از مدت ها قبل، هند روی پروژه های متعددی که به کمک انگلستان و فرانسه برای تولید تجهیزات نظامی ایجاد گشته، کار کرده است. در مورد انگلستان بارزترین مثالها انعقاد قرارداد با شرکت «هاوکر — سیدلی»(*) جهت ساختن تانکهای گنات(**)، و قرارداد با شرکت ویکرز برای ساختن تانکهای وی جایانتا(***) و نیز گرفتن مجوز برای تولید یک سری از ناوچه های نوع لیندر(۴) بوده

(*) Hawker - Siddeley

(**) Gnat

(***) Vijayanta

(۴) Learder

است. در مورد فرانسه، هند از مدتها قبل مجوز تولید هلیکوپتر و موشکهای مناسب فرانسوی را کسب کرده است، که به خصوص در مورد هلیکوپترها با کمپانی اروسپاتیل(*) همکاری می‌کند.

مع الوصف، در سالهای اخیر، نشانه های قاطعی وجود دارد که هند روی خط مشی متنوع ساختن منابع تسلیحاتی خود تاکید زیاد می‌کند. در ماه اکتبر ۱۹۷۸، پس از چند سال تاخیر، اعلام شد که چند اسکادران از هواپیماهای جنگی جدید هند با ترکیبی از جنگنده‌های جاگوار ساخت مشترک انگلیس و فرانسه در دست ساخت است. این هواپیماها قادر به رخنه در اعماق خاک دشمن نیز بودند. قرار شده بود که هند در ابتدای امر یک سفارش ٤٠ فروندی از هواپیماهای مزبور را بدهد و متعاقب حمل آنها به کشور، به موجب مجوزی که بدست آورده بود می توانست آنها را تولید کند. در حال حاضر تایید شده که هند علاوه بر موارد فوق الذکر در تکمیل هواپیماهای ناوهواپیمابر قدیمی خود موسوم به ویکرانت از جنگنده‌های انگلیسی موسوم به سی هاریر(**) استفاده کرده است.[۱۸] مشابه این تلاش ها در زمینه زیردریائی صورت می‌گیرد. گرچه زیردریائی های هند بطور تام و کمال همان زیردریائی های شوروی در گذشته می باشند، اما از چندی پیش هند راههای همکاری با کشورهای مختلفی نظیر آلمان‌غربی، سوئد، هلند، و فرانسه— نه شوروی— را برای تهیه زیردریائی مورد بررسی قرار داده است. سرانجام خرید عمده دیگری که هند در سالهای اخیر برای نیروهای مسلح خود صورت داده همانا تانکهای نوع جدید هستند. برخلاف شایعات گسترده مبنی بر سفارش دادن تانکهای تی— ۷۲ شوروی توسط هند،[۱۹] تاکنون تصمیم نهائی در این مورد اتخاذ نشده است زیرا غیر از تانکهای تی— ۷۲، تانک های چیفتین (ساخت انگلستان) و لئوپارد (ساخت آلمان غربی) هم مورد توجه و عنایت دولت هند است.[۲۰] هند علاوه بر متنوع ساختن منبع خارجی واردات تجهیزات نظامی خود، در صدد گسترده‌تر ساختن تولیدات دفاعی داخلی، و نیز افزایش تولید تجهیزات و سلاحهائی است که در داخل تهیه

(*) Aerospatiale

(**) Sea Harrier

می‌کند. گر چه اطمینان کاملی وجود ندارد که این خط مشی دولت هند تا کنون نتیجه مطلوب را بار آورده است یا خیر، اما یکی از دلائلی که برای تولید تجهیزات در داخل کشور مطرح می شود این است که چنین تولیداتی باعث می شوند که ارز بیشتری پس انداز گردد. اما برخی از تحلیلگران، این موضوع که هند با گسترش تولید داخلی به خصوص در مورد پروژه میک توانسته هزینه ارز خارجی را صرفه جویی کند، رد کرده اند. در واقع طبق محاسبه چایلدزوکیدرون، هزینه واقعی ساخت میگ برای شرکت هوانوردی هند (هال) ممکن است تا دو برابر قیمت کل هواپیماهای میگی باشد که هند از شوروی وارد می‌کند.

نظیر همین مطلب را هوئیس کن خاطرنشان ساخته است:[۲۱]

> **«بلندپروازی برای صرفه جویی ارز خارجی را مشکل بتوان عملاً تحقق یافته دید. تولید میگ ۲۱ توسط هند یکی از این نوع موارد است. هزینه نسبی ساخت یک واحد از این هواپیما آنطور که محاسبه شده است ۱۴/۴ میلیون روپیه می باشد که از این رقم ۸/۳ میلیون روپیه آن به صورت ارز خارجی به منظورپرداخت هزینه قطعات ساخت شوروی را شامل می شود. درحالیکه هزینه هواپیمای میگ وارد شده از خارج به طور کامل بین ۶ تا ۷/۵ میلیون روپیه می باشد.»[۲۲]**

از این اظهار نظر هوئیس کن می شود به طور غیر مستقیم دریافت که هنوز درصد بزرگی از قطعات میگ را کماکان باید از خارج وارد ساخت. حتی این موضوع در ابزار و آلا تی که طبق مجوز خارجی در هند ساخته می شود صادق است. در سال ۱۹۷٤ دولت هند اعلام داشت که درصد واردات میگ ۲۱— ام این کشور چیزی در حدود ٤۰٪ است.[۲۳] این بازتابی از یک واقعیت تلخ است که گر چه صنایع دفاعی هند به پیشرفت های بسیاری نائل شده اما این صنایع هنوز از خود کفائی، بسیار دور هستند. به عنوان مثال اولین ناوچه لیندر که توسط کارخانه ماراگون در بمبئی ساخته شده بود ۸۴٪ آن وارداتی بود و ششمین فروند این ناوچه که در سال ۱۹۷۷ وارد خدمت گردید ٤٤٪ آن از خارج وارد شده بود.[۲٤] در هر صورت، علیرغم این کمبودهای آشکار و نیز علیرغم درصد تولید پائین که هند در هر دو پروژه خود به آن روبرو شده است، این کشور نشان داده که برای تهیه مواد تولیدات خود در داخل تا حد امکان تلاش کرده است و تصمیم سیاسی منطقی را گرفته است. همچنین اخیراً هند به منظور شتاب دادن به روند ساخت صنایع تسلیحاتی خود در

داخل و به خصوص در رابطه با میگ جدید ۲۱—بی. آی. سی. تلاش داشته تا موافقت شوروی را در زمینه مفاد قرارداد فروش به آن کشور جلب کند و این به صورت روش مخصوص دولت هند در معاملات تسلیحاتی درآمده است.[۲۵] براساس این روش، کشور مجوز دهنده موافقت می‌کند که قطعات و لوازم یدکی را از سازنده هندی برای تجهیزات خود خریداری کند، حال تا چه اندازه مقامات شوروی به این درخواست هند تسلیم می‌شوند، باید در آینده دید. در هر حال این تحول را می‌توان به عنوان آزمایشی برای حفظ مشی صادرات تسلیحاتی شوروی و نشان دهنده توازنی دانست که میان کشور وارد کننده سلاح و کشور صادر کننده آن در دنیائی که تجارت اسلحه به طور فزاینده‌ای رقابتی گشته، وجود دارد.

مناسبات نظامی شوروی و عراق

در بررسی سیاست خارجی شوروی در قبال اقیانوس هند، مناسبات نظامی شوروی با عراق با ملاحظات و سیاست هائی چند، ارتباط دارد. منافع و علائق شوروی در عراق تنها زمانی قابل درک است که برخورد و یا اشتراک این ملاحظات را در نظر بگیریم. دو دیدگاه عمده باید در این روابط بررسی شود.

از این دو دیدگاه آنکه محدودتر است مربوط به صورت کلی اختلاف و کشمکش در خاورمیانه است و دیگری که دامنه وسیع‌تری دارد مربوط به مسائل استراتژیکی در اقیانوس هند می‌باشد. به عبارت دیگر در تجزیه و تحلیل الگوهای صادرات تسلیحاتی شوروی به عراق، باید متوجه باشیم که موقعیت عراق از دید شوروی به خاطر موقع شبه جبهه مقدم بودن این کشور در قبال اسرائیل، و نه نقش این کشور در دیپلماسی شوروی در قبال اقیانوس هند است. تنها در صورت درک این دو دید دوگانه شوروی است که ما می‌توانیم دلائل صادرات تسلیحاتی این کشور را به عراق آنهم در ابعاد عظیم دریابیم. در حقیقت بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۷٤ عراق در میان کشورهای جهان سوم وارد کننده اسلحه از شوروی، رتبه سوم را داشت.[۲٦]

شوروی در دو دهه گذشته صادر کننده اصلی اسلحه و تجهیزات نظامی به عراق بوده و براساس پاره‌ای از ارزیابی ها، شوروی طی دوران قبل و بعد از ۱۹۷۳ نزدیک به ۲ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به عراق صادر کرده است. بیشترین حجم

صادرات تسلیحاتی شوروی به عراق طی جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و بعد از آن بوده است، که طی آن نه تنها خسارات وارد به تجهیزات نظامی عراق را جبران کرد، بلکه حتی میزان اسلحه و مهمات این کشور را به حدّی بیش از میزان پیش از جنگ مذکور رسانید. براساس تخمین لنزوسکی(*)، شوروی تا سال ۱۹۷۱ چیزی نزدیک به ۵۰ فروند میگ ۲۱، ۵۰ تا ۶۰ فروند سوخوی۷، ۱۰۰ تا ۱۵۰ فروند تانک (این رقم بعداً به ۶۰۰ رسید)، ۳۰۰ فروند خودروهای نظامی و نیز مقادیری توپ و موشک به عراق صادر کرده بود.[۲۷] در سال بعد پیمان دوستی شوروی و عراق به امضاء رسید و به دنبال آن همکاری نظامی میان دو کشور گسترش یافت. این افزایش زیاد همکاری نظامی میان دو کشور برطبق ماده ۹ قرارداد دوستی شوروی و عراق صورت گرفت که اشعار می داشت طرفین قرارداد «به گسترش همکاری فیمابین در جهت تقویت توانائی های دفاعی یکدیگر ادامه خواهند داد.» چند ماه بعد در ماه سپتامبر ۱۹۷۲ و در پایان دیدار احمد حسن البکر رئیس جمهوری عراق از شوروی اعلامیه مشترکی توسط دو کشور انتشار یافت حاکی از اینکه دو طرف «در زمینه اتخاذ اقدامات ملموس به منظور تقویت بیشتر جنبه دفاعی جمهوری عراق در جهت افزایش آمادگی جنگی نیروهای مسلح این کشور» به توافق رسیده اند.[۲۸]

افزایش میزان و سرعت صادرات اسلحه شوروی به عراق (و نیز به سوریه) در این زمان، همزمان با کاهش آهنگ صادرات تسلیحاتی شوروی به مصر بوده و این فرایند توسط گوراُفر(**) به روشنی تمام نشان داده شده است. اُفر صادرات تسلیحاتی شوروی به عراق را به دورانهای مختلف تقسیم کرده و طی این تقسیم بندیها، میزان متوسط و سالانه صادرات را مشخص ساخته، سپس نرخ رشد صادرات تسلیحاتی شوروی به عراق را در دو دوره محاسبه کرده که به ترتیب زیر است:[۲۹]

(*) Lenczowski
(**) Gur Ofer

جدول کمک نظامی شوروی به عراق

به میلیون روبل در سال			نرخ رشد سالانه	
(الف) ٦٦—١٩٥٥	(ب) ٧١—١٩٦٧	(ج) ٧٤—١٩٧١	(الف تا ب)	(ب تا ج)
٢٩	٤٠	١٩٥	٣	١٤٩

در میان عوامل دیگری که این جدول منعکس کننده آن است جنگ یوم کیپور[٣٠] است. چیزی که در این زمینه قابل توجه می باشد این است که شوروی در جریان جنگ اکتبر از ارسال بمب افکن های مدرن‌تر خود موسوم به تی—یو—٢٢(*) به مصر خودداری ولی یک اسکادران از هواپیماهای مذکور را به عراق صادر کرد. گرچه هواپیماهای مذکور در عراق مستقر شدند، اما بر اساس گزارش های زیادی هواپیماهای مذکور در عراق در کنترل شدید شوروی قرار داشت و برای عملیات مربوط به جنگ اکتبر از آنها استفاده‌ای نشد.[٣١] از سال ١٩٧٣ به بعد شوروی به عنوان منبع عمده صادرات تجهیزات نظامی به عراق کماکان باقی مانده است به طوریکه یک گزارش نشان می دهد که در ماه اوت ١٩٧٦ مقادیر عظیمی سلاح از سوی شوروی به عراق سرازیر شده است.[٣٢] گرچه مفاد قراردادهای تسلیحاتی شوروی به عراق، تاکنون فاش نشده است لیکن تحلیلگران غربی متفق القولند که عراق بهای خریدهای تسلیحاتی خود را به صورت نفت به شوروی می پردازد. از میان صادرات عمده تسلیحاتی شوروی به عراق از سال ١٩٧٤ به بعد می توان چندین صد فروند تانکهای تی— ٦٢، موشک های اسکاد اس. اس. ام. اس.(**)، ٤ اسکادران جنگنده های میگ ٢٣ و یک سفارش برای ارسال هواپیمای حمل و نقل عظیم آی. ال. ٧٦ و نیز واحدهای دریایی کوچک و متوسط را نام برد.

علیرغم همکاری بسیار گسترده نظامی میان دو کشور شوروی و عراق، کاملاً مشهود است که عراق برای اعمال نفوذهای بی مورد شوروی آمادگی نشان

(*) Tu - 22 Blinder

(**) Scud S.S.M.S.

نداده است. اینک نشانه‌هائی از منابع متعدد وجود دارد که حاکی از وجود تشنج میان دو کشور طی چند سال گذشته می باشد. همانطوریکه یک نویسنده در مورد عراق نتیجه گرفته است «هیچ گونه علائم و نشانه‌هائی وجود ندارد که نشان دهد اتحاد شوروی توانسته است موفقیت خود را در عراق به نفوذ اقتصادی و سیاسی در آن کشور تبدیل کند.»[۳۳]

دلائل زیادی وجود دارد که این موضوع را روشن می‌کند. به طور کلی پیوندهای اقتصادی عراق با غرب از سال ۱۹۷۳ به بعد مشهودتر از گذشته شده است. و قدرت خرید فزاینده این کشور، هم‌چون سایر کشورهای تولید کننده نفت، موجب شد که به صورت بازاری برای کالاها و تکنولوژی غربی درآید در حالیکه از سال ۱۹۷۳ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ واردات کل عراق از بلوک شوروی از ۲۵ درصد به ۹ درصد کاهش یافته است.[۳٤]

مشخص‌تر از این مورد آنکه جریان حوادث در شاخ افریقا طی جنگ اودگان در سال ۷۸—۱۹۷۷ موجب گشت که مناسبات عراق و شوروی به طور جدی با دشواری و مشکل روبرو شود. گرچه شوروی در مناسبات خود تغییر ماهرانه‌ای داد و اتیوپی را به جای سومالی به صورت متحد اصلی خود در شاخ افریقا درآورد. اما عراق از حمایت مداوم خود از کشورهای سومالی دست برنداشت و در این زمینه به خصوص از شوروی دنباله‌روی نکرد. بنابراین در جنگ اوگادن وضعیت گیج کننده‌ای بروز کرده بود که طی آن هواپیماهای باربری «آنتونف ۱۲» عراق که ساخت شوروی بود، تجهیزات نظامی را با خود به «مگادیشو» حمل می‌کردند تا در تهاجم نیروهای سومالی علیه اتیوپی که از حمایت شوروی برخوردار بود به سومالی کمک برسانند. وقتی به خاطر آورده شود که نیروهای اتیوپی توسط مستشاران نظامی اسرائیلی حمایت می‌شدند وضعیت گیج کننده‌تر می‌شود. علاوه بر این، حمایت مسکو از منگیستو(*) موجب شد که این کشور با جنبش اریتره که از دیرباز مورد حمایت شدید عراق بود برخورد پیدا کند. درگیری عراق و شوروی بر سر اریتره تاثیر مضاعف و ملموسی روی پل هوائی که مسکو برای حمل اسلحه و تجهیزات به اتیوپی

(*) Mengistu

ایجاد کرده بود گذاشت و موجب گردید که حمل و نقل تجهیزات شوروی به اتیوپی پس از آنکه عراق ارسال کمک های شوروی را از طریق پرواز بر روی آن کشور منع کرد، پیچیده‌تر گردد. طبق گزارش ها، صدام حسین تکریتی به طور بی پرده به شوروی گوشزد کرده بود که اگر نظر شوروی در قبال کمشکش در اریتره تغییر نکند ما نمی توانیم به هواپیماهای حمل و نقل و باربری آنها اجازه دهیم از امکانات موجود در عراق استفاده کنند.(۳۵) با توجه به وجود این شرائط در روابط شوروی و عراق دشوار نخواهد بود که گزارش های متعددی را دال بر اینکه در سال ۱۹۷۷ دولت عراق خواستار کاهش مشاورین نظامی شوروی در خاک خود بود، بپذیریم.

همانطور که در مورد هند صادق بود، هر گونه بررسی روی مناسبات نظامی شوروی و عراق بدون در نظر گرفتن دامنه تلاش های این کشور در زمینه متنوع کردن منبع واردات تسلیحاتی خود ناقص خواهد بود، زیرا نتیجه گیری از این اقدام بخودی خود مشخص نیست. به منظور اشاره به واضح‌ترین موارد آن، باید گفته شود که روند متنوع کردن منابع واردات تسلیحاتی و تجهیزات در کشورهای وارد کننده، ممکن است به عنوان نشانه‌ای واضح بر خودمختاری آن کشور در قبال یک قدرت عمده بوده باشد، اما اینکه مبادرت به این اقدام به علت استقلال آن کشور به عمل آمده و یا اصلاً نشانه‌ای از این استقلال است جای بحث دارد. یک کشور دریافت دارنده سلاح و تجهیزات از خارج ممکن است با متنوع کردن منابع خارجی برای خرید اسلحه آزادی عمل بیشتری را بدست آورد یا اینکه شق دیگر صورت پذیرد و آن اینکه کشور دریافت کننده سلاح و تجهیزات از خارج به سبب تحولاتی که در روابطش با کشور دارنده سلاح بوقوع پیوسته به متنوع کردن منابع خریدهای تسلیحاتی خود بپردازد. بهرحال، این همان بحث قدیمی اول تخم مرغ بوجود آمده یا اول مرغ است.

بهر تقدیر عراق هم نظیر هند بخشی از سلاح و تجهیزات خود را از کشورهای صادر کننده اسلحه به غیر از شوروی خریداری کرده است. هر چند باید تأکید کرد که شوروی تاکنون صادر کننده اصلی سلاح و تجهیزات برای عراق بوده است. روند متنوع کردن منابع خرید اسلحه عراق توسط دولت این کشور در سالهای اخیر شتاب بیشتری به خود گرفته است. برای نشان دادن این موضوع، چندین مورد را می توان ذکر کرد. فرانسه از سال ۱۹۷٤ به بعد در حدود ٤۷ فروند هلیکوپتر آلوئت ۳ را به

عراق فروخته و انگلستان هم تعدادی لندرور و رنجرور به عراق ارسال داشته که گرچه به لحاظ رزمی از اهمیت زیادی برخوردار نمی باشد. لیکن در سال ۱۹۷۵ گزارش ها حاکی از این بود که نیروی هوائی عراق در صدد خریدهای جدید و عمده برآمده وعلاقمند است هواپیماهای میراژ، اف— ۱ ساخت فرانسه را خریداری کند.[۳۶] تصمیم برای چنین خریدی از سوی دولت عراق بالاخره در سال ۱۹۷۷ اتخاذ گردید،[۳۷] به طوریکه طبق گزارش سالنامه «میلیتاری بالانس» عراق در سال ۷۹—۱۹۷۸ سفارش ساخت ۳۲ فروند جنگنده میراژ اف—آی. سی(*) را به فرانسه داد. مجهز شدن نیروهای نظامی عراق به سلاحهائی که توسط منابع غیر شوروی صادر شده خالی از عواقب سیاسی نبوده است. می توان به آسانی تصور کرد که مقامات شوروی به شدت عراقیها را تحت فشار گذاشته بودند تا آنها را به خرید اسلحه از شوروی وادار کنند، ولی در هر صورت معامله میراژ میان فرانسه و عراق صورت پذیرفت و این محدود بودن نفوذ شوروی را روی کشورهای دریافت دارنده سلاح مشخص می سازد.

صادرات نظامی شوروی و منطقه شاخ افریقا

درگیریهای شوروی در شاخ افریقا و خط مشی صادرات تسلیحاتی این کشور در منطقه مزبور بازتاب همان سیاست و شکل کلی است که بارها در مناطق مختلف مورد علاقه شوروی در جهان سوم تجربه شده است. عاملی که به شوروی ها اجازه داد در مناطق مزبور نفوذ دیپلماتیک و نظامی کسب کننده در واقع وجود کشمکش های منطقه ای بود که از قبل جریان داشته که معمولاً یک طرف درگیری از غرب کمک دریافت می‌کرده است. در چنین مواقعی موضع گیریها و تمایلات دوستانه شوروی نسبت به طرف دیگر درگیری به نفع مسکو موثر واقع می شد و این تحول موجب می‌گردید که این چنین کشمکش های منطقه ای قطبی گردند و طرف های درگیر ازسوی دو ابرقدرت رقیب حمایت و پشتیبانی شوند. علاوه بر این حضور شوروی در شاخ افریقا تجربه مکرر این قضیه قدیمی است که در مناسبات

(*) Mirage F.I.C.

شوروی و جهان سوم رخ داده و مبتنی بر اینست که وجود شرائط درگیری و کشمکش های منطقه‌ای و قطبی و پشتیبانی نظامی شوروی از یکی از طرفهای درگیر، پوششی برای دستیابی به اهداف گسترده‌تر و بلند مدت شوروی در منطقه است. به عنوان مثال رخنه شوروی به درون شبه قاره هند موجب گردید که پاکستان به درون سیستم پیمان دفاعی غرب پذیرفته شود. اما حمایت دیپلماتیک و نظامی شوروی که برای هند جذاب بود به سالهای اواخر دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد که مسکو برای ایجاد رابطه با پاکستان هم تلاش می‌کرد.

همچنین، تشنجات مرزی میان ایران و عراق و مناسبات نظامی نزدیک ایران با غرب باعث بوجود آمدن دلیل اضافی دیگری برای عراق شد که به تجهیزات شوروی علاقه پیدا کند. اما رابطه با عراق— بعدها مانع سختی را بر سر راه مسکو جهت ایجاد مناسبات صحیح— هر چند سرد، با شاه و ایجاد روابط مهم اقتصادی با تهران بوجود آورد.

دیپلماسی شوروی در شاخ افریقا و خط مشی کمکهای تسلیحاتی که در رابطه با آن دیپلماسی پدید آمد خود موردی از موارد کلی ذکر شده در بالا می باشد. ورود اولیه مسکو به عرصه سیاست شاخ افریقا به دلیل وجود کشمکش های منطقه‌ای ممکن گردید. این کشمکشهای منطقه‌ای نتیجه تشنجها و اختلافات مرزی بوده که در کشورهای افریقائی بعد از سپری شدن دوران استعمار بوجود آمد و موجب گردید که رخنه شوروی به قاره مزبور از طریق ارسال تسلیحات موثر واقع شود.

در اوائل دهه ۱۹۶۰، قدرت های غربی در اجابت درخواست های سومالی برای تجهیزات نظامی اکراه داشتند و دلیل عمده آن مناسبات غرب با کشورهای اتیوپی و کنیا و نیز ادعاهای سومالی علیه کشورهای مذکور بوده است. بنابراین، شوروی با گذاشتن اعتبار نظامی به مبلغ ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار در اختیار سومالی در سال ۱۹۶۳ به منافع برحسب تصادف پیدا شده خود در آن کشور موجودیت بخشید. همکاری نظامی میان دو کشور پس از کودتای ۱۹۶۹ سومالی که محمد زیادباره را به قدرت رسانید گسترش بیشتری یافت و سالها اولیه دهه ۱۹۷۰ شاهد تقویت قابل ملاحظه قدرت نظامی سومالی بود.

سال ۱۹۷٤، سال اوج گرفتن سیاست مسکو در منطقه و نیز اولین مخالفت

با تداوم آن سیاست در اثر تغییر شرائط بود. از یک طرف شوروی به مناسبات خود با سومالی با انعقاد قرارداد صلح و دوستی در اوائل سال ۱۹۷٤ جنبه رسمیت دارد. این قرارداد نظیر بیشتر قراردادهای مشابه شوروی با سایر کشورها دربرگیرنده یک ماده مربوط به همکاری نظامی است که در ماده ٤ گنجانیده شده است. این ماده اشعار می دارد که همکاری میان دو کشور «بخصوص کمک در زمینه تربیت پرسنل نظامی سومالی و یاری دادن به آنها برای کسب مهارت در استفاده از سلاح ها و تجهیزاتی است که به جمهوری دموکراتیک سومالی جهت تقویت نیروی دفاعی بالقوه این کشور ارسال می شود»تقریباً همزمان با این تحول، در اتیوپی انقلاب روی داد و سرنگون شدن امپراطوری هایلاسلاسی خط سیر آینده سیاست شوروی در شاخ افریقا را با سئوال مواجه ساخت. شوروی باید درمی یافت که سیاست صادرات تسلیحاتی آن کشور که موجب شد کشور سومالی را «بدست آورد» و از پایگاهها و امکانات دریائی آن کشور گردید. نحوه وقوع این تحولات و نیز ویژگی شرائطی که استفاده سیاسی از صادرات اسلحه را برای ما بازگو می‌کند کانون اصلی تجزیه و تحلیلی است که پیرامون روی‌دادهای شاخ افریقا طی سالهای بین ۱۹۷٤ تا پایان جنگ اوگادن در اوائل سال ۱۹۷۸ در زیر ملاحظه می‌کنید.

بعد از وقوع انقلاب در اتیوپی به زودی روشن شد که شوروی در صدد اتخاذ سیاست بلندپروازانه در شاخ افریقا می باشد. مسکو از برکت جهت گیری ایدئولوژی رهبری جدید اتیوپی که مطابق میل آن دولت بود فرصت های چندی برای گسترش موضع خود در شاخ افریقا را یافت، آنهم به نحوی که این گسترش سرانجام بتواند وضعیتی را برای (نفوذ) شوروی در منطقه بوجود آورد که با (نفوذ) امریکا در منطقه مرکزی خاورمیانه به خصوص در کشورهائی نظیر مصر و اسرائیل رویاروئی کند. با توجه به این دید بود که روزنامه پراودا در یکی از شماره های خود که در اواسط سال ۱۹۷٦ منتشر گشت گزارش داد که از زمان روی دادن کودتا در اتیوپی «نیروهای مترقی این کشور تحت رهبری اعضای انقلابی و دموکراتیک نیروهای مسلح دست به پاره‌ای از اصلاحات مهم زده‌اند.»[۳۸]

اما آیا مسکو در تلاش برای دستیابی به اتیوپی به قیمت از دست دادن کلیه مواضع خود در سومالی بود؟ روشن است که هر گونه تلاشی که برای موفق یا غیر

موفق جلوه دادن سیاست شوروی در سالهای اخیر در شاخ افریقا صورت بگیرد، باید متکی بر ارزیابی از اهداف یا نتایجی باشد که مسکو برای آن اولویت قائل بوده است. از این دیدگاه دلیل متقاعد کننده‌ای در دست است که قبول کنیم نتیجه نهائی جنگ دیپلماسی در اوگادن، که همان بدست آوردن پیوند استثنائی با اتیوپی به قیمت از دست رفتن همه پیوندهای مهم با سومالی بود، برای شوروی حکم عقب گرد را داشت و نتیجه مطلوبی نبود که شوروی از ابتدا به دنبال آن بوده است.

ممکن است یک چنین نتیجه گیری تردیدآمیز و قابل بحث باشد اما نشانه های چندی وجود دارند که چنین نتیجه گیری را تایید می‌کنند. از نقطه‌نظر مسکو، نتیجه‌ای که برای آن دولت مرجح بود این بود که شوروی به صورت متحد اصلی هر دو کشور سومالی و اتیوپی درآید. تا از اینطریق روسها بتوانند سرمایه گذاری و حضور خود را در بندر بربره حفظ کنند و ضمناً بتوانند از موضع خود برای بیرون راندن غرب استفاده کرده، بعد هم میان دو کشور افریقائی نوعی مسالمت ایجاد کنند. این گونه تعبیر از سیاست شوروی در شاخ افریقا با اکراه مسکو، در ناراحت کردن رهبران سومالی در نیمه اول سال ۱۹۷۷ مطابقت دارد. به عنوان مثال در ششم ماه مه ۱۹۷۷ شوروی و اتیوپی اعلامیه مشترکی را در زمینه اصول مناسبات دوستی و همکاری میان دو کشور امضاء کردند که عنوان آن همان «پیمان دوستی و همکاری» نبود که مسکو نظیر آن را چند سال پیش با سومالی منعقد کرده بود. بنظر می رسد که انتخاب لغات، مخصوصاً توسط مسکو صورت گرفته بود، تا با این کار سند سیاسی امضاء شده با اتیوپی با سند سیاسی امضاء شده با سومالی در سال ۱۹۷٤ مشابه هم نباشند و رهبران سومالی رنجیده نشوند.(۳۹)

مشابه این رفتار مسکو را می توان در موقع دیدار فیدل کاسترو از عدن در ماه مارس ۱۹۷۷ و ارائه طرح خود پیرامون ایجاد کنفدراسیون مارکسیست شامل کشورهای اتیوپی، سومالی اریتره و جیبوتی، مشاهده کرد. مشخص نمودن اینکه آیا چنین طرحی به صورتی جدی مطرح شده بود؟ مشکل است، اما این رویداد منطق سیاسی خارجی شوروی را آشکار می سازد. اگر مسکو واقعاً امید داشت که چنین کنفدراسیونی بوجود آید و آن نشانه ای از ساده‌لوحی سیاست پردازان شوروی بوده است. اما در عین حال این طرح را می توان به صورت تلاش آنهم از روی اجبار،

برای جلوگیری از وقوع وضعیتی دانست که در اثر آن شوروی مجبور می‌شد میان اتیوپی و سومالی یکی را برگزینند، چیزی که دیر یا زود و بطور غیر قابل اجتناب پیش می‌آمد. بطور خلاصه باید گفت امید اولیه شوروی داشتن جای پا در اتیوپی و نیز در سومالی بوده است و نه تعویض یکی از این کشورها به جای دیگری.

نشانه‌ای که در خط مشی صادرات تسلیحاتی شوروی طی این دوران بروز کرده چنین تعبیری را از منطق شوروی تائید می‌کند که ما در اینجا بدان می‌پردازیم. فروش تسلیحات شوروی به اتیوپی طی چندین دوره مختلف صورت گرفت و بنظر می‌رسد که سالهای عمده در ارزیابی خط مشی صادرات تسلیحاتی شوروی دسامبر ۱۹۷۶، مه ۱۹۷۷ و بالاخره نوامبر ۱۹۷۷ بوده باشد.

اولین معامله تسلیحاتی مهم میان شوروی و اتیوپی در ماه دسامبر ۱۹۷۶ صورت گرفت، هر چند هیچ اعلامیه مهمی پیرامون این معامله انتشار نیافت،(۴۰) اما گزارش شد که معامله مزبور نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار ارزش داشت، گرچه درواقع امر به غیر از ارسال ۳۱ فروند تانکهای تی — ۳۴ مدل قدیمی چیز دیگری از سوی شوروی به اتیوپی صادر نگردید. به علاوه، تانک ها از عدن به اتیوپی صادر گردید و مستقیماً از سوی شوروی به اتیوپی صادر نگشت. البته شوروی مسئول انجام معامله بود و نه دولت یمن جنوبی. قبل از این در نیروی زرهی سومالی تعداد قابل توجهی تانکهای تی — ۳۴ وجود داشته است، ولی این کشور قبل از سال ۱۹۷۷ نزدیک به ۱۰۰ فروند تانک های مدرن‌تر تی — ۵۴ و تی — ۵۵ را دریافت کرده بود. بنابراین معامله تسلیحاتی اولیه شوروی به اتیوپی را باید بیشتر به صورت یک حرکت حاکی از حسن نیت از سوی شوروی به اتیوپی در نظر گرفت و اهمیت نظامی آن را تردیدآمیز دانست. در آن مرحله، کاملاً مشخص بود که مسکو نمی‌خواهد به معامله تسلیحاتی با اتیوپی دست بزند که در مناسباتش با سومالی بحران ایجاد کند.

مرحله دوم در ماه مه ۱۹۷۷ شروع شد. متعاقب پایان یافتن آخرین مناسبات امریکا و اتیوپی در امور نظامی در ماه آوریل همان سال منگیستو، در اوائل ماه بعد از مسکو دیدار کرد. طی این دیدار یک قرارداد تسلیحاتی میان دو کشور به امضاء رسید. گزارش شده که توافق مزبور پیرامون خرید تجهیزاتی تا ارزش ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار توسط اتیوپی از شوروی بوده است. البته معلوم نیست این ارقام و اعداد

شامل بهای تسلیحات در معامله قبلی هم می شد، یا نه.[41] روزنامه نیویورک تایمز در ۲ سپتامبر ۱۹۷۷ به نقل از منابع دیپلماتیک تائید کرد که معامله تسلیحاتی شوروی و اتیوپی چیزی در حدود ۳۸۵ میلیون دلار بوده است. مع الوصف بنظر می رسد که این اطلاعات به موافقت نامه ماه مه آن سال برمی‌گردد. اگرچه مهمترین بخش اقلام صادراتی درماه سپتامبر آن سال صورت گرفت. بنابراین نشانه‌ای دال بر شتاب تدریجی ارسال اسلحه ازسوی شوروی به اتیوپی دیده می شود که زمانی صورت می‌گیرد که شوروی خود را به طور فزاینده‌ای در طاس لغزنده‌ای می یابد که در ابتدا تصور آنرا نمی‌کرد.

ارسال تجهیزات و تسلیحات پیشرفته شوروی نظیر تانکهای تی— ٥٤ و تی— ٥٥ به میزان محدود از ماه ژوئن همان سال شروع شد، اما ناظران بین المللی متوجه شدند که ارسال محموله ها از اواسط ماه سپتامبر به بعد افزایش یافته است. مطمئناً اقلام عمده نظیر هواپیماهای میگ ۲۱ تا مدتها بعد ارسال نگردید زیرا خلبانان این کشور در شوروی سرگرم کارآموزی بودند و هواپیماها قبل از کامل شدن کارآموزی خلبانان مذکور بلااستفاده می ماند.[42] محموله هائی که ارسال آنها با سرعت انجام گرفت عبارت بودند از صندوق هائی برای میگ های ۲۱، تانکهای تی— ٥٤ و تی— ٥٥، نفربرهای زرهی آ.پی.سی و سکوهای پرتاب موشک موسوم به «ارگ استالین»[43] یا «کاتیوشا». نوع این سلاحها نشان می دهد که اتحاد جماهیر شوروی همواره سعی داشته سومالی را از خود نرنجاند و جدا نسازد اما سیاست و جبر زمانه و ضرورت های جنگی درجنگ اوگادن فشار فزاینده‌ای را بر مسکو وارد ساخت و موجب شد که این کشور در مناسبات خود با اتیوپی از حد متعارف ارسال سلاح و تجهیزات فراتر رود. تداوم این وضعیت و روند موجب گشت که مسکو در اواخر سال ۱۹۷۷ کلیه مناسبات خود را با سومالی به حال تعلیق درآورد. البته دقیقاً معلوم نیست شوروی چه زمانی صدور اسلحه را به سومالی متوقف ساخت. هر چند جای تردید است که شوروی طی سال ۱۹۷۷ سلاحی را به سومالی فرستاده باشد. درحقیقت جای تعمق است که دیدار زیادباره از مسکو در اوائل سپتامبر ۱۹۷۷ در ارتباط با خشک شدن سرچشمه واردات تسلیحاتی این کشور از سوی شوروی بود. نشانه تیره شدن مناسبات دو کشور شوروی و سومالی را می توان از

اعلامیه مشترکی که در پایان دیدار زیادباره از شوروی انتشار یافت، درک کرد. در این اعلامیه که بسیار مختصر بود تنها به این موضوع کفایت شده که طرفین «دیدگاههای خود را پیرامون مسائل مورد علاقه یکدیگر اظهار داشتند.»(٤٤) براساس گفته سفیر شوروی در آدیس آبابا، در اواسط ماه اکتبر همان سال صادرات هر نوع اسلحه شوروی به سومالی متوقف گردید.(٤٥) در ماه نوامبر، بحران در مناسبات دو کشور به اوج خود رسید و در سیزدهم همان ماه زیادباره اخراج مستشاران نظامی شوروی و کوبائی راازخاک سومالی اعلام داشت.

قابل ملاحظه است که پل هوائی و دریائی عمده شوروی به اتیوپی جهت ارسال سلاح و تجهیزات به آن کشور پس از بریدن نهائی سومالی از مسکو، و نه قبل از آن ایجاد شد. این موضوع مورد پذیرش همگان قرار گرفته است که عملیات ارسال سلاح به اتیوپی به مقیاس عظیم در ٢٦ نوامبر آغاز شد و این زمان در حدود ٢ هفته بعد از ایجاد شکاف در مناسبات شوروی و سومالی بود. با توجه به این روزشماری، منطقی بنظر می آید که نتیجه گرفته شود تنها پس از آنکه روابط با سومالی از دید مسکو دیگر غیر قابل بازگشت شد، شوروی به قطع نهائی مناسبات اقدام کرد و کمک های نظامی ضروری را در اختیار اتیوپی قرارداد تا بتواند نیروهای سومالی را از اوگادن به بیرون براند.

تعیین میزان کل صادرات نظامی شوروی به اتیوپی بین ماه مه ١٩٧٧ تا اوائل سال ١٩٧٨ کاری مشکل است. از یک طرف ما از طریق منابع اطلاعاتی امریکا ارقام و آمار درشتی بدست آورده ایم. این آمار و ارقام که بوسیله زبیگنو برژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) در ٢٣ فوریه ١٩٧٨ علنی گردید حکایت از این دارند که تا ماه مزبور در حدود ٤٠٠ فروند تانک و ٥٠ فروند هواپیمای میگ از سوی شوروی به اتیوپی صادر شده است.(٤٦) این آمار و ارقام که توسط سالنامه «میلیتاری بالانس» منتشر شده وضعیت صادرات تسلیحاتی شوروی را به اتیوپی تا اواسط سال ١٩٧٨ روشن می سازد. علاوه بر این، اتیوپی چند جنگنده میگ ٢٣ موسوم به «فلاگر»(*) دریافت داشته است.(٤٧) مجموع کل صادرات

(*) Flogger

تسلیحاتی شوروی بـه اتیوپی که در رسانه‌های غربی به طور گسترده انـتشار یافته در حدود یک میلیارد دلار می‌باشد.(۴۸) تنها مسئله عمده‌ای که در رابطه با این ارزیابی برنامه صادرات تسلیحاتی شوروی وجود دارد این است که بـا ارزیابی‌های محمد زیادباره رئیس جمهوری سومالی مشابهت دارد، در نتیجه این تصور طبیعی را بوجود می‌آورد که باید نسبت به آن با تردید نگریست. زیرا ارزیابی محمد زیادباره را باید به عنوان بخشی از تلاشهای وی که می‌خواست از طریق اغراق‌آمیز جلوه دادن میزان آمار و ارقام، قدرتهای غربی را به یاری سومالی بکشانـد و کمبودهای نظامی کشور خود را جبران کند بحساب آوریم.

به عنوان مثال زیادباره این ارقام و اعداد را طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی با مجله نیوزویک مطرح ساخته بود تا توسط آن همدردی غرب را نسبت به خطراتی که در کمین سومالی است جلب کند.(۴۹) علاوه بر این بخشی از دشواریها و مسائلی که در سر راه ارزیابی میزان و ارزش صادرات تسلیحاتی شوروی به اتیوپی وجود دارد ناشی از گزارش‌های گیج کننده و متناقصی است که پیرامون پل هوائی شوروی به اتیوپی در اثنای ماه نوامبر— دسامبر ۱۹۷۸ بوجود آمده است.

برای تکمیل این بررسی که پیرامون دیپلماسی صادرات تسلیحاتی شوروی در شاخ افریقا صورت گرفته لازم است، چندین نتیجه‌گیری کلی را که پیرامون صدور اسلحه به عنوان نوعی از اهرم فشار دانسته‌ایم شرح دهیم.

نخستین نتیجه‌ای که همیشه هم مورد بحث محافل مختلف قرار گرفته، این است که سیاست صدور اسلحه در دیپلماسی شوروی، در کشورهای جهان سوم به طور کلی، نتایج عکس را ببار آورده است. این تجربه بارها ثابت شد، ابزاری که موجب تسهیل نفوذ و مداخله شوروی در کشمکش‌های منطقه‌ای گردید سرانجام به صورت مانع عمده بر سر راه تحقق اهداف دیپلماتیک شوروی درآمده است. مناسبات شوروی با سومالی در پرتو شمشیر ایجاد گشت و سرانجام هم در اثر آن شمشیر نابود شد. اگر بپذیریم که مسکو سعی می‌نمود از درگیری در تحولا تی که منجر به انتخاب میان سومالی و اتیوپی می‌شد احتراز کند پس باید گفت چه ناکامی از این برای مسکو بالاتر که سیر حوادث منجر به این شد که چیزی را که آدیس‌آبابا باید داشته باشد (یعنی اسلحه) همان بود که مگادیشو نمی‌توانست آنرا تحمل کند. در اینصورت

باید گفت شوروی زندانی خط مشی های خود گشته بود.

نتیجه دوم همانا گسترش منطقی نتیجه اول است. برای همه مقامات شوروی روشن و واضح بود که تحولی که پیش از هر حادثه دیگر بلندپروازیهای منطقه‌ای شوروی را در شاخ افریقا با مخاطره روبرو می سازد برخورد نظامی مستقیم میان دو قدرت منطقه‌ای است. چیزی که بعد از سال ۱۹۷٤ کم کم بوجود آمد و سپس شدت گرفت. با توجه به حضور مستشاران نظامی شوروی در سومالی (که تعداد آنان در حدود ۱۷۰۰ نفر تخمین زده شده بود) بسیار نامحتمل بنظر می رسید که مسکو از طرحها و نقشه های سومالی برای رخنه و حمله به اوگادن بی خبر بوده باشد و این بدان مفهوم است که مقامات شوروی در صدد فرو نشاندن چنان تحولی برآمده بودند. با وجود این شوروی با آنکه برای سالهای طولانی صادرکننده منحصر اسلحه برای نیروهای مسلح سومالی بود معهذا نتوانست این خطر جدی را بر سر اهداف منطقه‌ای خود از میان بردارد. باری بلچمن(*) به نتیجه مشابهی رسیده است:

«وضعیت کنونی در شاخ افریقا به نحوبارزی نشان می دهد که استفاده از صادرات تسلیحاتی به عنوان ابزاری برای اعمال نفوذ سیاسی تا چه اندازه شکننده و خیالی است. شوروی نتوانست سومالی را از دست زدن به جنگ علیه اتیوپی بازدارد و این علیرغم سیاست صادرات تسلیحاتی به سومالی طی سالیان درازبود. درسی که ازحوادث مربوط به شاخ افریقا باید آموخت این است که کشور صادر کننده اسلحه اغلب اوقات نمی تواند کشور دریافت کننده را کنترل کند. همین که اسلحه در اختیار کشور خریدار قرار گرفت دیگر از حرفها و اعتراضها و دلسوزیها کاری برنمی‌آید.»[۵۰]

پایان سخن اینکه این بحث قدیمی که کشورهای منطقه‌ای تحت نفوذ قدرت های بزرگ، به قدری به کشورهای منبع صادرات تسلیحاتی خود وابسته هستند که نمی توانند از طرف ابرقدرت خود ببرند درسالهای اخیر مورد تردید فراوان قرار گرفته است.

بهترین مثال در این مورد مصر است. اما این موضوع که کشورهای تحت نفوذ (خریدار) می توانند از طرفهای خود ببرند بدین مفهوم نیست که آن کشورها از عواقب و نتایج اقدام خود مصون و محفوظ می مانند.

(*) Barry Blechman

باید این موضوع را در نظر داشت که قمار اوگادن– سومالی تا کنون نتیجه ای دربرنداشته است. تا حدی که می توان حدس زد این است که محمد زیادباره نتوانسته منبع واردات اسلحه دیگری را برای برآوردن خواسته های خود پیدا کند با توجه به مشاهدات پیرامون وجود بحرانهای داخلی در درون رژیم زیادباره که پس از جنگ ۷۸–۱۹۷۷ ایجاد شده ممکن است گزارش های اخیر دال بر عدم مخالفت سومالی به گشایش مجدد مناسباتش با شوروی چندان بی اعتبار نبوده باشند.

آخرین بررسی را باید پیرامون نحوه کنترل شوروی بر اتیوپی مورد توجه قرار دهیم. تنی چند از تحلیلگران و سخنگویان دولت ریگان خاطرنشان ساخته اند که شوروی در حقیقت از نفوذ خود بر مقامات رهبری اتیوپی برای جلوگیری از ادامه جنگ و رخنه آن به داخل خاک سومالی استفاده کرده است. علاوه بر این، بر طبق این تجزیه و تحلیل ها مسکو اتیوپی را از اشغال سومالی بازداشته و این امر به خاطر واشنگتن و در پاسخ به فشارهای امریکا بوده است، که اعلام داشته گسترش اقدامات تحریک کننده «نیروهای مشترک شوروی با کوبائی، و نیروی اتیوپی در شاخ افریقا اثرات تعیین کننده‌ای بر مناسبات شوروی و امریکا در رابطه با «مذاکرات سالت» خواهد داشت.

باید خاطرنشان ساخت که پذیرفتن حوادث به اینصورت، دست زدن به چندین اقدام توام با حسن نیت را الزامی می سازد. این نوع استدلال در هر یک از مراحل خود با انتقاد مواجه می باشد، چه در مورد فشارهای امریکا علیه شوروی که با موفقیت توام بوده و چه در مورد فشارهای شوروی علیه اتیوپی که آن نیز موفقیت آمیز بوده است. این استقلال از این نظر ضعیف بنظر می رسد که نیت اتیوپی را جهت تجزیه سومالی جدی گرفته باشیم. بنظر موجه نمی رسید که منگیستو در زمانیکه با مسائل انبوه داخلی ناشی از بی ثباتی رژیم خود مواجه بود می توانست دست به ماجراجوئی بزند. در این میان جنگ علیه تجزیه‌طلبان اریتره را در اعداد مشکلات منگیستو وارد ساخته‌ایم زیرا این مسئله کم اهمیت‌تر از مسائل دیگر برای رهبر اتیوپی نبوده است. علاوه بر این ها، منگیستو اطلاع داشت که اشغال سومالی موجب می‌گردد تا اتیوپی از مزایای سیاسی سازمان وحدت افریقا که مدافع وضع موجود در این کشور بوده محروم گردد.

نتیجه:

از تاخت و تازهای دریائی شوروی که بگذریم، ملموس‌ترین نشانه های حضور این کشور در اقیانوس هند صادرات تسلیحات به کشورهای ساحلی معین است. روشن است که گستردگی و میزان این تسلیحات صادراتی از طرف سیاستگزاران غربی به طور دقیق بررسی و مطالعه می‌گردد و بر خط مشیهای فروش تسلیحاتی غیر هسته‌ای توسط این کشورها تاثیر می‌گذارد.

بر مبنای این بررسی مختصر می توان استدلال کرد، دلایل زیادی وجود ندارد که نشان دهد کشورهای ساحلی اقیانوس هند که وارد کننده تسلیحات و تجهیزات از شوروی بوده‌اند. به این کشور وابستگی سیاسی پیدا کرده‌اند. این نتیجه گیری لااقل به دو دلیل صحیح بنظر می رسد: اول اینکه ایجاد شبکه های صادرات تسلیحاتی مهم و درازمدت در هیچ یک از مواردی که تحت بررسی قرار گرفته موجب نشده است که اطاعت و دنباله‌روی کشور دریافت کننده اسلحه از شوروی از سیاست کلی این کشور در اقیانوس هند را سبب گردد. مورد دیگر که شاید مهمتر از مورد اول باشد این واقعیت است که در هیچیک از موارد، وجود مناسبات تسلیحاتی میان شوروی و کشورهای دیگر منطقه موجب نشده که کشور دریافت کننده اسلحه از اتخاذ خط مشی های کم و بیش واقع بینانه پیرامون متنوع کردن منبع سلاحهای وارداتی خود یا حتی روی آوردن به منابع و خط مشی های دیگر تامین سلاحهای مورد نیاز خود، احتراز نماید.

سرانجام آخرین دلیل، اینکه گرچه ویژگی کشمکش‌زای منطقه ساحلی اقیانوس هند دریافت سلاح از شوروی را برای کشورهای منطقه جالب توجه و جذاب نموده اما شوروی بارها دریافته است که صادرات تسلیحاتی اش ممکن است اهداف منطقه‌ای این کشور را با مانع و دردسر مواجه سازد و راه رسیدن به آنها را مشکل‌تر و غامض‌تر کنند. گرچه از قدیم و به طور سنتی چنین استنباط می‌شد که دست‌آوردهای سیاسی، مخارج اقتصادی را در سیاست صادرات تسلیحاتی شوروی جبران می‌کنند اما اکنون بنظر می رسد که عکس این مطلب صحت پیدا کرده است. در حال حاضر برای تجزیه و تحلیل دیپلماسی صادرات تسلیحاتی شوروی نکته مهم این است که آیا امتیازهای اقتصادی که این کشور بدست آورده در حال حاضر به آن

اندازه قابل توجه هستند که جبران دستاوردهای سیاسی ناموفق و مایوس کننده را بکنند؟

1. For recent explorations of this theme, see U. Ra'anan, "Soviet Arms Transfers and the Problem of Political Leverage," in U. Ra'anan, R. L. Pfaltzgraff, Jr., and G. Kemp, eds., *Arms Transfers to the Third World: The Military Buildup in Less Industrial Countries* (Boulder, Colo.: Westview Press, 1978); A. Rubinstein, *Red Star on the Nile* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1977); I. Clark, "Autonomy and Dependence in Recent Indo-Soviet Relations," *Australian Outlook* (April 1977).

2. This argument is developed in Ian Clark, "Recent Trends in Soviet Conventional Arms Export Policy" (Paper presented to the Twenty-first Australasian Political Studies Association Conference, August 1979).

3. Calculated from State Department figures and reproduced in *The Soviet Union and the Third World: A Watershed in Great Power Policy* (Washington, D.C.: Congressional Research Service, 1977), p. 69.

4. See U.S., Congress, Senate, Subcommittee on Foreign Assistance of the Committee on Foreign Relations, *Foreign Assistance Authorization: Arms Sales Issues, Hearings*, Washington, 1976, pp. 24–27.

5. For a brief history and critical analysis of the MiG project, see D. Childs and M. Kidron, "India, the USSR, and the MiG Project," *Economic and Political Weekly* (Bombay), September 22, 1973.

6. *Flight International*, February 10, 1972.

7. Government of India, *Ministry of Defence Report 1974–5* (New Delhi: Government of India Press, 1975), p. 68.

8. See *Hindu*, October 28, 1978.

9. See *The Military Balance 1970–71* (London: International Institute for Strategic Studies, 1971) and P. R. Chari, "Military Co-operation with Soviet Union," *Hindustan Times*, October 18, 1977.

10. *Flight International*, February 20, 1975, p. 286.

11. See text in *Indian and Foreign Review*, April 15, 1976.

12. A Rubinstein, *Red Star on the Nile*, p. 325.

13. "Foreign Curbs Hinder India's Arms Sales," *Far Eastern Economic Review*, June 3, 1977.

14. "India Unhappy over Soviet Arms," *Armed Forces Journal International* (March 1975):14.

15. See Stockholm International Peace Research Institute, *World Armaments and Disarmament: SIPRI Yearbook 1975* (Stockholm: Almqvist and Wiksell Förlag, 1976), p. 231.

16. For background, see Clark, "Recent Trends in Soviet Conventional Arms Export Policy."

17. Childs and Kidron, "India, the USSR, and the MiG Project," p. 1727.

18. *Overseas Hindustan Times*, June 21, 1979.

19. See *The Military Balance 1978–79*, p. 61.

20. See the statement by Defense Minister Jagjivan Ram in *Overseas Hindustan Times*, June 21, 1979.

21. Childs and Kidron, "India, the USSR, and the MiG Project," p. 1726.

22. R. Huisken, "The Development of the Conventional Arms Trade," in R. J. O'Neill, ed., *Insecurity* (Canberra: ANU Press, 1978), pp. 34–35.

23. *Lok Sabha Debates*, April 18, 1974.

24. See *Report of the Comptroller and Auditor General of India, 1976*, Part 5, "Mazagon Dock Ltd." (New Delhi: Government of India Press, 1976), p. 33; also *Hindu*, November 26, 1977.

25. *Hindu*, October 28, 1978.

26. *Soviet Union and the Third World*, p. 69.

27. G. Lenczowski, *Soviet Advances in the Middle East* (Washington, D.C.: American Enterprise Institute for Public Policy Research, 1971), p. 153.

28. See text in *Soviet News* (USSR embassy, London) September 26, 1972, p. 310.

29. "Soviet Military Aid to the Middle East–An Economic Balance Sheet," in *Soviet Economy in a New Perspective*, Papers submitted to Joint Economic Committee, U.S. Congress (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1976).

30. For full details of Soviet deliveries to Iraq during the war, see J. D. Glassman, *Arms for the Arabs* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1975).

31. Ibid., p. 126.

32. *Soviet Union and the Third World*, p. 135.

33. D. L. Price, "Moscow and the Persian Gulf," *Problems of Communism* (March-April 1979):7.

34. Ibid., p. 7.

35. Quoted in C. Legum, ed., *African Contemporary Record 1977–78* (New York: Africana Publishing Co., 1979), p. A43.

36. See, for instance, *Flight International*, July 31, 1975, p. 149.

37. *Aviation Week and Space Technology*, July 25, 1977.

38. *Pravda*, May 16, 1976.

39. For text, see *Pravda*, May 9, 1977.

40. For references to this deal, see *Africa Research Bulletin* (1977):4396;

and D. Albright, "Soviet Policy," *Problems of Communism* (January-February 1978):32.

41. *Africa Research Bulletin* (1977):4464; Legum, *Africa Contemporary Record*, p. A43.

42. *Africa Research Bulletin* (1977):4558.

43. *Africa*, no. 75 (November 1977):33.

44. *Pravda*, September 1, 1977.

45. *Africa Research Bulletin* (1977):4592.

46. Ibid. (1978):4743–4744.

47. These were reported as ordered in February 1978 in *Defense and Foreign Affairs Digest*, no. 3 (1978):24. *The Military Balance 1978–79* puts the number at twenty.

48. See Legum, *Africa Contemporary Record*, p. A43.

49. *Newsweek*, February 13, 1978, p. 16.

50. U.S., Congress, House, Subcommittee on International Security and Scientific Affairs of the Committee on International Relations, *Review of the President's Conventional Arms Transfer Policy*, Washington, 1978, p. 22.

۱۰ــ فرانسه و اقیانوس هند:
ژان پیر گمان

قبل از هر گونه تحلیلی راجع به سیاست خارجی فرانسه در اقیانوس هند، مفید خواهد بود اگر نگاهی به فرایند تصمیم گیری در سیاست خارجی این کشور داشته باشیم. شناخت مراحل پیچیده تصمیم گیری و طرز تلقی متفاوت تصمیم گیرندگان می تواند به فهم چگونگی ساخت، طرح و اجرای سیاست خارجی فرانسه کمک کند.

چه کسی سیاست خارجی و ماوراء بحار فرانسه را تعیین می‌کند

ژنرال چارلز دوگل، بنیانگزار جمهوری پنجم، بیشتر به مسایل خارجی توجه داشت تا به مسایل داخلی. بهمین علت تا جائیکه مربوط به سیاست خارجی می شد، به تدریج از اختیارات دو وزارتخانه که قانوناً مسئولیت اداره سیاست خارجی فرانسه را داشتند کاسته شد و این دو وزارتخانه یعنی وزارت امور خارجه ووزارت همکاری به تدریج کم و بیش مستقیماً از سوی کاخ الیزه اداره می شدند. از زمان ژنرال دوگل مسایل خارجی معمولاً به عنوان حوزه انحصاری شناخته می شد.

وظایف وزارت همکاری منحصر به امور چند کشور افریقایی دوست می باشد و امور افریقا در وزارت امور خارجه غیر مستقیم تحت نظر یکی از ادارات(*) کاخ

(*) Ser'etariat General de la presidence de le République pour les Affaires Africaines ef Malgaches.
(دبیرخانه عمومی ریاست جمهوری در امور آفریقا و مالاگاشی)

الیزه به ریاست ژاک فوکارت در زمان دوگل اداره می شد. ژرژ پمپید و بعداً در زمان ریاست جمهوری خود این سازمان را از حوزه ریاست جمهوری کم و بیش جدا نمود و والری ژیسکاردستن بعدها این اداره را منحل نمود. هر چند ژیسکاردستن، آقای رنه ژورنیاک را که دست راست ژاک فوکارت قبلی محسوب می شد بعنوان مشاور خود منصوب نمود.

دخالت های مشابه در رابطه با نیروهای مسلح، حداقل برای عملیات در قاره افریقا نیز قابل تشخیص است. برای مثال یک سازمان مخصوص تحت عنوان دبیرخانه دفاع ملی(*) وابسته به نخست وزیری وجود دارد. برای تکمیل این بررسی در مورد دستگاههای موجود در داخل دولت فرانسه برای مسایل خارجی، باید نامی هم از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی برد که اگر نگوئیم با یکدیگر در رقابت هستند، حداقل همان وضعیت چند گانه و پیچیده مشابه موارد فوق را دارند.

در اینجا ممکن است این سئوال مطرح شود که آیا مقامات اجرایی دولت در برخورد با سیاست های خارجی تحت تاثیر عوامل داخلی هستند؟ قانون اساسی پنجم به طور قابل توجهی از قدرت پارلمان کاسته و سنا و مجلس شورا بندرت خود را درگیر مسایل سیاست خارجی می نمایند. تا جائیکه مربوط به افکار عمومی می شود آنها علاقه کمی نسبت به مسائل ماوراءبحار دارند و بیشتر نگران نتایج مالی ناشی از عملیات و اقدامات نظامی در این مناطق هستند. امروز بخشی از روزنامه ها حتی سایر رسانه های جمعی در حد وسیع تر، تحت تاثیر و نفوذ دولت قرار دارند، آنها وقایع کشورهای ماوراءبحار را یا به صورت وقایع کم اهمیت و یا در جهت خواست دولت منعکس می نمایند. برخی از مردم فرانسه بنظر می رسد که اصولاً از مسایل و وقایع خارجی [illegible] ته شده باشند. چند سال قبل وقتی یک روزنامه نگار بنام ریموند کارتیر(**) پیشنهاد «انزوای» فرانسه، که تحت عنوان کارتیریسم(***) مشهور شد، را نمود توانست محبوبیت بسیار کسب نماید.

(*) Secretariat General de la Defence Natuonale

(**) Raymond Cartier

(***) Cartiérisme

در دوران استعمار، سه لابی (*) قوی‌ترین حامیان عملیات واقدامات ماوراءبحار بودند: میسیونرهای مسیحی (اغلب کاتولیک)، نیروی دریایی و، تا حد معینی، ارتش که به وسیله ملی‌گرایان حمایت می شوند، و بالاخره بخش تجارت. امروزه اولی دیگر وجود ندارد، و دومی نیز منافع خود را از افریقای سیاه به تدریج به کشورهای عربی، به خصوص کشورهای عربی نفت‌خیز منتقل نموده است. فقط لابی ملی‌گرایان است که هنوز به حضور فرانسه در کشورهای ماوراءبحار و به خصوص در افریقا علاقمند است و از آن حمایت می‌کند. این حضور به عنوان فصل مقدسی از دوره دوگل، که تحت رهبری وی، فرانسه سعی نمود با گرد آوردن جمعیت‌های فرانسه‌زبان جهان (که بیشتر آنها در افریقا زندگی می‌کردند) به زیر پرچم «فرانکوفن» (**) تشکیلا تی نظیر «کشورهای مشترک المنافع» را بوجود آورد، ملاحظه می شود.

تعجب‌آور است که گلیست ها و کمونیست ها اغلب نظرات ناسیونالیستی مشابهی را در مسایل خارجی به خصوص احساسات ضد امریکائی دارا می باشند.

اگر موضوع اروپا را کنار بگذاریم، می توان ادعا کرد که فرانسه به علت توان محدود، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر نظامی، فقط سیاست فعال و مستمری را در آفریقا به دلایل تاریخی، احساسی و سیاسی و در جهان عرب، به دلیل اقتصادی می تواند دنبال کند. در هر کجای دیگر حضور فرانسه با احتیاط زیاد توام است. توجه به افریقا و جهان عرب بر سیاست فرانسه در اقیانوس هند تأثیر عمیق گذاشته که اکنون بدان می پردازیم.

فرانسه وسرزمینهای مستعمراتی سابق آن:

بخشی از قلمرو استعماری امپراطوری فرانسه را بین قرنهای هفدهم و بیستم، بعضی از کشورهای حوزه اقیانوس هند تشکیل می دادند. به علت اینگونه وابستگی، با اینکه این کشورها اکنون مستقل هستند، فرانسه سعی دارد روابط ویژه‌ای با آنها برقرار کند.

(*) Lobby
(**) Francophonie

تـا زمان انعقاد قرارداد پـاریس در سال ۱۷٦۳ و کنگره وین در سال ۱۸۱۵، فرانسـه توانسته بود در هـندوستـان و اقیـانوس هنـد توازن قـدرت با انگـلستـان را حفظ نماید. کشتی های فرانسوی در سراسر اقیانوس هند به دریانوردی می پرداختند، و ترس از اهداف فرانسه در این بخش از جهان یکی از دلایل اصلی سکنی گزیدن مهاجرین انـگلیسی در سـواحل غربـی استـرالیا در ۱۵۰ سـال قبـل بود. مهـاجریـن فرانسوی در سـراسر منطـقـه پراکـنـده بودند. بـه هـمیـن دلـیل است کـه کشورهایـی نظـیر موریس وسی شلز با(*) وجود یـکصد سال حکومت انگلستان بر آنها، زبانشان فرانسوی است و نـوعـی گرایش به فرانسوی هـا احسـاس مـی نمایند.(۱) (مـوریس در واقـع بین سالهای ۱۷۱۵—۱۸۱٤ جزیره فرانسه خوانده می شد.)

وقتی این دو کشور مستقل شدند بلافاصله عضو تشکیلات کشورهای فرانسوی زبان افریقا یـعنی او. سی. آ. ام(**)، که بـا هدف همکاریـهای اقتصادی و فرهنگی تشـکیل شده بود، شدنـد نـام این سازمان برای مدتـی تبدیل به او. سی. آ. ام. ام، شد. این ام دوم به خاطر ورود موریس به سازمان بدان اضافه گردید، هر چند پس از خروج ماداگـاسکار ازآن درسال ۱۹۷٤ به همان نام قـبلی نامیـده شد. فرانسه البـته یک عضو رسمی سازمان نیست ولی بر اعمال آن نفوذ بسیار دارد.

ابزارهای سیاست فرانسه:

سـیاست فـرانسـه در اقیـانـوس هند در رابطـه با برقـراری روابط بـا کشورهای جیبـوتی، مـاداگاسکار، موریس، سـی شل، کومورو، قبـل از آن که جنبه بشـردوستی داشته باشـند دلایل سـیاسی دارد. در این کشورها در کنـار هیئت های دیپلـماسی که مستـقیـماً زیـر نظـر وزارت امور خـارجه قـرار دارند، یک اداره بـنام سـازمان کـمک و همکـاری(***) که زیر نظر مستقیم وزارت تعاون و همـکاری انجام وظیفه مـی‌کند نیز وجـود دارد. این اداره امـا ظاهـراً در حوزه قـدرت سفیـر قرار دارد و وظـایف مـربوط به کمکهـای اقـتصادی و اجرایی و هـمچنین امـور مـربوط به همـکـاریهای فرهـنـگی و

(*) Seychelles

(**) Organisation Commune Africaine at Malgache (OCAM)

(***) Mission d.Aide et de Cooperation.

آموزشی را انجام می دهد.

فرانسه در جیبوتی و کومور و همچنان صاحب نفوذ اصلی است. هر دو کشور مزبور از بسیار جنبه ها نظیر جمعیت، اقتصاد، دفاع و وحدت ملی ضعیف هستند و به علاوه آنها هنوز دارای ساختار اجتماعی سنتی می باشند، جمهوری ماداگاسکار[۲]، موریس و سی شل برعکس تا حد بسیار زیادی مستقل از نفوذ فرانسه هستند و دارای روابط سیاسی و اقتصادی با بسیاری از کشورها می باشند. در این سه کشور تنها ابزار حضور فرانسه، زبان است. دولت فرانسه اولویت بالائی برای فرستادن پرسنل آموزشی و امکانات به این کشورها در نظر می‌گیرد و امکانات مسافرت و بورس بسیاری را فراهم می سازد.

بالاخره باید گفت نفوذ فرهنگی فرانسه محدود به کشورهای فرانکوفن نیست، بلکه فرانسه موافقت‌نامه های همکاری فرهنگی و زبان[۳] با بسیاری از کشورهای حوزه اقیانوس هند منعقد نموده است تا بتواند زبان و فرهنگ فرانسه را هر چه بیشتر گسترش دهد. فرانسه یک سری موسسات آموزشی نظیر موسسات آموزش عالی،موسسات حرفه ای و باستانشناسی و خاور شناسی در این مناطق برقرار کرده است و محققین و دانشمندان فرانسوی به طور مستمر و وسیع در منطقه پراکنده هستند. در همین راستا برنامه های رادیویی و تلویزیونی ایستگاههای فرانسوی نیز در توسعه نفوذ سیاسی و فرهنگی فرانسه فعال هستند.

جدا از مستعمرات سابق فرانسه که در طی دهه ۱۹٦۰ و دهه ۱۹۷۰ مستقل شده اند. این کشور تعدادی از سرزمینهای کوچک را که در قسمتهای جنوب غربی و جنوب اقیانوس هند پراکنده هستند. هنوز در اختیار خود دارد. مسئولیت اداره این مستعمرات به عهده دبیرخانه امور سرزمینهای ماوراءبحار[*] می باشد.

اغلب این سرزمینهای پراکنده فاقد ساکنان بومی دائمی می باشند. ساکنان این مناطق را دانشمندانی تشکیل می دهند که برای برخی از ماههای سال به این سرزمینها اعزام می‌شوند. در برخی نقاط کشتی های اکتشافی و علمی شوروی نیز

(*) Secetariat d'Etat chargé des Departements de Territoires dOutre-mer.

دیده می شوند. اینها بیشتر در رابطه با برخی تحقیقات مشترک شوروی، فرانسه در زمینه های مربوط به اقیانوس، فضا و آتمسفر مطالعه و تحقیق می نمایند.

برخی از مهمترین جزایری که در اختیار فرانسه قرار دارند در نزدیکی ماداگاسکار پراکنده هستند. یکی از آنها مایوت(*) و سپس جزیره ری یونیون(**) می باشد.(***) سطح آنها برابر ۲۵۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آنها حدود نیم میلیون نفر است که بیشتر آنها را مهاجرین فرانسوی، آفریقایی، هندی و چینی الاصل تشکیل می دهند. از نظر اقتصادی البته این سرزمین ها امتیازی برای فرانسه ندارد زیرا تنها محصول آن شکر است. با وجود کوشش برای بهبود سطح زندگی، مهاجرت به کشور فرانسه شدید است به طوریکه هم اکنون حدود پنجاه هزار نفر ازاهالی ری یونیون در فرانسه زندگی می‌کنند و این خود دلیلی است که چرا جنبشهای آزادیخواهی، با وجود انتقاد علنی از «استعمار» فرانسه، در این جزایر قوی نیست.(٤)

ارتش فرانسه در خاک اصلی دارای یک نیروی مخصوص می باشد.(****) که وظیفه اش آمادگی برای انجام عملیات به هنگام ضرورت در کشورهای ماوراء بحار می باشد. هر چند تا آنجا که مربوط به حوزه اقیانوس هند می شود ظرفیت حمل و نقل هوایی فرانسه در حدی نیست که بتواند به انتقال این نیرو به مرکز بحران بپردازد و حمل و نقل از طریق دریا نیز بسیار بطئی و کند است. برای رفع این مشکل یک نیروی ۵۰۰۰ نفری به طور دائمی در منطقه حضور دارند. بعد از خروج نیروهای فرانسوی از ماداگاسکار به دنبال تغییر رژیم در سال ۱۹۷۳، بخشی از این نیروها در جیبوتی مستقر شدند. بعد از استقلال جیبوتی این نیروها همچنان به حضور خود در این کشور، بر مبنای قرارداد همکاری دفاعی بین فرانسه و جیبوتی، ادامه دادند. سایر نیروها، در جزایر متعدد و عمدتاً در ری یونیون متمرکز هستند. گروههائی از لژیون خارجی فرانسه نیز در برخی جزایر متعلق به فرانسه در اقیانوس هند مستقر هستند.

(*) Mayotte.

(**) Réunion Island.

(***) برای جلوگیری از طولانی شدن بحث اسامی سایر جزایر مهم در اینجا آورده نمی‌شود.

(****) The Eleventh Paratroop Division.

تعدادی کشتی های حمل و نقل و هواپیماهای ارتباطی و هلیکوپتر در ری یونیون و جیبوتی و همینطور یک اسکادران میراژ با حدود ۱۰۰ خدمه در جیبوتی متمرکز هستند. نیروی دریایی فرانسه در منطقه دارای تعدادی کشتی های جنگی، نیروبر و گاهی ناوهواپیمابر می باشد.(*)

با وجود داشتن برخی پایگاه‌های دریایی و اجازه استفاده از برخی بنادر دیگر، یکی از مشکلات اساسی نیروی دریایی فرانسه نداشتن پایگاههای مناسب برای کشتی ها و ناوهای جنگی فرانسوی می باشد. بخشی از این مشکل با اضافه نمودن کشتی های تدارکاتی به ناوگان فرانسوی حل شده است ولی در یک موقعیت بحرانی این مسئله اساسی می تواند بازدارنده باشد.

منافع فرانسه در اقیانوس هند:

ممکن است تعجب شود که چرا فرانسه باید علاقمند به ادامه حضور در غرب اقیانوس هند باشد. فرانسه چه منافع حیاتی در اینجا دارد که می خواهد از آن دفاع کند؟ فرانسه شدیداً وابسته به واردات مواد خام به خصوص انرژی از خارج است. فرانسه از نظر ذغال سنگ، گاز طبیعی و نفت فقیر بوده وتوان هیدروالکتریک خود را تا حد ممکن مورد بهره‌برداری قرار داده است. هر چند فرانسه مصمم به تسریع در استفاده از نیروی اتمی برای تامین انرژی می باشد ولی این جایگزینی سالها وقت لازم دارد و این کشور در طی سالهای آینده شدیداً متکی به واردات نفت خواهد بود. دو سوم نفت مصرفی فرانسه از خاورمیانه می آید، به علاوه کمپانیهای نفتی فرانسه، در خلیج فارس و آبهای ساحلی اندونزی فعال هستند.

قبل از سال ۱۹۶۷ نفت بوسیله کشتی از طریق دریای سرخ به فرانسه حمل می‌شد. در طی دوران طولانی بسته بودن کانال سوئز، کشتی های نفتکش از راه افریقا دماغه امید نیک به فرانسه سفر می‌کردند و وقتی کانال سوئز در سال ۱۹۷٤ باز

(*) اطلاعات داده شده مربوط به زمان ارائه مقاله در سال ۱۹۷۹ می باشد. در همین مقاله در خصوص تعداد کشتی های جنگی فرانسه که در اقیانوس هند مستقر هستند نیز ارقامی ارائه شده است که از ارائه آن در اینجا خودداری میشود.

شد به علت بالا رفتن ظرفیت نفتکش ها، عبور آنها از کانال سوئز ممکن نبود و بنابراین، بخش اعظم نفت مورد نیاز فرانسه همچنان از طریق دماغه امید نیک وارد می شد. این راه طولانی قابل نفوذ و در معرض خطر از خلیج فارس به فرانسه از طریق بخشهای غربی اقیانوس هند می‌گذرد. یکی از توجیهات رسمی فرانسه برای حضور نیروی دریایی این کشور در منطقه، حفاظت از کشتی های تجاری و به خصوص نفتکش ها که برای فرانسه جنبه حیاتی دارد می باشد.

واردات نفت از اولویت اول در اقتصاد همه کشورهای غربی از جمله ایالات متحده امریکا و ژاپن برخوردار است. کشورهای غربی بسیاری از مواد خام و کالاهای دیگر را از کشورهای حاشیه اقیانوس هند خریداری می نمایند، و فرانسه نیز از این امر مستثنی نیست. این کشور قلع، چوب، لاستیک و مانیوک(*) از آسیای جنوب شرقی، انواع مواد معدنی را از افریقای جنوبی و سنگ آهن را از استرالیا وارد می‌کند. به علت این وابستگی، فرانسه علاقمند به آزادی دریانوردی و تجارت در اقیانوس هند می باشد و تمایلی به حمایت از طرح بیطرفی اقیانوس هند که از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱ تصویب شد ندارد.

اشاره‌ای به ساخت تجارت بین المللی فرانسه نیز باید بشود: مهمترین مشتریان فرانسه کشورهای توسعه یافته و به خصوص کشورهای بازار مشترک اروپا هستند. حجم صادرات فرانسه به کشورهای منطقه اقیانوس هند نسبتاً محدود است. بسیاری ازدیگر کشورهای اروپایی مانند انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا و هلند خیلی بیشتر از فرانسه در تجارت منطقه صاحب منافع هستند. از دیدگاه فرانسه کشورهای آفریقایی باستثناء افریقای جنوبی از نظر تجاری دارای اهمیت چندانی نیستند. شاید به همین دلیل است که با وجود انتقادات شدید کشورهای جهان سوم، پاریس روابط خوب خود را با پرتوریا ادامه می دهد. برای سالهای متمادی فرانسه تجارت عظیم و پر سود اسلحه با افریقا جنوبی داشته است. هر چند تجارت اسلحه از سال ۱۹۷۷ متوقف شده ولی روابط خوب تجاری فرانسه با آن کشور همچنان ادامه دارد.

به دنبال بالا رفتن قیمت نفت در سال ۷۴–۱۹۷۳ و برای ایجاد توازن در

(*) Manioc

بازرگانی خارجی خود، کمپانیهای فرانسوی با تشویق دولت سعی نموده‌اند تجارت خود را در سطح جهانی گسترش دهند. با تشکیل نمایشگاههای بین‌المللی و با استفاده از سایر وسایل، فرانسه در فروش تسلیحات نظامی از جمله، هواپیما و کشتی به کشورهای منطقه حوزه اقیانوس هند نظیر پاکستان، هند یا استرالیا، کویت، امارات متحده عربی، عربستان سعودی، ماداگاسکار و غیره موفق بوده است. فرانسه همچنین به آفریقای جنوبی تا سال ۱۹۷۷ هواپیما و تجهیزات نظامی می‌فروخت.(۵)
فرانسه همچنین عضو کنسرسیوم بین‌المللی وام به هند، پاکستان و اندونزی می‌باشد و در سال ۱۹۷۰ فرانسه به بانک توسعه آسیا پیوست. فرانسه همچنین از طریق جامعه اقتصادی اروپا(*)، که جامعه اقتصادی اروپا را با حدود ۵۰ کشور در حال توسعه و از جمله چندین کشور در منطقه اقیانوس هند مربوط می‌کند و همینطور از طریق تأمین یک سوم منابع مالی صندوق توسعه اروپا که وام و اعتبار در اختیار بسیاری از کشورهای جهان سوم می‌گذارد، در امور مالی منطقه فعالیت دارد.

اما این تناقض وجود دارد که فرانسه تنها کشور اروپایی است که نیروی نظامی برای حفاظت از فعالیت‌های تجاری خود، که جدا از نفت دارای اهمیت ناچیزی هستند، در منطقه نگهداشته است. اما از آنجا که اهمیت نفت فقط مربوط به فرانسه نیست، پیشنهاد شده است حمایت از خطوط تجاری در اقیانوس هند به طور مشترک توسط کشورهای اروپائی و تحت یک پیمان نظامی انجام گیرد.(۶)

بعد از جنگ جهانی دوم فرانسه به علت شکست سال ۱۹۴۰، اشغال توسط نیروهای آلمان و رقابتهای داخلی ضعیف شد و بعد از خاتمه جنگ نتوانست در مقابل موج استقلال‌طلبی مستعمراتش مقاومت کند. بعد از استقلال اندونزی و آفریقای شمالی، این کشور سعی نمود روابط و پیوندهای ویژه‌ای با آفریقای سیاه فرانسه حتی بعد از استقلال یافتن آنها در دهه ۱۹۶۰ برقرار کند. همزمان فرانسه تشکیل یک جامعه اروپای غربی بر محور فرانسه— آلمان را در افریقا تشویق کرد. به همین جهت امروزه فرانسه در چارچوب ژئوپلیتیک اروپا— آفریقا به عنوان یک قدرت منطقه‌ای ظاهر شده است.

(*) Lome comvention

— از سوی دیگر دوگل افکار ناسیونالیستی فرانسه را دوباره زنده کرد و فرانسویها گاهی فکر می‌کنند که نقش تاریخی ویژه آنها در جهان از بین نرفته است و باید اعمال شود. این نوع افکار نه تنها توسط پیروان دوگل بلکه در مردم فرانسه نیز ریشه دارد. حتی باید گفت که سرمایه‌داران فرانسوی معتقدند که فعالیتهای اقتصادی فرانسه باید در سراسر جهان گسترش یابد و محدود به سرزمینهای افریقایی نشود. البته باید بین اهداف جهانی و فعالیتهای سیاسی که از نظر جغرافیایی به اروپا، خاورمیانه و افریقا محدود می شود، تفاوت قائل شد.

به طور کلی موقعیت فرانسه در اقیانوس هند با توجه به رابطه این دولت با افریقای جنوبی و داشتن مستعمره در منطقه متزلزل است. البته نباید فراموش شود که اقیانوس هند یکی از دوراه از اروپا به آسیای دور پاسیفیک است و فرانسه نیروی دریایی مهمی در پاسیفیک دارد که سلطه وی را از کلدونیین تاپولینزی گسترش می دهد.(*) بنابراین اقیانوس هند بخشی از دوراه اجباری ترانزیت بین فرانسه در اروپا و مستملکاتش در آنسوی دریاها، و تنها راه دریایی خارج از آبهای ساحلی کشورها در سراسر مسیر است. مسیر دریایی در سمت غرب، از آبهای کشورهای مختلف در کارائیب و کانال پاناما می‌گذرد و یا باید از آبهای پرخطر شاخ افریقا گذشت.

آینده سیاست فرانسه در اقیانوس هند:

در اوائل دهه ۱۹۷۰ برخی فکر می‌کردند که کاهش تدریجی و محتاطانه حضور فرانسه در اقیانوس هند به منافع اساسی کشور لطمه‌ای وارد نمی آورد. ژنرال دوگل و ایده «عظمت و جلال» وی دیگر رایج نبود، پرزیدنت پمپیدو بنظر می رسید که بیشتر پراگماتیک باشد، نفت در حجم زیاد و ارزان وجود داشت و خطری جدی تامین آنرا تهدید نمی‌کرد، و آینده استفاده از دریا به عنوان منبع مواد خام خیلی امیدوار کننده بنظر نمی رسید.

پرزیدنت ژیسکاردستن اما علاقمند بود بیشتر به وضعیت جهانی فرانسه توجه

(*) Caledonia and Polynesia.

داشته باشد. هر چند که امکانات و توان مادی فرانسه بیشتر از زمان پمپیدو نبود، ولی ملاحظات داخلی، ژیسکاردستن را به دادن امتیازاتی به حامیان گلیست خود مجبور می‌کرد. (۷)

در کنار تاثیر این دو موضوع سیاسی، دو دلیل همیشگی برای حضور دائمی فرانسه در اقیانوس هند وجود دارد. فرانسه در نظر دارد از آنچه که طبق قانون کنفرانس دریا(*) در حیطه سلطه او قرار می‌گیرد و قسمتی از آن نیز در اقیانوس هند قرار دارد حداکثر بهره‌وری را داشته باشد. به علاوه فرانسه می خواهد آماده هر گونه اقدام لازم برای حفظ خطوط حیاتی حمل نفت که از تنگه هرمز شروع می شود باشد. با توجه به این دلیل می توان مطمئن بود که فرانسه می رود تا نقش فعالی در اقیانوس هند به عهده بگیرد و برای اینکار حتی حاضر به دادن برخی امتیازات نیز خواهد بود.

(*) Law of the sea comference.

1. The ultra-leftist Mouvement Militant Mauricien (M.M.M.) was founded by a young student, Paul Berenger, who had participated in the May 1968 protest at the Sorbonne.

2. During the Tsiranana era, French people living in Madagascar were called Vahaza, and they were familiarly presented as the "nineteenth" tribe (there are eighteen principal, indigenous ethnic groups).

3. Bilateral cultural agreements have been concluded with Egypt, Sudan, Saudi Arabia, Iran, Pakistan, Malaysia, Indonesia, Kenya, and Tanzania. Cultural centers have been opened in Jakarta, Surabaya, and Nairobi. Less has been done as far as broadcasting, linguistic research, and publications are concerned. On this matter see A. Bellamal, "Pour une politique française dans le monde malayo-indonésien," *France-Asie*, no. 2 (Paris 1979).

4. An associated reason is that the present prime minister in Paris, Raymond Barre, was born on Réunion and that Michel Debré, the prime minister under de Gaulle, is the representative of one of the three constituencies of that overseas *département*.

5. For a transitional period, the shipyard was put under a purely industrial status, and a team of French civilian technicians stayed there to cooperate with new local authorities.

6. Alliance problems are very controversial in France since its military experts are mostly concerned with European defense. Very few seem to be concerned about protection of the sea-lanes and maritime approaches to Western Europe. On this problem see Adm. J.R.J. Lannuzel, "Exposé devant l'Institute des Hautes Etudes de Défense Nationale," *Défense Nationale* (October 1978):31–38. Admiral Lannuzel is the number one naval officer in the French navy.

7. In recent French national polls, the balance is close between the present right-wing majority in power and the opposition. In this situation, electors from the overseas territories are considered an important help. Réunion has three representatives and two senators.

فهرست انتشارات نشر قومس

نام کتاب	مؤلف	مترجم	تاریخ انتشار
امپریالیسم و عقب‌ماندگی*	دکتر همایون الهی	—	دیماه ۱۳۶۷
تجارت بین‌المللی وگرسنگی جهانی*	داتا اسیت	دکتر همایون الهی	دیماه ۱۳۶۸
خلیج فارس و مسایل آن*	دکتر همایون الهی	—	دیماه ۱۳۶۸
جامعه‌شناسی جنگ و ارتش	پیتر می‌یر	دکتر علیرضا ازغندی و دکتر محمدصادق مهدوی	بهمن ۱۳۶۸
سیاست و حکومت ذر شوروی (ساختار رسمی)	—	علیرضا طیب	بهمن ۱۳۶۸
6- Techniques and Principles In Language Teaching: Diane Larsen - Freeman,			
7- Techniques in Testing ; Harol S. Madsen,			
تئوریهای انقلاب	آلوین استانفورد کوهن	علیرضا طیب	تیرماه ۱۳۶۹

---

* این کتاب با همکاری شرکت آموزشی و انتشاراتی اندیشه منتشر شده است.